
فدک
از غصب تا تخریب


بسم الله الرحمن الرحیم

فدک، از غصب تا تخریب

نویسنده:

غلامحسین مجلسی کوپایی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فَدَک، از غصب تا تخریب

مشخصات کتاب

سرشناسه: مجلسی کوپایی، غلامحسین، ۱۳۴۴ عنوان و نام پدیدآور: فدک از غصب تا تخریب / غلام‌حسین مجلسی کوپائی. مشخصات نشر: قم: دلیل ما ۱۳۸۹. مشخصات ظاهری: ۲۹۰ ص.: مصور (رنگی). شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۸۱-۷ یادداشت: به همراه گزارشی از سفر گروهی ایرانی به همراه آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان سعودی (فدک) است. یادداشت: چاپ قبلی: قم: دلیل ما ۱۳۸۸ (۳۰۷ ص.). یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها موضوع: خطبه فدک موضوع: فدک رده بندی کنگره: BP۲۷/۲۵/م۲۶ف۴ ۱۳۸۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۰۶۲۹

تقدیم

تقدیم به پیشگاه خاتم الأنبیاء، حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه‌السلام و صدّیقه کبری، فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها و امامان معصوم و مظلوم شیعه علیهم السّلام بالأخص منجی عالم، انتقام گیرنده از غاصبین فَدَک حضرت بقیّهٔ اللَّه الأعظم، حجّهٔ بن الحسن العسکری أرواحنا و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

پیشگفتار (فَدَک در چند جمله

ما در این قسمت در نظر داریم ماجرای «فَدَک» را به صورت کلی و خلاصه خدمت شما بیان کنیم تا یک آگاهی اجمالی در زمینه «فَدَک» به شما داده باشیم، اما برای تکمیل مطالب و بحثهای پیرامون آن همراه با منابع و مآخذ آن به متن کتاب مراجعه فرمائید. در سال هفتم هجرت به علت همدست شدن یهود با کفار در جنگ خندق، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تصمیم گرفتند یهودیان منطقه خَیْبَر را زیر لوای اسلام در آوردند. که این مهم با جنگ خَیْبَر و فتح دژهای مستحکم خَیْبَر، توسط لشکر اسلام و به وسیله شجاعت‌ها و رشادت‌های امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انجام گرفت همزمان با فتح خَیْبَر، اهل «فَدَک» چون خبر قدرت لشکر اسلام، در فتح خَیْبَر را شنیدند برای حفظ جان خود گروهی را برای مذاکره نزد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرستادند. نتیجه این مذاکره چنین شد که سرزمین «فَدَک» و نصف درآمد آن، از آن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشد و یهودیان منطقه به عنوان کارگر در آن کار کنند و از نصف دیگر در آمد «فَدَک» استفاده نمایند. لازم به ذکر است که: سرزمینهایی که بدون جنگ و خونریزی به دست پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برسد طبق آیه «فَیْء» (۱) ملک خاص رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می گردد و مسلمانان در آن هیچ حقّی ندارند (۲). بعد از این قضایا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طبق دستور خداوند و آیه شریفه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» «فَدَک» را به دخترشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشیدند و بعد از دادن سند کتبی به او، حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن را بر این مسأله شاهد گرفتند (۳). فَدَک از سال هفتم تا دهم هجری به مدت سه سال در زمان حیات پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود، تا اینکه رسول اللَّه رحلت فرمود، و ابوبکر خلافت را غصب کرد، و برای استحکام خلافت خود با کمک و مشورت رفیقش عمر تصمیم به غصب «فَدَک» گرفتند، و بر این مبنا وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از «فَدَک» اخراج کردند. زمانی که خبر به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسید، ایشان برای باز پس گرفتن حق خود به مسجد آمدند و ابوبکر را خطاب قرار داده فرمودند: چرا وکیل مرا از فَدَک اخراج کردی؟

ابوبکر گفت: «فَدَک» ملک پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است و من الآن جانشین پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هستم پس «فَدَک» باید در اختیار من باشد. حضرت زهرا علیها السلام سند کتبی را که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به ایشان داده بودند به عنوان مدرک و دلیل ارائه دادند ولی عمر آن را گرفت آب دهان در آن انداخت و سپس آن را پاره کرد (۴). بعد از این جسارت بی‌شرمانه عمر، حضرت زهرا علیها السلام به منزل رفتند. به دنبال آن حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام به مسجد آمده و خطاب به ابوبکر (در حالی که مهاجرین و انصار در مسجد اطراف او نشسته بودند) فرمودند: چرا حق فاطمه را از او گرفتی در حالی که او در زمان حیات رسول اللَّه مالک «فَدَک» بود؟ ابوبکر گفت: «فَدَک» حق مسلمانان است، اگر فاطمه شهودی بر مالک بودن بیاورد فَدَک از آن اوست و الاّ در آن حقّی ندارد. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: ای ابابکر آیا تو بر خلاف حکم خدا برای ما حکم می‌کنی؟ گفت: نه. در اینجا حضرت علی علیه‌السلام به قانون ذوالید اشاره کردند و فرمودند: ای ابابکر اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعای مالکیت آن شییء را داشته باشم تو از چه کسی شاهد می‌خواهی؟ گفت از شما که ادعای مالکیت داری حضرت فرمودند: پس چرا الآن که «فَدَک» در دست حضرت زهرا علیها السلام است و در زمان حیات رسول اللَّه در آن تصرف داشته (و به اصطلاح فقهی ذوالید می‌باشد) از فاطمه شاهد می‌خواهی، در حالی که شما ادعای ملکیت «فَدَک» را دارید و شما باید شاهد بیاورید (۵). پس ابوبکر که متوجه اشتباه خود شده بود ساکت شد و عمر به سخن در آمد و گفت: یا علی این حرفها را رها کن. اگر شهود عادلی بر این مطلب شهادت دادند «فَدَک» از آن شماست و الاّ «فَدَک» از آن مسلمانان است و تو و فاطمه در آن حقی ندارید. حضرت علی علیه‌السلام برای اینکه باز آنها را متوجه اشتباه خود کنند. فرمودند: آیا کتاب خدا، قرآن را خوانده‌اید؟ گفتند: بله، حضرت فرمودند پس به من بگویید آیه تطهیر: «إِنَّما یُرِیْدُ اللَّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا» (۶) درباره چه کسی نازل شده است؟ آیا درباره ما اهل بیت یا درباره دیگران؟ گفتند: درباره شما. آن وقت حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: حال اگر شهودی در مقابل شما شهادت بدهند که (نعوذ باللَّه) حضرت فاطمه اشتباهی انجام داده است شما چه می‌کنید. ابوبکر گفت: بر او حدّ جاری می‌کنم مثل جاری کردن حدود بر سایر زنان مسلمان. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: الآن تو کافر شدی. ابوبکر گفت: به چه علّت؟ حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: لِأَنَّکَ رَدَدْتَ شَهادَةَ اللَّه لَها بِالطَّهارَةِ وَ قَبِلْتَ شَهادَةَ النّاسِ عَلَیها. (۷) چون تو شهادت خداوند به پاک بودن حضرت زهرا سلام اللَّه علیها را رد کرده‌ای و شهادت مردم را بر علیه او پذیرفته‌ای. همانطور که اکنون حکم خدا و رسول خدا که «فَدَک» را ملک حضرت فاطمه قرار داده‌اند رد نموده‌ای و شهادت یک اعرابی که بر پشت پای خود بول می‌کند را پذیرفته‌ای. در این حال مهاجرین و انصار که اطراف ابوبکر و عمر نشسته بودند به همدیگر نگاه کردند و گفتند: به خدا قسم علی بن ابیطالب راست می‌گوید. تا اینجا حضرت علی علیه‌السلام بر آنها ثابت کرد که ردّ قول فاطمه ردّ قول خدا و رسول خدا است و شاهد خواستن از فاطمه امری اشتباه می‌باشد. روز دیگر حضرت فاطمه علیها السلام، برای اثبات حق خود حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن را برای ادای شهادت در مسجد حاضر نمودند، اُم اَیْمَن برای شهادت حاضر شد و گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول خدا شنیده‌اید که فرمود: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، عمر و ابابکر گفتند: بله شنیده‌ایم. آیا شما از رسول خدا شنیده‌اید که فرمود: اُم اَیْمَن یک زن بهشتی است، گفتند: بله شنیده‌ایم. اُم اَیْمَن گفت: پس آیا ممکن است فاطمه که سرور زنان بهشت است و من که یک زن بهشتی هستم دروغ بگوییم. عمر گفت: اُم اَیْمَن این حرفها را رها کن بگو بدانم بر چه چیزی شهادت می‌دهی؟! آنگاه اُم اَیْمَن در مقام شهادت گفت: من در خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام در حضور رسول اللَّه نشسته بودم که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورد: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» حق خویشاوندان را عطا کن. و بدنبال آن حضرت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به فاطمه عطا کردند و حضرت علی و من را بر این مطلب شاهد گرفتند. بعد از شهادت اُم اَیْمَن، حضرت علی علیه‌السلام هم به همین صورت شهادت دادند. اما آنها برای ردّ این شهادت چاره‌ای جز تهمت نداشتند به همین خاطر عمر گفت: اُم اَیْمَن یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست وَ أمّا عَلیّ فَیَجُرُّ إلی

نَفْسه و اما علی در این شهادت نفع می‌برد پس به سوی خودش می‌کشد. (۸) (به خدا پناه می‌بریم از این حرفهای زشت و تهمتهای دروغ به ولیّ خدا). بعد از این احتجاجات واضحه و ردّ آن توسط غاصبین خلافت، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برای احقاق حق خود به صورت دیگر استدلال نموده و خطاب به ابوبکر و عمر فرمودند: شما اقرار می‌کنید که «فَدَک» ملک رسول اللّه بوده و قبول دارید که من تنها فرزند و وارث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشم، پس مالکیت «فَدَک» بعد از پدرم رسول اللّه به عنوان ارث به من می‌رسد. ولی ابوبکر که ظاهراً از قبل خود را برای چنین استدلالی آماده کرده بود در جواب حضرت زهرا علیها السلام به یک حدیث ساختگی تمسک جست و گفت: من از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیدم که حضرت فرمودند: نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِیاء لا نُوَرِّثُ؛ (۹) ما گروه انبیاء ارث نمی‌گذاریم. حضرت زهرا علیها السلام در جواب این حدیث ساختگی به قرآن استدلال نموده و فرمودند: ای پسر ابی‌قحافه آیا در کتاب خدا چنین آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم. مگر قرآن نمی‌فرماید: «وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُودَ» (۱۰) حضرت داود از حضرت سلیمان ارث بُرد. و در سرگذشت یحیی بن زکریا علیهما السلام نقل فرموده که: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ولیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب» (۱۱) خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد. و بعد از استدلال به پنج آیه از قرآن کریم (۱۲) فرمودند: أَفَخَصَّکُمُ اللَّه بِآیَةٍ أَخَرَجَ أَبی مِنْها أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَینِ لا یَتَوارثانِ أَوَ لَسْتُ أَنَا وَ أَبی مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ مِنْ أَبی وَ بْنِ عَمِّی. آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه‌ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟! و یا اینکه می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم اهل یک ملت و آئین نیستیم؟! یا شما به خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم علی علیه‌السلام داناتر هستید؟!. حضرت زهرا علیها السلام با استدلال به قرآن برای همگان ثابت نمودند که این حدیث، سخن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نیست چون با قرآن تناقض دارد. بلکه این سخن خود ابابکر است که آن را به دروغ به رسول اللّه نسبت می‌دهد تا «فَدَک» را غصب نماید. امّا مثل اینکه گوشهای خلفاء غاصب کر گردیده و بر قلبهای آنان مهر زده‌اند و آنها قصد عمل کردن به آیات قرآن و دستورات رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را ندارند. و حضرت زهرا علیها السلام با دلی پر از غم و حالتی پریشان به منزل بازگشتند و باز با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این زمینه به مشورت پرداختند. حضرت علی علیه‌السلام راه جدیدی را ارائه داده و به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: در زمانی که ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا می‌کنی که جای پدرم نشسته‌ای و جانشین پدرم هستی، حال اگر «فَدَک» از آن تو بود و من از تو تقاضا می‌کردم که «فَدَک» را به من ببخشی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی. حضرت زهرا علیها السلام فردا برای اجرای پیشنهاد امیرالمؤمنین به مسجد آمده و به صورتی با ابوبکر سخن گفتند که ابوبکر تسلیم گردید و نوشت که باید فَدَک به حضرت زهرا علیها السلام برگردد. حضرت زهرا علیها السلام نامه ردّ «فَدَک» را گرفته و در حالی از مسجد خارج شدند که نامه در دستانشان بود اما عمر از راه رسید و گفت: ای دختر محمّد این کتابت چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام جواب دادند نامه‌ای است که ابوبکر در ردّ فَدَک برای من نوشته است، عمر نامه را طلب نمود و حضرت زهرا علیها السلام از دادن نامه ابا کردند. فَرَفَسَها بِرِجْلِهِ وَ کانَتْ حامِلَةٌ بِإبْنٍ اِسْمُهُ الْمُحْسِنُ فَأسْقَطَتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِها ثُمَّ لَطَمَها فَکَأَنِّی اَنْظُرُ إلی قُرْطٍ فِی اُذُنِها حِینَ نُقِفَتْ ثُمَّ أَخَذَ الْکِتابَ فَخَرِقَه. (۱۳) پس عمر با لگد به حضرت زهرا سلام اللّه علیها جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن حامله بود و محسن را سقط کرد. سپس با سیلی به صورت حضرت فاطمه زد و گویا من (امام صادق) می‌بینم که گوشواره در گوش مادرم در اثر آن سیلی شکسته شده است، پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد. آنگاه حضرت زهرا علیها السلام در آن حال به او نفرین کردند و فرمودند: بَقَرَ اللَّه بَطْنَکَ کَما بَقَرْتَ صَحِیفَتِی. خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی. و اما زمانی که حضرت زهرا علیها السلام احساس کردند تمام راهها برای برگرداندن فَدَک که مقدمه بازگشت خلافت به حضرت علی علیه‌السلام بود بسته است، و عمر و ابابکر تصمیم بر غصب خلافت و «فَدَک» دارند، برای اتمام حجت بر مردم و بیدار کردن تمام مسلمانان جهان در تمام اعصار به مسجد تشریف

آوردنـد و در حضور مهاجر و انصار و غاصبین خلافت خطبه‌ای با فصاحت و بلاغت کامل ایراد نمودند. شـما می‌توانید متن عربی و ترجمه خطبه را در فصل پنجم کتاب مطالعه فرمائید.

فصل اوّل جنگ خَیْبَر (از حوادث سال هفتم هجرت

[علل وقوع جنگ خَیْبَر]

جلگه وسیع حاصـلخیزی را که در شـمال مدینه به فاصله سی دو فرسنگی (۱۴) آن قرار دارد «وادی خَیْبَر» می‌نامنـد و پیش از بعثت پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ملت یهود برای سکونت و حفاظت خویش در آن نقطه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند از آنجا که آب و خاک این منطقه برای کشاورزی آمادگی کاملی داشت، ساکنان آنجا در امور زراعت و جمع ثروت و تهیه سـلاح و طرز دفـاع، مهارت کاملی پیـدا کرده بودنـد و آمار جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار نفر بود، و میان آنها مردان جنگاور و دلیر فراوان به چشم می‌خورد (۱۵). جرم بزرگی که یهودیان خَیْبَر داشـتند، این بود که تمام قبائل عرب را برای کوبیدن حکومت اسـلام تشویق کردنـد و سپاه شـرک بـا کمـک مـالی یهودیـان خَیْبَر، در یـک روز از نقاط مختلف عربسـتان حرکت کرده خود را به پشت مـدینه رسانیدنـد. در نتیجه، جنگ احزاب (خنـدق) رخ داد و سپاه مهاجم با تـدابیر پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم و جانفشانی یاران او پس از یـک مـاه توقف در پشت خنـدق، متفرق شدنـد و به وطن خود از آن جمله یهودیـان خَیْبَر به خَیْبَر باز گشـتند و مرکز اسـلام آرامش خـود را بـاز یـافت. نـا جوانمردی یهودیـان خَیْبَر، پیـامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم را بر آن داشت که این کـانون خطر را برچینـد، و همه آنها را خلع سـلاح کنـد. زیرا بیم آن می‌رفت که این ملت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صـرف هزینه‌های سـنگین، بت‌پرسـتان عرب را بر ضـد مسـلمانان برانگیزنـد، و صـحنه نبرد احزاب بـار دیگر تکرار شود. بخصوص تعصب یهود نسـبت به آئین خود، بیش از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود، و برای همین تعصب کور بود که هزار مشـرک اسلام می‌آورد، ولی یک یهودی حاضـر نبود دست از کیش خود بردارد. خلاصه پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمان داد که مسلمانان برای تسخیر آخرین مراکز یهود در سـرزمین عربسـتان آماده شوند و پرچم سـفیدی به دست حضرت علی علیه‌السلام داد و فرمان حرکت را صادر نمود و رهبر بزرگ اسلام با هزار و شش صد سرباز که دویست سواره نظام در میان آنها بود به سوی خَیْبَر پیشروی کرد (۱۶).

اشغال شبانه نقاط حسّاس

دژهای هفتگانه خَیْبَر، هر کدام نام مخصوصـی داشتند و نامهای آنها به قرار زیر بود: نَاعِم، قَمُوص، کَتِیبهٔ، نسطاهٔ، شِقّ، وَطِیح، سَلَالِم. برخی از این دژها گاهی به یکی از سـرداران آن دژ منسوب می‌شد مثلا می گفتند: دژ مَرْحَب، همچنین برای حفاظت و کنترل اخبار دژ، در کنار هر دژی، برج مراقبت ساخته شـده بود، تا نگهبانان برجها، جریان خارج قلعه را به داخل گزارش دهند، و طرز ساختمان برج و دژ طوری بود که ساکنان آنها بر بیرون قلعه کاملا مسلط بودند و با منجنیق و غیره می‌توانستند دشمن را سنگباران کنند (۱۷). در میان این جمعیت بیست هزار نفری، دو هزار مرد جنگی و دلاور به چشم می‌خورد که فکر آنها از نظر آب و ذخائر غـذایی کاملا آسوده بود، و در انبارهـا، ذخـایر زیـادی داشـتند. نخستین کاری که برای تسـخیر این دژهای محکم صورت گرفت این بود که تمام نقاط حساس و راهها به وسـیله سـربازان اسـلام به صورت مخفیانه و شـبانه اشـغال گردیـد که نگهبانان برجها نیز از این کار آگاهی نیافتند و صـبحگاهان که کشاورزان «خَیْبَر» با لوازم کشاورزی از قلعه‌ها بیرون آمدند چشـمهای آنها به سـربازان دلیر و مجاهد اسلام افتـاد و آنهـا بـا دیـدن این منظره با ترس و وحشت پا به فرار گذاردنـد و به دژها پناه بردنـد و در داخل دژها شورای جنگی تشـکیل گردید. و نتیجه شورا این بود که زنان و کودکان را در یکی از دژها، و ذخائر غذایی را در دژ دیگر جای دهند. دلیران و جنگاوران

هر قلعه با سنگ و تیر از بالا دفاع کنند و قهرمانان هر دژ در موقع خاصی از دژ بیرون آیند و در بیرون دژ با دلیران اسلام بجنگند. دلاوران یهودی با این نقشه توانستند مدت یک ماه در برابر ارتش نیرومند اسلام مقاومت کنند به طوری که گاهی برای تسخیر یک دژ ده روز تلاش انجام می گرفت و نتیجه‌ای به دست نمی آمد.

فتح دژهای نَاعِم و قَمُوص

درباره جزئیات نبرد خَيْبَر نمی‌توان نظر قاطع ابراز کرد، ولی از مجموع کتابهای تاریخ و سیره نویسان چنین استفاده می‌شود که سربازان اسلام دژها را یک یک محاصره می کردند و کوشش می‌نمودند که ارتباط دژ محاصره شده را از دژهای دیگر قطع نمایند، و پس از گشودن آن دژ، به محاصره دژ دیگر می‌پرداختند. دژهایی که با یکدیگر ارتباط زیر زمینی داشتند و یا رزمندگان و دلاوران آنها به دفاع سرسختانه بر می‌خواستند گشودن آنها سخت‌تر صورت می گرفت. به عقیده گروهی از تاریخ نویسان، نخستین دژی که از خَيْبَر پس از رنجهای فراوان به دست ارتش اسلام افتاد دژ «نَاعِم» بود گشودن این دژ به قیمت کشته شدن یکی از سرداران بزرگ اسلام به نام «محمود بن مسلمه انصاری» (۱۸) و زخمی گشتن پنجاه تن از سربازان اسلام تمام شد. شورای نظامی تصویب نمود که پس از فتح دژ نَاعِم، سربازان متوجه قلعه «قَمُوص» شوند. ریاست این دژ با فرزندان «أَبِی الْحَقِیق» بود. این دژ نیز با فداکاری سربازان اسلام گشوده شد و «صفیه» دختر «حُیَیّ بن أَخْطَب» که بعدها در ردیف زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قرار گرفت، اسیر گردید. این پیروزی بزرگ روحیه سربازان اسلام را تقویت کرد و رعب و وحشت بر قلوب یهودیان مستولی گشت. ولی مسلمانان از نظر مواد غذایی در مضیقه عجیبی بودند به طوری که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی از حیوانات که خوردن گوشت آنها مکروه است استفاده می‌نمودند. و دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا بود هنوز به دست مسلمانان نیفتاده بود.

کَرّارٌ غَيْرُ فَرّار

پس از فتح قلعه‌های مزبور، سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وَطِیح» و «سَلَالِم» یورش بردند. ولی مسلمانان در طی ده روز جنگ و دادن تلفات سنگین نتوانستند نتیجه‌ای بگیرند. در یکی از روزها «ابوبکر» مأمور فتح گردید و با پرچم سفید تا لب دژ آمد ولی پس از مدتی مسلمانان بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر کدام گناه را برگردن یکدیگر انداختند و همدیگر را به فرار متهم می‌نمودند. روز دیگر فرماندهی لشکر به عهده «عمر» واگذار شد. او نیز داستان دوست خود را تکرار کرد (۱۹). و بنا بر نقل طبری، (۲۰) عمر، پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصیف دلاوری و شجاعت فوق‌العاده فرمانده دژ مَرْحَب، یاران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را مرعوب می‌ساخت. این وضع، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و یاران او را سخت ناراحت کرده بود. در این لحظات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط است فرمودند: لَاَعْطِینَّ الرّایه غَدَاً رَجُلاً یُحِبُّ اللَّه وَ رَسُولَه وَ یُحِبُّهُ اللَّه وَ رَسُوُلُهُ یفْتَحُ اللَّه عَلی یدَیه لَیسَ بِفَرَّارٍ. (۲۱) این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را دوست دارد و خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم او را دوست دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی کند. و بنا بر نقل طبرسی و حلبی، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چنین فرمودند: «کَرّارٌ غَيْرُ فَرّار»، یعنی به سوی دشمن حمله کرده و هرگز فرار نمی کند. این جمله که حاکی از فضیلت و برتری و شهامت آن سرداری است که قرار بود فتح و پیروزی به دست او صورت بگیرد، غریوی از شادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت. هر فردی آرزو می کرد که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد و این قرعه به نام او افتد.

علی کجاست؟!

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت، سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند، نگهبانان در مواضع مرتفع مراقب اوضاع دشمن بودند. آفتاب با طلوع خود، سینه افق را شکافت و خورشید با اشعه طلایی خود دشت و دمن را روشن ساخت. سرداران گرد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آمده و دو سردار شکست خورده با گردنهای کشیده (۲۲) متوجه دستور پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شده می‌خواستند هر چه زودتر بفهمند که این پرچم پر افتخار به دست چه کسی داده خواهد شد. سکوت پر انتظار مردم، با جمله پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم که فرمودند: «علی کجاست؟» در هم شکست. در پاسخ او گفته شد: دچار چشم درد گردیده و در گوشه‌ای در حال استراحت است. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند: او را بیاورید، طبری می گوید: علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرود آوردند. این جمله حاکی است عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار را از پای درآورده بود. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دستی بر دیدگان او کشید و در حق او دعا نمود. این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحایی آن چنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر به چشم درد مبتلا نگردید. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پرچم را به دست حضرت علی علیه‌السلام دادند. و چنین یاد آور شدند که قبل از جنگ نمایندگانی را به سوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید. اگر آن را نپذیرفتند آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا نماید که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی آزادند زندگی کنند و اگر به هیچ کدام گردن ننهادند با آنان بجنگد. آخرین جمله‌ای که مقام فرماندهی بدرقه راه علی ساختند این چنین بود: لَئِنْ یهْدِی اللَّه بِکَ رَجُلًا واحِداً خَیرٌ مِنْ اَنْ یکُونَ لَکَ حُمْرُ النِّعَم. (۲۳) هرگاه خداوند یک فرد را به وسیله تو هدایت کند بهتر از این است که مالک چهارپایان (شتران) سرخ موی باشی. آری پیامبر عالی قدر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در بحبوحه جنگ، باز در فکر راهنمایی مردم بود و همین می‌رساند که تمام این نبردها برای هدایت مردم بوده است.

قتل مَرْحَب به دست حضرت علی علیه‌السلام

هنگامی که امیرمؤمنان علیه‌السلام از ناحیه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مأمور شد که دژهای «وَطِیح» و «سَلَالِم» را بگشاید (دژهایی که دو فرمانده قبلی موفق به گشودن آنها نشده بودند و با فرار خود ضربه جبران ناپذیری بر حیثیت ارتش اسلام زده بودند) زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود، ذوالفقار را حمایل نموده هروله کنان و با شهامت خاصی که شایسته قهرمانان ویژه میدان‌های جنگی است، به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دست او داده بود، در نزدیکی خَیْبَر بر زمین نصب نمود. در این لحظه در خَیْبَر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند. نخست برادر مَرْحَب به نام «حارث» جلو آمد، هیبت نعره او آن چنان مهیب بود که سربازانی که پشت سر امیرالمؤمنین بودند بی‌اختیار عقب رفتند ولی حضرت علی علیه‌السلام مانند کوه، پا برجا ماند، لحظه‌ای نگذشت که جسد مجروح «حارث» به روی خاک افتاد و جان سپرد. مرگ حارث، «مَرْحَب» را سخت غمگین و متأثر ساخت، و او را برای گرفتن انتقام خون برادر برانگیخت، و در حالی که غرق سلاح بود، زره یمانی بر تن داشت و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده شده بود بر سر گذاشته و «کلاه خود» را روی آن قرار داده بود جلو آمد، و به رسم قهرمانان عرب رجزی خواند. حضرت علی علیه‌السلام نیز رجزی در برابر او سرود و چنین فرمود: اَنَا الَّذِی سَمَّتْنِی اُمّی حِیدَرَهْ ضِرْغامُ آجام وَ لَیثٍ قَسْوَرَهْ من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده، مرد دلاور و شیر بیشه‌ها هستم. عَبْلُ الزِّراعَین غَلِیظُ الْقَصِرَهْ کَلَیثِ غاباتٍ کَریرَ الْمَنْظِرَهْ بازوان قوی و گردن نیرومند دارم، در میدان نبرد مانند شیر بیشه‌ها، صاحب منظری مهیب هستم. رجزهای دو قهرمان پایان یافت. صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود، وحشت

عجیبی در دل ناظران پدید آورد ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام، بر فرق مَرْحَب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت، این ضربت آن چنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مَرْحَب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده، به دژ پناهنده شدند، و عده‌ای ماندند، که در جنگ تن به تن به دست حضرت علی علیه‌السلام کشته شدند. علی علیه‌السلام یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب نمود. در این کشمکش یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر حضرت علی علیه‌السلام زد و سپر از دست ایشان افتاد. امیرمؤمنان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام فوراً متوجه در قلعه گردید و آن را با قدرت الهی از جای کند و به جای سپر استفاده نمود. در نتیجه قلعه‌ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند در مدت کوتاهی به دست توانای حضرت علی علیه‌السلام گشوده شد. حال برای اینکه به عظمت کار پی ببرید به نظر چند تن از تاریخ نویسان درباره در قلعه خَیْبَر توجه کنید.

خصوصیّات دَرِ قلعه خَیْبَر

طبری و ابن هشام می‌نویسند: پس از آنکه حضرت علی علیه‌السلام در را روی زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آن جمله ابورافع، سعی کردند آن را از این رو به آن رو کنند ولی نتوانستند (۲۴) یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: دِر حصار از سنگ و طول آن چهار زرع و پهنای آن دو زرع بود (۲۵). شیخ مفید در ارشاد (۲۶) به سند خاصی از امیرمؤمنان، سرگذشت کندن در خَیْبَر را چنین نقل می‌کند: من در خَیْبَر را کنده به جای سپر به کار بردم و پس از پایان نبرد آن را مانند پلی به روی خندقی که یهودیان کنده بودند قرار دادم. سپس آن را میان خندق پرتاب کردم، مردی پرسید: آیا سنگینی آن را احساس نمودی؟ گفتم به اندازه سنگینی که از سپر خود احساس می‌کردم. نویسندگان سیره، مطالب شگفت انگیزی درباره کندن در خَیْبَر و خصوصیات آن، در رشادتهای حضرت علی علیه‌السلام نوشته‌اند. این حوادث هرگز با قدرت‌های معمولی بشری وفق نمی‌دهد. أمیر مؤمنان خود در این باره توضیح داده و شک و تردید را از بین برده‌اند. آن حضرت در پاسخ شخصی چنین فرموده‌اند: ما قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ بَشَرِیة وَلکِنْ قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ إلهِیَّةٍ وَ نَفْسٍ بِلِقاءِ رَبِّها مُطْمَئِنَّةٍ راضِیةٍ (۲۷). من هرگز آن در را با نیروی بشری از جا نکندم، بلکه در پرتو نیرویی الهی و با نفسی که به ملاقات با خدایش مطمئن و خشنود است، این کار را انجام دادم. (۲۸)

اعتراف دشمن به فضائل حضرت علی علیه‌السلام

روزی معاویه به سعد وقاص اعتراض کرد که چرا به علی علیه‌السلام ناسزا نمی‌گوئی؟! او در پاسخ وی چنین گفت: من هر موقع به یاد سه فضیلت از فضائل علی علیه‌السلام می‌افتم، آرزو می‌کنم ای کاش من یکی از این سه فضیلت را داشتم: ۱. روزی که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم او را در مدینه جانشین خود قرار داد و خود به جنگ تبوک رفت و به علی چنین گفت: تو نسبت به من همان منصب را داری که هارون نسبت به موسی داشت، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد. ۲. روز خَیْبَر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم او را دوست دارند. افسران و فرماندهان عالیقدر اسلام در آرزوی چنین مقامی بودند، فردای آن روز پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حضرت علی علیه‌السلام را خواست و پرچم را به او داد، و خدا در پرتو جانبازی او پیروزی بزرگی را نصیب ما کرد. ۳. روزی که قرار شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با سران نجران به مباهله بپردازد، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دست علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و گفت: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلِی (۲۹)

فتح خَیْبَر مقدمه صلح فَدَک

آری پس از پیروزی لشکر اسلام در جنگ خَیْبَر و فتح قلعه‌های خَیْبَر با شجاعتها و رشادتهای حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام اهالی یهودی «فَدَک» برای حفظ جان خود از باب صلح و مصالحه با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وارد شدند. معجم البلدان، از کتب مشهور اهل تسنن در این زمینه چنین می‌نویسند: فَدَک قَرْیهٌ بِالْحِجازِ بَینَها وَ بَینَ الْمَدِینَهِ یوْمانِ وَ قِیلَ ثَلاثَهٌ، أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ فِی سَنَهِ سَبْعٍ صُلْحاً ... فَدَک دهکده‌ای است در حجاز که فاصله‌اش تا مدینه دو یا سه روز است و خداوند متعال آنرا در سال هفتم هجری به صورت صلح به پیامبرش بخشید ... ... و داستان از این قرار بود که رسول خدا، پس از ورود به خَیْبَر و فتح قلعه‌ها و دژهای محکم آن، سه روز در آن جامانده و حلقه محاصره را بر یهودیان سخت گرفت. آنان نمایندگانی نزد حضرت فرستاده، در خواست کردند که به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند. رسول خدا چنین اجازه‌ای را به آنان داد این خبر به اهل «فَدَک» رسید نماینده‌ای نزد حضرت فرستاده در خواست کردند که حضرت با آنان بر نصف میوه‌ها و اموالشان مصالحه کند، حضرت با تقاضای آنان موافقت فرمود بنابراین «فَدَک» از جمله آبادی‌ها و املاکی است که به صورت جنگ و تاخت و تاز فتح نشده است و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد ... وَ فِیها عَینٌ فَوّارَهٌ وَ نَخِیلٌ کَثِیرَهٌ (وَ هِی الَّتِی قالَتْ فاطِمَهُ رَضِی اللَّه عَنْها إنَّ رَسُولَ اللَّه نَحَلَنِیها فَقالَ اَبُوبکرٌ اُرِیدُ لِذلِکَ شُهُوداً وَ لَها قِصَّهٌ ...)؛ و این سرزمین دارای چشمه‌ای جوشان و درختان خرمای فراوان بود (... ۳۰). تاریخ نویس مشهور اهل سنّت محمّد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ ه ق) در تاریخ الامم و الملوک می‌نویسد...: رسول اللَّه اهالی خَیْبَر را در قلعه‌های خودشان به نامهای «وَطِیح و سَلَالِم» محصور کرد، تا جایی که یقین به هلاکت و نابودی خود کرده، از حضرت در خواست کردند که آنان را از آنجا کوچ دهد تا بدین وسیله خون خود را حفظ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت کرد. سپس پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر تمام اموال آنان دست گذاشته و نواحی «شق و نَطَاهٔ و کَتِیبهٔ» و تمامی دژها و قلعه‌ها را غیر از قلعه «وَطِیح و سَلَالِم» تصرف کرد. اهالی «فَدَک» که از این ماجرا خبردار شدند نماینده‌ای نزد حضرت فرستادند و درخواست کردند که همین رفتار را با آنان نیز داشته باشد، و بدین وسیله خون و جانشان را حفظ کرده، و دست از اموال خویش برداشتند. حضرت با پیشنهاد آنان موافقت کرد. فردی که بین آنان و حضرت رسول وساطت می‌کرد «مُحَیِّصَهٔ بن مسعود» هم پیمان قبیله بنی حارثه بود هنگامی‌که کار اهالی خَیْبَر به انجام رسید از حضرت خواستند که با آنان بر نصف اموالشان مصالحه کند و گفتند: ما نسبت به این سرزمین از شما آشناتریم و بهتر می‌توانیم آنجا را آباد و سرسبز کنیم. حضرت بر مبنای نصف با آنان مصالحه کرده، قرار گذاشت که این اختیار را داشته باشد که هرگاه خواست آنان را از این سرزمین بیرون کند و حق اخراج آنها را داشته باشد. اهالی «فَدَک» نیز به همین گونه با آن حضرت مصالحه کردند. خَیْبَر «فَیْء» و متعلق به مسلمانان بود، ولی «فَدَک» از آن رسول خدا بود زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آنجا نداشتند (۳۱).

امروز خَیْبَر

روایت آقایان حسین مظفر و علی آقا محمّدی (از اعضاء هیئتی که امسال به فَدَک رفتند) از سفر به خَیْبَر چنین است: دیدن قلعه خَیْبَر که فتح آن خاطراتی حماسی و فتح الفتوحی بزرگ را در اذهان شیعیان شیفته علی علیه‌السلام مصور می‌سازد، از آرزوهای بزرگ ما بود کما این که آرزوی همه زائران مشتاق است. صبح روز سوّم استقرار در مدینه (یکشنبه ۱۹/۳/۱۳۸۷) به سوی خَیْبَر حرکت کردیم و ۱۸۰ کیلومتر به طرف شمال مدینه پیش رفتیم و بعد از دو ساعت به منطقه خَیْبَر رسیدیم. ابتدا وارد روستایی متروکه شدیم که خانه‌هایی با دیوارهای گِلی و اتاق‌های تو در تو و قدیمی داشتند. از نخلستانی قدیمی و بی‌رمق با برگ‌های آغشته به گرد و غبار، که بعضی از آنها زرد بودند، عبور کردیم و در انتهای باغستان به تپه‌ای بزرگ رسیدیم که با سیم‌هایی محصور شده بود. قلعه معروف خَیْبَر در بالای همین تپه قرار داشت؛ قلعه‌ای با سنگ‌های بسیار سخت و خشن، تصور رفتن به بالای قلعه در وضع عادی بسیار مشکل و شاید ناممکن بود. هیبت این دژ نفوذ ناپذیر که اعاظم صدر اسلام از تسخیر آن عاجز شده بودند کاملاً مشهود بود

اما تسخیر آن توسط مولای خَیْبَر شکن، علی رغم همه تجهیزات و سربازان آماده و تا دندان مسلح و تسلط آنها بر اطراف قلعه، اعجاب انگیز و چیزی شبیه معجزه بود و نشان داد که در برابر ایمان مولای متقیان حتی قلعه خَیْبَر نیز از مصادیق بارز «وَ إِنَّ أَوهَنَ البُیوتِ لَبَیتُ العَنکَبُوت» است ... درباره موقعیت مکانی خَیْبَر و فَدَک، با توجه به مسیری که پیمودیم و با توجه به فاصله ۱۸۰ کیلومتری که خَیْبَر تا مدینه دارد می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه در تاریخ درباره تسلیم شدن اهالی «فَدَک» بعد از فتح خَیْبَر آمده و نشان دهنده نزدیکی مکانی فَدَک با خَیْبَر می‌باشد درست است. زیرا مسیر نیم دایره‌ای که ما برای رفتن به «فَدَک» پیمودیم موقعیت مکانی آن را در شرق خَیْبَر ترسیم می‌کند. جایی که به طور طبیعی و میان بر، باید حدود ۸۰ کیلومتری شرق خَیْبَر باشد. (۳۲)

عکس های خَیْبَر

ص ۴۱ این صفحه عکس دارد ص ۴۲ این صفحه عکس دارد ص ۴۳ این صفحه عکس دارد ص ۴۴ این صفحه عکس دارد

فصل دوّم نحله (سؤالات نحله)

اشاره

ما بحث را از این جا به بعد با طرح سؤال ادامه می‌دهیم. سؤالاتی که ممکن است در ذهن هر طالب حقیقتی درباره مسأله «فَدَک» پیش بیاید و بعد از طرح سؤال، با استفاده از کتب شیعه و اهل سنّت در صدد پاسخ گویی با جوابهای متعدد و قانع کننده بر آمده‌ایم.

سؤال اوّل: «فَدَک» ملک چه کسی بود؟

آیا «فَدَک» جزء بیت المال مسلمین بود یا ملک خاص رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم؟

[«فَدَک» جزء اموال شخصی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود] این مسأله در تاریخ و کُتب فریقین ثابت شده است که «فَدَک» جزء اموال شخصی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و می‌توان گفت علماء شیعه و سنّی بر این مسأله اجماع دارند.

دلائل مالکیت رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

۱. قرآن

قرآن کریم می‌فرماید: «وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما اَوْجَفْتُمْ عَلَیهِ مِنْ خَیلٍ وَ لا رِکابٍ وَلکِنَّ اللَّهَ یسَلِطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَاللَّهُ عَلی کُلِ شَیءٍ قَدِیر» «ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیتمی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَی لا یکُونَ دُوْلَةً بَینَ الاَغْنِیاءِ مِنْکُمْ وَ ما اتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّه إِنَّ اللَّه شَدِیدُ الْعِقابِ». (۳۳) خداوند هر غنیمتی از آنان (یهودیان بَنِی النَّضِیر) به رسول خود بر گردانید، بدون جنگ شما بود. و شما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید، لکن خداوند رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلّط می‌گرداند و او قادر بر هر چیزی می‌باشد. آنچه خدا از اموال اهل قری به رسول خود برگردانید از آنِ خدا و رسول او و از آن خویشان رسول و فقیران و مساکین و درماندگان در راه است تا اموال بین توان گران دست به دست نچرخد و هر دستوری که رسول به شما داد بگیرید و از هر گناهی نهیتان کرد آن را ترک کنید

و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد. برای روشن شدن ترجمه آیه، أوّل باید معنای «فَیْء» بیان شود. «فَیْء» مصدر فاء، یفیء و در لغت به معنای «رجوع و بازگشت» می‌باشد و چون پیامبر و امام علیهما السلام مالک حقیقی تمام اموال می‌باشند زمانی که صاحبان اراضی و املاک بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند این اموال دوباره به آن بزرگواران بر می گردد و ملک خاص آنها می‌شود که در اصطلاح به آن «فَیْء» می گویند. و آیه شریفه «وَ ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ» تصدیق بر این مطلب دارد که فَیْء سرزمینی است که «بلا- خَیْلٍ وَ لا- رِکابٍ» بدون جنگ و خونریزی به دست پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم رسیده و مالک آن، ایشان می‌باشند. علّامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» ذیل آیه دوّم، این چنین می‌فرماید: این آیه در مقام بیان مصرف فَیْء است که در آیه أوّل ذکر شده، از ظاهر این آیه بر می‌آید که می‌خواهد موارد مصرف فَیْء در آیه قبلی را بیان کند و فَیْء در آن آیه را که خصوص بنی النضیر بود به همه فَیْءهای دیگر عمومیت دهد و بفرماید: حکم فَیْء مخصوص فَیْء بنی النضیر نیست، بلکه همه فَیْءها همین حکم را دارد. سپس فرموده: «فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ» یعنی قسمتی از فَیْء مخصوص خدا و قسمتی از آن مخصوص رسول خداست. منظور از اینکه گفتیم مخصوص خداست این است که باید زیر نظر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در راه رضای خدا صرف شود و آنچه سهم رسول خدا است در مصارف شخصی آن جناب مصرف شود. سپس فرموده: «وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتمی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ» منظور از ذی القربی خویشانِ رسول خدا و دودمان آن جناب است. معنا ندارد که ما آن را به قرابت عموم مؤمنین حمل کنیم و مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل هم، یتیمان و مساکین و ابن السبیل اهل بیت می‌باشند و از اهل بیت نیز در این زمینه روایت رسیده است (۳۴). قالَ عَلی بْنِ الْحُسَینِ علیه السلام: هُمْ قُرَبائُنا وَ مَساکِینُنا وَ اَبْناءُ سَبِیلِنا. (۳۵) امام چهارم حضرت زین العابدین علیه‌السلام فرمودند: منظور این آیه قُرَبای ما و مسکینان ما و ابن السبیل ما می‌باشد. و روایتی به همین مضمون از حضرت علی علیه‌السلام نیز نقل شده است.

۲. روایات

از ابن عباس روایت شده است که آیه شریفه: «ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری» درباره اموال کفار «اهل قُری» نازل شد و اهل قَری عبارت بودند از بَنِی النَّظِیرِ و بنی قُرَیْظَهْ (که در مدینه بودند) و اهل «فَدَک» (که سرزمینی است در سه میلی مدینه) و اهل خَیْبَر و دهات عُرَیْنَهْ و یَنْبُع، که خدای تعالی اختیار اموال اینان را به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سپرد، تا بر هر نحوی که خواست در آن حکم کند و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی اوست و لذا وقتی عده‌ای اعتراض کردند که چرا پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم این اموال را تقسیم نمی‌کند؟ در پاسخشان آیه مذکور نازل شد. (۳۶) ابن ابی الحدید روایت کرده که ابوبکر گفت: ابو زید عُمَر بن شَبَّهْ از حیَّان بن بشْر از یحیی بن آدم از ابن ابی زائده از محمّد بن اسحاق از زُهْری روایت کرده که گوید: تعدادی از اهالی خَیْبَر در حصار خود باقی مانده و از رسول خدا درخواست کردند که خونشان را نریزد و به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت فرمود. اهالی «فَدَک» از این قرار داد با خبر شدند و درخواست کردند که با آنان نیز بدین گونه رفتار شود و حضرت با تقاضای ایشان موافقت فرمود. وَ کانَتْ لِلنَّبِی خاصَّه لِأَنَّهُ لَمْ یُوجَفْ عَلَیها بِخَیلٍ وَ لا رِکابٍ (۳۷) و از آنجا که «فَدَک» با قهر و غلبه و تاخت و تاز لشکر اسلام فتح نشده بود تمامی آن ملک خاص رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد. و فخر رازی نیز گفته است: خداوند این آیات را در جواب اصحاب فرستاد و بیان نمود که، غنیمت با «فَیْء» فرق می کند زیرا در مورد تحصیل غنیمت شما مسلمین سختی و مشقت تحمل کرده‌اید و با جنگ و لشکر کشی بر آن مسلط شده‌اید، بر خلاف «فَیْء» که دشمن خود تسلیم شده است، پس امر آن به رسول خدا واگذار گردیده و در هر مصرفی که وی مصلحت بداند آن را خرج می کند (۳۸).

۳. اقرار ابابکر

دلیـل دیگر بر اینکه «فَدَک» ملـک پیـامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم بوده است (نه جزء بیت المـال مسـلمین) اقرار خود ابـابکر در جواب حضـرت فـاطمه علیها السـلام می‌باشـد. زمانی که حضـرت فاطمه علیها السـلام برای گرفتن «فَـدَک» به ابابکر مراجعه نمودند ابابکر نگفت فَدَک جزء بیت المال بوده و حق تو نیست بلکه گفت: پیامبران ارث نمی‌گذارند و معنای این جمله اقرار به این مطلب است که «فَدَک» ملک پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده ولی چون پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد این ملک از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به شما نمی‌رسد.

۴. اقرار عمر

جامع الاصول از صـحیح ابی‌داود روایت می‌کند که عمر گفت: اموال بنی نضـیر اموالی است که خداوند بدون جنگ و خونریزی و لشکرکشـی به رسول خدا باز گردانید. فَکانَتْ لِرَسُولِ اللَّه خاصَّةً قُری عُرَیْنَةٍ وَ فَدَک وَ کَذا وَ کَذا یُنْفِقُ عَلی اَهْلِهِ مِنْها نَفَقَةَ سَـنَتِهِمْ... (۳۹) پس قریه‌های عُرَیْنَهٔ و فَدَک و کذا و کذا ملک خاص رسول‌خدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و ایشان نفقه سالیانه اهل خود را از این اموال می‌داد. و مـا بقی آن را در تهیه اسـلحه و چهـار پـا برای آماده ساختن سـپاه برای جهاد در راه خـدا صـرف می‌کرد و سپس آیه «ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ» را تلاوت می‌نمود. همچنین در روایتی که در صـحیح مسـلم آمده و در آن منـازعه حضـرت علی علیه‌السـلام و عبـاس ذکر شـده است، در ابتـدای آن عمر با خوانـدن آیه «ما أَفاءَ اللَّه» بر این مسأله اقرار می‌نماید. (۴۰)

۵. اقرار علمای اهل سنّت

شیـخ شـهاب الـدین یاقوت حموی در معجم البلـدان می‌نویسـد ...: بنابراین «فَدَک» از جمله آبادی‌ها و املاکی است که به صورت جنگ و تاخت و تاز فتـح نشـده و از این رو به صورت خالص ملک آن حضـرت شد (... ۴۱) تاریخ نویس مشـهور محمّد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ می‌گویـد ...: خَیْبَر «فَیْء» مسـلمانان، ولی «فَـدَک» از آن رسول خدا بود، زیرا آنان تاخت و تازی نسـبت به آنجا نداشتند. (۴۲) ابن‌منظور در لسان العرب گویـد «...: فَـدَک» دهکده‌ای در خَیْبَر است و گفته شده که در ناحیه حجاز می‌باشد. در آنجا چشـمه و نخلستانی‌است، خداوند آن را به پیامبرش بخشید (... ۴۳) مورخ بزرگ اهل سـنّت، عزّالدین ابوالحسن معروف به ابن اثیر می‌گوید: خَیْبَر «فَیْء» برای مسـلمانان بود و «فَدَک» مخصوص رسول خدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چون سرزمینی بود که بـدون جنگ و خونریزی به دست رسول خـدا رسـید. (۴۴) بـا توجه به دلایـل ذکر شـده، اینگونه روشن گردیـد که، «فَـدَک» ملک اختصاصی پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده و شیعه و سنّی بر این مسأله اتفاق نظر دارند.

سؤال دوّم: در زمان رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» در دست چه کسی بود؟

[«فَدَک» در زمان رسول الله صلی علیه و آله و سلم در ملکیت و اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود]

ادّله بسیاری بر این مطلب دلالت می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام بخشیـد و تا زمان رحلت رسول اکرم به مدّت سه سال «فَدَک» در ملکیت و اختیار حضـرت فاطمه زهرا علیها السلام بود. در اینجا به یازده دلیل اشاره می‌کنیم:

دلائل مالکیت حضرت زهرا علیها السلام

۱. آیات قرآن

الف) سوره مبارکه بنی اسرائیل، آیه ۲۶ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» ب) سوره مبارکه روم، آیه ۳۸ «فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» حق خویشاوندان و ارحام خود را عطا کن طبق تفسیر اکثر مفسرین شیعه و سنّی، این دو آیه مربوط به جریان «فَدَک» و اعطای آن به حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد. در اینجا به ذکر بعضی از منابع تفسیری، و روایتی در ذیل این آیه اکتفا می‌نماییم. ۱. تفسیر عَیّاشِی، جلد ۲، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۷. ۲. تفسیر فرات، صفحات ۲۳۹ و ۳۲۲. ۳. تأویل الآیات، صفحه ۴۳۵. ۴. مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۳۰۶، و، جلد ۶، صفحه ۴۱۱. ۵. تفسیر قمی، صفحه ۳۸۰. ۶. تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، جلد ۳، صفحه ۳۴۹. ۷. تفسیر البرهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵ (با ذکر ۱۲ روایت) و جلد ۳، صفحه ۲۶۳. عیون اخبار الرضا با ذکر سند از ریان بن صلت روایت می کند؟ علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمودند: اما قول خداوند «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه»؟ دلالت می کند بر اینکه خصوصیتی در اهل بیت است که خداوند ایشان را به این خصوصیت مختص نموده و آنها را بر امت برگزیده است. زمانی که این آیه بر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نازل شد، فرمودند: فاطمه را به پیش من بخوانید و چون حضرت فاطمه خدمت پدر رسیدند، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند: یا فاطِمَةُ فَقالَتْ: لَبَیکَ یا رَسُولَ اللَّه فَقالَ: هذِهِ فَدَک هِی مِمَّا لَمْ یُوجَفْ عَلَیْها بِخَیلٍ وَ لا رِکابٍ وَ هِی لِی خاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِینَ وَ قَدْ جَعَلْتُها لَکِ لِما أَمَرَنِی اللَّه تَعالی بِهِ فَخُذیها لَکِ وَ لِوُلْدِکِ. (۴۵) ای فاطمه این فَدَک از اموالی است که بدون جنگ و لشکر کشی به دست ن رسیده است و ملک خاص من است و مسلمانان در آن حقی ندارند و با امر خداوند آن را برای تو قرار دادم پس فَدَک را بگیر تا از آن تو و فرزندان تو باشد. اکنون به تفسیر آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» در کتب اهل سنّت توجه کنید: عبدالرّحمن جلال الدین سیوطی (۴۶)، ذیل آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» می گوید: بزاز و ابویعلی و ابن ابی‌حاتم و ابن مردویه از ابوسعید خُدْری روایت می کنند: هنگامی که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» نازل شد پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فاطمه را طلبید و «فَدَک» را به او بخشید. ابن مردویه از ابن عباس روایت نموده: هنگامی که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» نازل شد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به فاطمه بخشید. هیثمی در کتاب خود (۴۷) از ابوسعید خُدْری نقل می کند: لَمَّا نَزَلَتْ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» دَعا رَسُولُ اللَّه فاطمَه وَ اَعْطاها فَدَکاً «چون آیه شریفه نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فاطمه را صدا زد و «فَدَک» را به او عطا نمود.» هیثمی می گوید که طبرانی نیز این روایت را نقل کرده است. ذهبی (۴۸)، این روایت را ذکر کرده و آن را روایتی صحیح دانسته است. متّقی (۴۹) از ابوسعید چنین روایت کرده: چون آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند: ای فاطمه «فَدَک» از آن تو می‌باشد. (۵۰)

۲. روایات:

دستور خدا به اعطای حق فاطمه زهرا علیها السلام در این قسمت به نقل بعضی از روایاتی که دلالت بر اعطای «فَدَک» به حضرت زهرا علیها السلام بعد از نزول آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» توسط پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دارند می‌پردازیم: الف) اعلام الوری: ابان می گوید زراره برای من چنین حدیث کرد که امام محمّد باقر علیه‌السلام فرمودند ...: چون پیامبر گرامی اسلام از جنگ خَیْبَر فارغ شدند، به حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: به سوی «فَدَک» برو و آن را بگیر، ایشان به سوی فَدَک رفتند و اهل «فَدَک» با او مصالحه نمودند تا اینکه خونشان حفظ گردد پس «فَدَک» از اموال خاص و خالص رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد. فَنَزَلَ جِبْرِئیلُ فَقالَ: إنَّ اللَّه عَزَّوَجَّلَ یأْمُرُکَ أنْ تُؤْتِی ذَوی الْقُرْبی حَقَّه فَقالَ یا جِبْرِئیلُ: وَ مَنْ قُرْبایی وَ ما حَقّها؟

قـالَ: فـاطِمَه فَاعْطِهـا حَوائِطُ فَـدَک وَ ما للّه وَ لِرسُولِه فیها. جبرئیل نازل شـد و گفت: خداونـد عزّو جلّ تو را امر می‌کنـد که حَقِّ ذی الْقُرْبی را عطا فرمائی، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: ای جبرئیل خویشان من چه کسانی هستند و حق آنها چیست؟ گفت منظور از ذوی القربی، فاطمه علیها السلام می‌باشـد، پس فَدَک و آنچه برای خـدا و رسول خدا در آن می‌باشد به او عطا کن. فَدعا رَسُولُ اللّه فاطِمَهَ وَ کَتَبَ لَها کِتاباً جاءَتْ بِه بَعدَ مَوْتِ اَبیها الی ابی بَکر وَ قالَتْ: هـذا کِتابُ رَسُولِ اللّه لی وَ لِإِبْنی. (۵۱) آنگاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فـاطمه را صـدا زدنـد و سـند فَدَک را به نام وی نوشـتند که البته بعـدا ایشان با این قباله در مقابل ابابکر احتجاج کرده و فرمودند این نوشته رسول خدا برای من و فرزندان من است. ب) تفسیر عَیَّاشِی: عبدالرحمن از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت کرده که امام صادق فرمودند: چون آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه وَ الْمِسْکِینَ» نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند: ای جبرئیل مسکین را شناختم ولی بگو منظور از ذوی القربی کیست؟ جبرئیل گفت: آنها خویشان تو می‌باشند. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، حسن و حسین و فاطمه را صـدا زدند و فرمودند: پروردگارم به من امر فرموده که عطا کنم به شـما آن چیزهایی را که خداونـد به من برگردانـده است و من «فَدَک» را به شـما عطا کردم. (۵۲) ج) تفسیر عَیَّاشِی: اَبَان بن تَغْلِب می‌گوید: خـدمت امـام جعفر صـادق علیه‌السـلام عرض کردم: آیـا رسول خـدا «فَدَک» را به فـاطمه عطـا کردنـد؟ قال: کانَ لَها مِنَ اللَّه. (۵۳) خداونـد فـاطمه را مالک فَدَک قرار داد. در بحارالأنوار، جلـد ۲۹، از صـفحه ۱۰۵ الی ۱۲۹ و در صـفحه ۱۹۵ و همچنین در عـوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۲ الی ۶۲۲ روایات متعددی در تفسیر و توضیح آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» و اعطای «فَدَک» به حضـرت زهرا علیها السلام نقل شده است. ضمنا علاّمه مجلسی می‌فرماید: سیّد بن طاووس (۵۴) از قول محمّد بن عباس بن علی بن مروان در کتاب تفسـیرش چنین نقل می‌کند که: حدیث «فَدَک» در تفسیر قول خداوند «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» از بیست طریق روایت شده است (۵۵).

۳. سند کتبی رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

[اُکْتُبْ لِفاطِمَهَ علیها السلام بِفَدَک نِحْلَهً مِن رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم]

ففی الخرائج و الجرائح روی عن ابی عبداللَّه علیه السـلام ...: فَدَعا بِأَدِیم وَ دَعا عَلیَّ بْنَ اَبیطالِبْ علیه‌السلام فقالَ: اُکْتُبْ لِفاطِمَهَ علیها السـلام بِفَدَک نِحْلَهً مِن رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فَشَـهِدَ عَلی ذلک عَلِیَ بْنَ اَبیطالِب وَ مَوْلی رَسُولِ اللَّه وَ اُم اَیْمَن. (۵۶) امام صادق علیه‌السـلام فرمودنـد ...: پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پوستی طلب کرد و به حضـرت علی علیه‌السلام فرمود: بنویس فَدَک هـدیه‌ای از رسول خـدا برای فـاطمه است. و بعـد حضـرت علی و غلام خود (رَبَاح) و اُم اَیْمَن را بر این مسأله شاهد گرفت. وَ قَالَ الْعلامَّهُ الْمَجلِسی: فَدَعا رَسُولُ اللَّه فاطِمَهَ وَ کَتَبَ لَها کِتاباً جاءَتْ بِهِ بَعْدَ وَفاهِ اَبْیها اِلی ابِی بَکر وَ قالَتْ: هذا کِتابُ رَسُولِ اللَّه لِی وَ لِابْنِی. (۵۷) علامّه مجلسی می‌گوید: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حضـرت فاطمه علیها السـلام را خواست و برای او (فَدَک) را نـوشت و ایشـان بعـد از رحلـت رسـول اللَّه آن کتـابت را پیش ابـابکر آورد و گفت: این نوشـته رسـول خـدا برای من و فرزندان من است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در سفینهٔ البحار این مسأله را ذکر نموده‌اند (۵۸).

پاره کردن نوشته رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم توسط عمر

حضـرت زهرا علیها السـلام زمانی که از ظلم ظالمان بر خود خبر می‌دادنـد فرمودند ...: وَ ظَلَمُونِی وَ اَخَذُوا اِرْثِی، وَ خَرَّقُوا صَحِیفَتِی

اَلَّتِی کَتَبَها لِی اَبِی بِمِلکِ فَدَک وَ الْعَوالِی وَ کَذَّبُوا شُهُودِی. (۵۹) بر من ظلم کردند و ارث مرا گرفتند و صحیفه‌ای که پدرم در ملکیت فَدَک و عوالی برای من نوشته بود، پاره کردند و شاهدان من را تکذیب نمودند. در حدیثی امام صادق علیه‌السلام برای مُفَضَّل در رابطه با رجعت و بازگشت ائمه به دنیا و شکایات آنها نزد رسول اللّه سخن می گویند و می‌فرمایند: ثُمَّ تَبْدَأُ فاطِمَةُ علیها السلام فَتَشْکُوا مِنْ عُمَر وَ ما نالَها مِنْهُ وَ مِنْ اَبِی بَکرٍ وَ اَخْذِ فَدَک، وَ ما رَدَّ عَلَیها مِنْ قَوْلِهِ «اِنَّ الْأَنْبِیاءَ لا تُورَثُ» وَ إِحْتِجاجِها بِقولِ یحیی و زَکَریا علیهما السلام وَ قِصَّةِ داوُدَ وَ سُلَیمانَ وَ قَوْلِ صاحِبِهِ: هاتِی صَحِیفَتَکِ الَّتِی ذَکَرْتِ اِنَّ اَباکِ قَدْ کَتَبَها لَکِ وَ إِخْراجِهَا الصَّحِیفَةَ، وَ اَخْذِها مِنها وَ نَشْرِها عَلی رُؤُسِ الْاَشْهادِ مِنْ قُرَیشٍ وَ سائِرِ الْمُهاجِرینَ وَ الانْصارِ وَ سائِرِ العَرَبِ، وَ تَفِله فِیها وَ تَمْزِیقِهِ اِیاها (... ۶۰) حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شکایت می کنند: از عمر و از آن ستمهایی که از جانب او رسیده و از ابابکر و از گرفتن فَدَک، و جعل حدیث ما انبیاء ارث نمی گذاریم ... و از قول رفیقش عمر که گفت: نوشته‌ای که گفتی پدرت درباره فَدَک به تو داده بیاور و از گرفتن آن نامه و نشان دادن آن بر تمام مردم از مهاجرین و انصار و از آب دهان انداختن به آن نامه و پاره کردن آن و...

۴. بخشش‌های حضرت زهرا علیها السلام از اموال فَدَک

آنچه مسلم است حضرت زهرا علیها السلام در طول حیات خود، بخششهای فراوانی داشته‌اند که بی‌شك یکی از منابع مهم این بخششها، طی سه سال آخر عمر ایشان، از درآمدهای «فَدَك» بوده است.

۵. اخراج وکلای حضرت فاطمه علیها السلام از «فَدَک» توسط ابابکر

قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: لَمَّا بُویِعَ أبُوبَکْر وَ اسْتَقَامَ لَهُ الأمْرُ عَلی جَمِیعِ الْمُهَاجِرِینَ وَ الأنْصَارِ، بَعَثَ إلی فَدَک مَنْ أخْرَجَ وَکیلَ فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مِنْهَا (... ۶۱) امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و پایه‌های حکومت وی بر مهاجرین و انصار محکم گردید، کسی را به سوی فَدَک فرستاد تا وکیل فاطمه، دختر رسول اللّه، علیهما السلام را از فَدَک بیرون کند ... قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ وَ جَلَسَ أبُوبَکْر مَجْلِسَهُ بَعَث إلَی وَکیلِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَأخْرَجَهُ مِنْ فَدَک. (۶۲) چون پیامبر اکرم صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از دنیا رفتند، ابوبکر به جای ایشان نشست، و کسی را به سوی وکیل فاطمه در فَدَک فرستاد، پس او را از فَدَک بیرون کرد...

۶. ادعای حضرت زهرا علیها السلام بر ملکیّت فَدَک

معصوم بودن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از هر گناه، احتمال ادعای دروغین را در ایشان به طور کلی منتفی می‌سازد و این عصمت توسط آیه تطهیر ثابت شده و مورد قبول علماء شیعه و سنّی می‌باشد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در احتجاج با ابابکر هم به همین آیه استدلال نمودند.

۷. شهادت حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن

البته بعد از شهادت حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و رباح (غلام پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) و اسماء بنت عمیس نیز شهادت دادند که «فَدَك» را پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در زمان حیات به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند. (۶۳)

۸. نوشتن نامه رد «فَدَک» توسط خود ابابکر

[روایت امام صادق علیه السلام]

عَن أَبی عَبْدِاللَّه علیه السلام: فَدَعا بِکتابٍ فَکَتَبَهُ لَها بَرِدٍّ فَدَک فَقال: فَخَرَجَتْ وَ الْکِتابُ مَعها فَلَقِیها عُمَرَ فَقال: یا بِنتَ مُحَمَّد ما هذا الْکتاب الّذی مَعَک؟ فَقالَتْ: کِتابٌ کَتَبَ لِی اَبُوبکر بِرَدٍّ فَدَک (... ۶۴) امام صادق علیه‌السلام در یک روایت طولانی می‌فرماید...: پس ابوبکر ورقه‌ای را (وسائل نوشتن) را طلبید و رد فَدَک را برای حضرت زهرا علیها السلام نوشت، هنگامی که حضرت نامه را گرفته و از نزد ابابکر خارج شدند در بین راه با عمر برخورد کردند، عمر گفت: ای دختر محمّد، این نوشته‌ای که در دست داری چیست؟ حضرت جواب دادند: این نامه‌ای است که ابوبکر به عنوان ردّ فَدَک برای من نوشته است ... البته این مضمون در روایات و کتب مختلف شیعه و سنّی ذکر شده است و ما به ذکر بعضی از منابع این روایات اکتفا می‌نماییم:

[مضمون روایت] در کتب شیعه

بحارالأنوار، جلد ۲۹ در صفحات ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۸۹ و ۳۴۲ – عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲ در صفحات ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱ و ۷۵۲ – کامل بهائی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹– الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۵– احتجاج، جلد ۱، صفحه ۹۲– فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۷ تا ۲۸۲.

[مضمون روایت] در کتب اهل سنّت

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۱۰۱ و صفحه ۲۷۴ و دو روایت در جزء ۱۶، صفحه ۸۷ – سیره حلبیّه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.

۹. نامه حضرت علی علیه‌السلام به عثمان بن حنیف

...بَلی کانَتْ فِی اَیدِینا فَدَک مِنْ کُلِّ ما أظَلَّتْهُ السَماءُ فَشَحَّتْ عَنها نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَلَیها نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرین وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللَّه. (۶۵) آری از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است فَدَک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند. (آن را از ما غصب کردند) و دیگران بخشش نموده و از آن گذشتند و بهترین حاکم خداوند می‌باشد.

۱۰. برگرداندن فَدَک توسط خلفاء

بعضی از خلفاء بنی امیه و بنی عباس «فَدَک» را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداندند، (۶۶) از جمله مأمون، در ضمن نامه‌ای به قُثَم بن جعفر، فرمانـدار خود در مدینه به مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم این چنین اقرار می‌کند: و اما بعد، همانا أمیرالمؤمنین (مأمون) با توجه به موقعیت و مقامی که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا و قرابتی که نسبت به آن حضرت دارد، شایسته ترین فرد است که به سنّت رسول خدا عمل کرده، دستورات او را به کار ببندد. به هر کس که آن حضرت بخششی کرده، ببخشد و هر کس را مورد تصدّق و صدقه خود قرار داده، مورد آن عطا و صدقه

قرار دهد. توفیق و نگهداری امیرالمؤمنین با خداست و به او (در عمل کردن به آنچه موجب تقرب به اوست) رغبت و تمایل دارد. وَ قَدْ كانَ رَسُولُ اللَّه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم أَعْطى فاطِمَه بِنْتَ رَسُولِ اللَّه فَدَكاً وَ تَصَدَّقَ بِها عَلَيها وَ كانَ ذلِكَ أَمْراً ظاهِراً مَعْرُوفاً لاإِخْتلافَ فِيهِ بَين آلَ رسول اللَّه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم. (۶۷) و همانا رسول خدا فَدَك را به دخترش فاطمه بخشیده و آن را به او هدیه داد، این یک عمل ظاهر و آشکار و معروفی بود که در بین خاندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اختلافی در آن وجود نداشت، و پیوسته کسانی که نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند، از این جهت امیرالمؤمنین (مأمون) چنین صلاح دید که آن را به ورثه حضرت رسول برگرداند...

۱۱. اقرار علمای اهل سنّت:

دانشمندان شیعه و گروهی از محدثان اهل تسنن اتفاق نظر دارند، که وقتی آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّه وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيل» نازل گردید، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند. سند حدیث به دو صحابی بزرگ أبوسعید خُدْرِی و ابن عباس منتهی می‌گردد و از محدثان اهل تسنن شخصیت‌های بزرگی این حدیث را نقل کرده‌اند از جمله: ۱. جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۰۹ هجری قمری، در تفسیر خود می‌نویسد: وقتی آیه یاد شده نازل گردید، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فاطمه را خواست و «فَدَک» را به او عطا فرمود، سپس اضافه می‌کند: این حدیث را محدثانی مانند: بزاز و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مَردویه از صحابی معروف ابو سعید خُدْرِی نقل کرده‌اند. و نیز می‌گوید «ابن مردویه» از ابن عباس نقل کرده است وقتی آیه یاد شده نازل گردید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به فاطمه تملیک کرد. (۶۸) ۲. علاء الدین، علی بن حسام، معروف به متقی هندی، ساکن مکّه و متوفای سال ۹۷۶ هجری قمری، نیز حدیث یاد شده را نقل کرده است. و همچنین اضافه می‌کند: محدثانی مانند ابن النّجار و حاکم در تاریخ خود حدیث را از ابوسعید خُدْرِی نقل کرده‌اند. (۶۹) ۳. ابواسحاق، احمد بن محمّد بن ابراهیم نیشابوری، (معروف به ثعلبی) متوفای ۴۲۷ یا ۴۳۷ هجری قمری، در تفسیر خود (۷۰) جریان را نقل می‌کند. ۴. مورّخ شهیر، بَلاذُری متوفای سال ۲۷۹ هجری قمری، متن نامه مأمون را که به والی مدینه نوشته، این چنین نقل کرده است: پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سرزمین «فَدَک» را به فاطمه بخشید و آن را به او هدیه داد. این عملی ظاهر و معروف و شناخته شده بود که در بین افراد خاندان رسول خدا هیچ گونه اختلافی در آن وجود نداشت. (۷۱) ۵. احمد بن عبد العزیز جوهری، مؤلف کتاب «السّقیفه» می‌نویسد: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز زمام امور را به دست گرفت نخستین مظلمه‌ای را که به صاحبانش پس داد این بود که «فَدَک» را به حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام باز گردانید. (۷۲) از این جمله استفاده می‌شود که «فَدَک» ملک دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است. ۶. ابن ابی الحدید، شأن نزول آیه را درباره «فَدَک» از ابی سعید خُدْرِی نقل کرده است. و در فصلی که برای تحقیق این موضوع در شرح نهج البلاغه اختصاص داده است از مذاکره‌ای که با استاد مدرسه غربی بغداد داشته، استفاده می‌شود که: وی معتقد است که پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر گرامی خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است. (۷۳) ۷. حلبی در سیره خود سرگذشت طرح ادعای دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و نامهای شهود او را آورده و می‌گوید: خلیفه وقت قباله «فَدَک» را به نام حضرت زهرا صادر نمود، ولی عمر آن را گرفت و پاره کرد. (۷۴) ۸. مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می‌گوید: دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با ابی بکر پیرامون فَدَک مذاکره نمود، از او خواست که «فَدَک» را برای او باز گرداند و علی و حسنین و اُم اَیْمَن را به عنوان شاهد آورد (۷۵). ۹. یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: فاطمه پیش ابوبکر رفت و گفت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به من بخشیده است خلیفه شاهد خواست و (... سرانجام می‌نویسد) در دوران خلافت عمر، «فَدَک» به دودمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باز گردانیده شد زیرا وضع در آمد مسلمانان بسیار رضایت بخش بود (۷۶). ۱۰. سمهودی، در کتاب «وفاء الوفاء» مذاکره فاطمه را با ابوبکر نقل

می کند و سپس می‌افزاید: علی و اُم اَیْمَن به نفع فاطمه گواهی دادند و هر دو گفتند: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فَدَک را در زمان حیات خودشان به فاطمه بخشیده است، و هم چنین می گوید: فَدَک در دوران خلافت عُمَر بن عبد العزیز به خاندان حضرت زهرا علیها السلام باز گردانیده شد. (۷۷) ۱۱. ابن منظور در «لسان العرب» می‌نویسد: در «فَدَک» چشمه و نخلستانی است که، خداوند آن را به پیامبرش بخشید ... حضرت علی علیه‌السلام می گوید: که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام بخشید. ۱۲. استاد عبدالفتاح، عبدالمقصود می گوید: سرزمین «فَدَک» چه به صورت بخشش و یا به عنوان ارث، حق خالص فاطمه بود که نمی‌شود بحث و جدل و شک و تردیدی در آن ابراز داشت. (۷۸)

سؤال سوّم: چرا پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشید؟

اشاره

با اینکه ما می‌دانیم اهل بیت علیهم السلام دلبستگی به دنیا نداشتند پس چرا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر خود بخشید؟ در جواب این سؤال با استفاده از قرائن می‌توانیم به پنج مطلب اشاره کنیم:

۱. امر خداوند علیم و حکیم

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعد از نزول آیه کریمه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» از جبرئیل سؤال فرمود: ذوی القربی کیست؟ و حق او کدام است؟ جبرئیل از طرف خداوند پیام آورد: منظور از ذوی القربی حضرت فاطمه علیها السلام است و حق او «فَدَک» می‌باشد، آنگاه پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، «فَدَک» را به دختر خود بخشیدند. (۷۹)

۲. زمامداری حکومت

پس از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید حکومت و ولایت جامعه را به دست می گرفتند، و چون هر حکومتی برای پیاده نمودن اهداف خود، نیازمند به سرمایه مادی می‌باشد، درآمد فَدَک، می‌توانست بهترین سرمایه برای تحقق اهداف پیشرفته حضرت علی علیه‌السلام در جامعه اسلامی محسوب گردد، و گویا دستگاه حکومت ابوبکر نیز به این نتیجه رسیده بود، لذا در همان روزهای نخست فَدَک را از دست خاندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم خارج نمود، تا ضمن محکم نمودن پایه‌های لرزان حکومت غاصبانه خود، دستان حضرت علی علیه‌السلام را از این سرمایه مادی کوتاه کند.

۳. تألیف قلوب

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌دانست که گروهی کینه حضرت علی علیه‌السلام را در دل دارند زیرا بسیاری از خویشان آنها در میدانهای نبرد به شمشیر وی کشته شده‌اند و یکی از راههای از بین بردن کینه‌ها و تالیف قلوب آنها کمکهای مالی و دلجویی از آنها می‌باشد تا از این طریق خارهایی که بر سر خلافت بود از میان برداشته شود، و به همین خاطر حضرت علی علیه‌السلام غیر از بیت المال باید مالی را در دست داشته باشند که اختیار آن به دست خودشان باشد و در مواقع خاص بتوانند از آن استفاده کنند.

۴. کمک به بینوایان و فقراء

احسـان و کرم نسـبت به افراد جامعه، بالأخص فقراء و ضـعیفان، همیشه جزء اخلاق زنـدگی اهل بیت علیهم السـلام بوده، و در آمد «فَدَک» می‌توانست سرمایه خوبی برای رفع نیاز محتاجان و بینوایان، با دستان پرمهر حضرت علی و زهرا علیهما السلام باشد.

۵. زندگی آبرومند

آخرین انگیزه‌ای که می‌تواند دلیل بخشـش «فَدَک» به حضـرت زهرا علیها السلام باشد این است که دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و فرزنـدان او در آینـده با توجه به حوادثی که ممکن است اتفاق بیفتد، باید زندگانی آبرومندی داشـته باشـند، و قسـمتی از درآمد «فَدَک» می‌تواند زندگی مادی و اجتماعی آنها را تامین کند.

سؤال چهارم: چرا خلیفه و اطرافیانش به فکر غصب «فَدَک» افتادند؟

دلایل

۱. رشوه به مخالفان حکومت

همانگونه که می‌دانید و در تاریخ ذکر شده بعد از رحلت رسول گرامی اسـلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، عده‌ای خاص در سقیفه تصـمیم گرفتند بر خلاف سـفارشات پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، خلافت را به ابوبکر واگذار کنند و هر چند این تصمیم نابخردانه مورد تأییـد عـده‌ای در جامعه قرار گرفت، ولی این پیروزی نسبی برای ادامه خلافت کافی نبود، چون این تصـمیم مخالفان زیـادی داشت، از جمله بنی امیّه، که در رأس آنهـا ابوسـفیان قرار گرفته بود، و خلافـت خلیفه را به رسـمیت نمی‌شـناختند. (۸۰) در چنین شرائطی باید با دادن بعضی از پستها به سران مخالف و رشوه مالی به عده‌ای دیگر، مخالفان را همراه و همیار حکومت نمود یا از سکوت آنها به نفع حکومت استفاده کرد. مثلاً خلیفه برای ساکت کردن ابوسفیان فرزند وی معاویه را برای حکومت شام انتخاب کرد، که ابوسـفیان بـا شـنیدن این خبر گفت: ابوبکر صـله رحم کرده است. (۸۱) همچنین خلیفه بایـد برای سـاکت کردن مهـاجر و انصار به ویژه خزرجیان، که از روز نخست با او بیعت نکردند و با دلی پر از خشم از سـقیفه بیرون آمدند، اموالی را بین آنها تقسـیم کند. (۸۲)

۲. کمبود بودجه

خلیفه غـاصب، دچـار کمبود بودجه شدیـدی شـده بود. چون هم بیت المـال خالی بود و هم قبایل اطراف از دادن زکات به مأموران حکومتی خودداری می‌کردنـد. این در حـالی بود که احتمـال جنگ‌هـای داخلی و خـارجی داده می‌شـد و در صورت چنین مسائلی خلیفـه می‌خـواست از درآمـد «فَدَک» در ایـن راه اسـتفاده کنـد، چنـانکه عمر به گـونه‌ای به این مطلب اعـتراف کرده است. مـورخ معروف «حلبی» در سـیره خود می‌نویسد: ابوبکر مایل بود که «فَدَک» در دست دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باقی بماند، و حتی مـالکیت فـاطمه را در ورقه‌ای تصـدیق کرد. اما عمر از دادن ورقه به فاطمه مانع گردیـد و رو به ابوبکر کرد و گفت: فردا تو به در آمد «فَدَک» نیاز شدیدی پیدا خواهی کرد زیرا اگر مشـرکان عرب بر ضد مسلمانان قیام کنند، از کجا هزینه جنگی آنها را تأمین خواهی نمود؟! (۸۳).

۳. ترس از قدرت اقتصادی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

حضرت علی علیه‌السلام تمام شرائط رهبری جامعه و جانشینی رسول گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از علم و دانش، تقوی و پرهیزکاری، شجاعت، سخاوت، سوابق درخشان، قرابت و خویشاوندی با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و بالخصوص توصیه‌ها و سفارشات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درباره جانشینی او را داشت. و هرگاه فردی با این شرایط و زمینه، قدرت مالی و اقتصادی هم داشته باشد و بخواهد با خلافت لرزان خلیفه رقابت کند، دستگاه خلافت با خطر بزرگی روبرو می گردد و چنین شخصی اگر با حکومت به مبارزه رو در رو هم نپردازد، خود با چنین موقعیتی حکومتی در کنار آن حکومت تشکیل داده است. ابوبکر و اطرافیانش با توجه به این نکات و با علم به اینکه فضایل درونی حضرت علی علیه‌السلام قابل غصب نیست، به فکر سلب قدرت اقتصادی آن حضرت افتادند، تا با خالی بودن دستان حضرت علی علیه‌السلام گروهی از مردم دور ایشان جمع نشوند. این حقیقت از گفتگوی عمر با خلیفه به روشنی استفاده می‌شود. که به ابابکر گفت: انَّ النّاسَ عَبیدُ هذِهِ الدُّنْیا لا یریدُونَ غَیرَها فَامْنَعْ عَنْ عَلی وَ أَهْلِ بَیتِهِ الْخُمْسَ وَ الْفَیءَ وَ فَدَکاً فَإنَّ شِیعَتَهُ إذا عَلِمُوا بذلِك تَرَکُوا عَلِیاً وَ أَقْبِلُوا إلیك رَغْبَةً فِی الدُّنْیا. (۸۴) مردم بندگان این دنیا هستند و جز آن هدفی ندارند، تو خمس و فَیْء و فَدَک را از علی بگیر. وقتی مردم و پیروان او دستان او را خالی دیدند او را رها می‌کنند و به خاطر رغبت مردم به دنیا به تو متمایل می‌گردند. به همین دلیل دستگاه حکومت نه تنها خاندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را از «فَدَک» محروم کرد، بلکه آنان را از یک پنجم غنایم جنگی که به تصریح قرآن (۸۵) مربوط به خویشاوندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است، نیز محروم ساخت و پس از درگذشت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، دیناری از این راه به آنان پرداخت نشد. (۸۶)

[جمع بندی:] غصب فَدَک یا غصب خلافت؟

از مطالب فوق به وضوح روشن می‌شود پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به خاطر محکم کردن خلافت جانشین خود، یعنی: حضرت علی علیه‌السلام «فَدَک» را به دخترشان فاطمه علیها السلام بخشیدند و غاصبان خلافت هم به خاطر تضعیف حضرت علی علیه‌السلام و محکم نمودن پایه‌های لرزان حکومت خود، دست به غصب «فَدَک» آلوده نمودند و در نتیجه معلوم می‌شود بحث «فَدَک» یک بحث مادی و دنیوی نبوده بلکه مسأله، حقانیت حضرت علی علیه‌السلام و جانشینی رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است، به همین علت حضرت زهرا و علی علیهما السلام بر باز پس گیری «فَدَک» اینقدر اصرار نمودند. حال به روایت زیر توجه کنید، تا مطلب روشن‌تر گردد. علی بن اسباط می گوید: زمانی که امام موسی بن جعفر علیه‌السلام دیدند مهدی عباسی رد مظالم می‌کند و حقوق غصب شده را به صاحبان حق برمی‌گرداند. به مهدی عباسی فرمودند: چرا حق غصب شده ما را بر نمی‌گردانی؟ مهدی عباسی گفت حق شما چیست؟ حضرت فرمودند: «فَدَک» (۸۷). پس مهدی عباسی گفت: حدّ آن را برای من معین کنید، تا آن را به شما بر گردانم. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند: حدّ أوّل آن کوه احد و حدّ دیگرش عدیش مصر، حد سوّم آن سیف البحر و حد آخرش دُومَة الْجَنْدَلِ، مهدی عباسی با تعجب پرسید تمام اینها؟ حضرت فرمودند بله. یعنی: حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به مهدی عباسی فهماندند: که غصب فَدَک برابر بود با غصب خلافت رسول اللّه و اگر کسی بخواهد «فَدَک» را برگرداند، باید خلافت بر تمام سرزمینهای اسلامی را برگرداند. (۸۸) باز برای تایید مطلب به این اقرار استاد و شاگرد اهل تسنن توجه فرمائید: ابن‌ابی‌الحدید می گوید: به استاد بزرگ و مدرس بغداد علی بن الفار گفتم: آیا زهرا علیها السلام در ادعای خود در مورد «فَدَک» راستگو بوده؟ گفت: بلی. گفتم خلیفه می‌دانست که او زنی راستگو است؟ گفت: بلی. گفتم پس چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟ در این موقع استاد لبخندی زد و با کمال وقار گفت: هرگاه آن روز سخن او را می‌پذیرفت و روی این جهت که او یک زن راستگو است بدون درخواست شاهد، فَدَک را به وی باز می گرداند، فردا او از این موقعیت به نفع علی علیه‌السلام استفاده می‌کرد و می گفت: خلافت مربوط به شوهرم علی است و او در این موقع ناچار بود، خلافت

را به علی علیه‌السلام واگذار کند. ولی او برای اینکه باب تقاضا و مناظرات بسته شود، حضرت زهرا را از حق مسلم خود محروم ساخت.

سؤال پنجم: آیا درآمد «فَدَک» به اندازه‌ای بود که پایه‌های حکومت را محکم کند؟

دلائل وسعت «فَدَک» و درآمد بسیار آن:

۱ – اجاره هفتاد هزار دیناری

سیّد بن طاووس می‌نویسد: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سرزمین «فَدَک» را به مبلغ ۲۴۰۰۰ دینار اجاره داده بودند و در برخی از احادیث ۷۰۰۰۰ دینار نیز نقل شده است، که ظاهراً این اختلاف به حسب تفاوت درآمد سالیانه «فَدَک» بوده است. (۸۹)

۲ – تقسیم فَدَک بین سه نفر

هنگامی که معاویه به خلافت رسید «فَدَک» را میان سه نفر تقسیم کرد: مروان بن حکم، عمر بن عثمان و یزید فرزند خودش (۹۰). از این تقسیم استفاده می‌شود که «فَدَک» یک سرزمین قابل ملاحظه‌ای بود که معاویه توانست آن را میان سه نفر (با اشتها) که هر کدام نماینده فامیل بزرگی بودند تقسیم کند.

۳ – تجهیز سپاه اسلام

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام با ابابکر درباره «فَدَک» گفتگو نمود و گواهان خود را برای اثبات مدعای خود پیش او آورد، ابوبکر در پاسخ دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گفت: «فَدَک» ملك شخصی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نبود، بلکه از اموال مسلمانان بود که از درآمد آن سپاهی را مجهز می‌کرد و برای نبرد با دشمنان می‌فرستاد و در راه خدا نیز انفاق می‌کرد. یعنی درآمد «فَدَک» برای تجهیز سپاه کافی بود، و این نشانه بزرگیست. (۹۱)

۴ – شهر فَدَک

در کتب تاریخی از «فَدَک» به عنوان قریه یا شهر «فَدَک» تعبیر شده است، و اکنون نیز اگر به عکسهای «فَدَک» نگاه کنید خانه‌ها و برج‌ها و... شهر بودن «فَدَک» را نشان می‌دهد و عبدالرحمن جابر در توضیحاتش برای هیئت ایرانی می‌گوید: وسعت منطقه «فَدَک» ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر می‌باشد. (۹۲)

مقدمه سؤال ششم:

تاکنون ثابت شد، که «فَدَک» ملك خاص رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده آن را در زمان حیاتش به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است. اما بعد از رحلت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ابابکر غاصبانه به جای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشست و دستور داد: وکیل حضرت فاطمه علیها السلام از «فَدَک» خارج شود و بدین طریق «فَدَک» را نیز غصب کرد. بدنبال غصب «فَدَک» حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام برای باز پس گرفتن حق خود پیش خلیفه غاصب آمده و به غصب «فَدَک» اعتراض نمودند. ابابکر گفت: فَدَک ملك رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده و الآن من جانشین رسول اللَّه هستم و

«فَدَک» بایـد در دست من باشـد. و اگر شـما مالک «فَدَک» هستید باید بر این مطلب شاهد بیاورید. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا طبق قوانین شـرع مقدس اسـلام شاهد خواستن از حضرت زهرا علیها السلام امری صحیح بود یا نه؟ توضیح مطلب: اگر در یـک جامعه اسـلامی ملک کسـی را که در دست او بوده است از او غصب کننـد، او برای باز پس گرفتن ملک خود بایـد به دادگاهی شـکایت کنـد و آن دادگاه طبق قوانین اسـلامی به نفع یا ضـرر او حکمی را صادر نمایـد. الآن در این مسأله ثابت شـد که «فَدَک» در تصـرف حضـرت زهرا علیها السـلام بوده و کارگزاران ایشان در آن مشـغول کار بوده‌اند، و در این حال «فَدَک» غصـب شده است. حضـرت زهرا علیها السـلام برای طرح شـکایت خود به تنها مرجع اسـلامی زمان یعنی ابابکر که خود را خلیفه رسول اللَّه می‌داند رجوع کرد. تا با قوانین شـرع برای او حکمی صادر شود، با گذشت از این اشـکال که قاضـی دادگاه - ابوبکر - خود طرف دعوی است. سؤالی که اینجا مطرح است این است که: آیا این قاضی طبق قوانین شرعی از چه کسی باید شاهد بخواهد؟

سؤال ششم: آیا شاهد خواستن ابابکر از حضرت زهرا علیها السلام امری صحیح بود؟

پاسخ:

[این کار مخالف با قوانین شرع اسلام می‌باشد]

به یقین این کار ابابکر صحیح نبوده و مخالف با قوانین شرع اسلام می‌باشد، برای اثبات این مطلب به دلائل زیر توجه فرمایید:

[دلایل]

۱. قانون ذوالید:

از نظر اسلام اگر ملکی در دستان شخصی باشد (ذوالید) مالک آن شناخته می‌شود، و اگر غیر از این باشد لازمه آن هرج و مرج در نظام جامعه است. حال اگر شخص دیگری که ذوالید نیست، ادعای ملکیت داشته باشد، باید بر این ادعای خود دلیل بیاورد، و شارع مقـدس در مقام قضاوت در این مسأله فرموده: الْبَیِّنَهُْ عَلَی الْمُـدَّعِی مـدعی برای اثبات ادعای خود باید بیّنه (دو شاهد) بیاورد. اما در مسأله فَدَک، ثابت شد که «فَدَک» در اختیار حضـرت زهرا علیها السـلام بود، حال اگر مسـلمانان یا ابابکر ادعا دارند که آنها مالک «فَدَک» می‌باشـند باید بر این ادعا دو شاهد بیاورند. ولی اینجا ابابکر بر خلاف حکم اسـلام، از حضـرت فاطمه زهرا علیها السلام که ذوالید و مالک می‌باشند طلب شاهد نموده است. اکنون به روایتی اشاره می‌کنیم که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام چگونه ابابکر را بر اشـتباه خود آگاه نمود. علل الشـرایع: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چون ابابکر «فَدَک» را از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت و وکیل حضـرت را از «فَدَک» خارج کرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السـلام به مسـجد آمدند و ابابکر در مسـجد نشسته بود و مهاجرین و انصار در اطراف او قرار گرفته بودند، حضرت رو به ابابکر کرده و فرمودند: یا اَبابَکر لِمَ مَنَعْتَ فاطِمَه علیها السلام ما جَعَلَهُ رَسُولُ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم لَها وَ وَکیلها فِیهِ مُنْذَ سَنِینَ؟ ای ابابکر چرا فاطمه را از فَدَک منع نمودی در حالی که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فَدَک را برای او قرار داده بود و وکیل او چندین سال در فَدَک بود. ابابکر جواب داد: «فَدَک» ملک مسلمین است، اگر فـاطمه شاهـد عـادلی بر اثبـات ملکیت خود بیـاورد، پس «فَـدَک» از آن اوست و گرنه هیـچ حقی در «فَـدَک» نـدارد. حضـرت علی علیه‌السـلام فرمودنـد: ای ابابکر آیا برای ما بخلاف حکم خـدا بر مسـلمانان حکم می‌کنی؟ ابابکر: نه، حضـرت فرمودند: به من بگو اگر در دست مسـلمانان چیزی باشـد و من ادعا کنم آن چیز از آن من است از چه کسـی تقاضای بیّنه (دو شاهد) می‌کنی. ابابکر: از

شما، دوباره حضرت فرمودند: و اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان در آن ادعای ملکیت کنند، باز از من تقاضای بیّنه می کنی؟ پس ابابکر خاموش شد. (۹۳) و در روایت احتجاج از امام صادق علیه‌السلام چنین آمده: قال علی علیه السلام: فَما بالَ فاطِمَةَ سَأَلْتَها الْبَیِّنَةَ عَلی ما فِی یدَیها؟ وَ قَدْ مَلَکَتْهُ فِی حَیاةِ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ بَعْدَه. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: پس چرا از حضرت فاطمه علیها السلام برای فَدَکی که در دستهای اوست تقاضای بینه می کنی؟! و حال آن که این فَدَک را در زمان حیات رسول خدا و بعد از آن مالک بوده است. ای ابابکر چرا تو از مسلمانان به خاطر این ادعایشان طلب بیّنه نمی کنی. پس ابابکر خاموش شد و سپس عمر گفت: یا علی این صحبتها را رها کن، ما قدرت بر دلیل شما نداریم، اگر شهود عادلی آوردی حق با شماست و گرنه «فَدَک» از آن مسلمانان است و برای تو و فاطمه در آن حقی نیست (... ۹۴) (در ادامه روایت حضرت از راه دیگری استدلال نمودند که در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد).

۲. عصمت حضرت زهرا علیها السلام:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نمی‌بایست از حضرت زهرا علیها السلام شاهد بخواهد «عصمت» حضرت می‌باشد، که معصوم بودن حضرت زهرا علیها السلام از هر گناه، احتمالِ ادعای دروغین را، در ایشان به طور کلی منتفی می‌سازد و این عصمت توسط آیه تطهیر ثابت شده، و مورد قبول تمام علمای شیعه و سنّی می‌باشد. بهترین سخن در اینجا کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در احتجاج با ابابکر است که می‌فرمایند: یا اَبابَکر تَقْرَأُ کِتابَ اللَّهِ؟ قالَ: نَعم قالَ أَخْبِرْنِی عَن قَولِ اللَّه عَزَّوجَلَّ: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبیتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا» فِیمَنْ نَزَلَتْ فِینا اَمْ فِی غَیرِنا؟ قالَ: بَلْ فِیکُمْ ... ای ابابکر آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله، پس به من خبر بده از قول خداوند عزّوجل که می‌فرماید: همانا خداوند اراده کرده تا رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک گرداند. درباره چه کسانی نازل شده است، درباره ما یا غیر ما؟ ابابکر گفت: درباره شما ... حال ای ابابکر بگو چه کار خواهی کرد اگر شهودی شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم کار خلافی انجام داده است. ابابکر گفت: حد بر او جاری می کنم، همانگونه که بر زنان مسلمان چنین می کنم. قالَ: إِذَنْ کُنْتَ عِندَاللَّه مِنَ الْکافِرِین، قالَ لِمَ؟ قالَ: لِأَنَّکَ رَدَدْتَ شَهادَةَ اللَّه لَها بِالْطَّهارَة، وَ قَبِلْتَ شَهادَةَ النّاسِ عَلَیها ... فَدَمْدَمَ النّاسُ وَ انْکَرُوا، وَ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إلی بَعْضٍ، وَ قالُوا: صَدَقَ وَ اللَّه عَلی بْنُ أَبِی طالِبْ علیه‌السلام ... علی علیه‌السلام فرمود: در این صورت تو در نزد خدا کافر به شمار می‌روی. ابابکر گفت: به چه علت؟ حضرت فرمودند: چون تو شهادت خداوند به طهارت و پاک بودن حضرت فاطمه علیها السلام از هر گناهی را رد کرده ای و شهادت مردم را بر علیه او پذیرفته‌ای ... پس مردم با کلماتی آمیخته از غضب، ابابکر را انکار کرده، و در حالی که همدیگر را نگاه می کردند می گفتند: به خدا قسم علی بن ابیطالب راست می گوید» (... ۹۵).

۳. علم قاضی:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نباید شاهد مطالبه کند، این است که او باید به علم خود عمل می کرد، چون حاکم می‌تواند در مواردی که علم به وقوع چیزی دارد، بدون اینکه کسی شهادت بدهد حکم کند، زیرا علم او از گواهی شاهدان قوی‌تر است. و دلیل بر درستی گفتار ما روایت زیر می‌باشد: مرد اعرابی در مورد ناقه‌ای با رسول خدا به نزاع برخاست. حضرت به او فرمود: این ناقه مال من است و من پولش را به تو داده ام. اعرابی گفت: چه کسی بر این مطلب به نفع تو شهادت می‌دهد؟ «خُزَیْمَهْ بن ثابت» گفت: من بر این مطلب شهادت می‌دهم. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از او پرسیدند: تو از کجا علم پیدا کردی؟ آیا در آنجا که من این

شتر را خریدم حاضر بودی؟ گفت: نه، لکن من از آنجا که یقین به رسالت شما دارم به این مطلب نیز یقین دارم. حضرت فرمود: من شهادت تو را نافذ و قابل اجرا می‌دانم و آن را به منزله دو شهادت قرار می‌دهم. بدین جهت او را ذوالشهادتین نامیدند. (۹۶) این داستانی مشهور و شبیه به داستان حضرت زهرا علیها السلام است، از آن جهت که «خُزَیْمَهٔ» ندیده بود که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پول شتر را داده‌اند ولی چون می‌دانست او رسول خداست و معصوم از هر گناه می‌باشد و جز به حق و راستی سخن نمی‌گوید، علم به صدقِ ادعای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پیدا کرد و به نفع او شهادت داد. پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم نه تنها کار او را امضاء کرده و شهادت او را قبول نمودند، بلکه او را نیز مورد تشویق قرار دادند، در مسأله «فَدَک» هم، چون ابابکر می‌دانست حضرت زهرا علیها السلام طبق آیه تطهیر معصوم بوده (۹۷) و از هر گناه پاک می‌باشد، و در آنچه ادعا می‌کند صادق است، پس باید از این علم خود استفاده می‌کرد و به نفع حضرت زهرا علیها السلام حکم به رد «فَدَک» می‌داد، و دیگر احتیاج به طلب بیّنه نبود.

۴. برخورد قبلی خلیفه با دو تن از صحابه:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نباید طلب بیّنه می‌کرد، برخورد او با جابر بن عبد اللَّه و جریر بن عبداللَّه است. چون در روایت آمده است که: ابابکر بعد از رحلت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اعلام عمومی کرد که هر کس طلبی یا وعده‌ای از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دارد حاضر شود، پس جریر بن عبداللَّه و جابر بن عبد اللَّه حاضر شدند و ادعا کردند که چیزی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طلبکارند، ابابکر بدون درخواست بیّنه طلب آنان را پرداخت نمود. حضرت زهرا علیها السلام این برخورد دو گانه را به آنها گوشزد فرمود و چون عمر گفت: ای دختر محمّد برای اثبات ادعای خود بینه بیاور حضرت فاطمه علیها السلام جواب داد: «قَدْ صَدَقْتُم جابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه وَ جَریرِ بْنِ عَبداللَّه وَ لَمْ تَسْأَلُوا هُمَا الْبَیِّنَه». (۹۸) شما ادعای جابر بن عبداللَّه و جریر بن عبداللَّه را قبول نمودید، و از او بیّنه طلب نکردید. پس چگونه از دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طلب بیّنه می‌کنید، جواب مضحکانه عمر این بود که جابر و جریر چیز کم ارزشی را طلب می‌کردند، ولی تو امر بزرگی را ادّعا می‌کنی. از اتفاق مأمون نیز در هنگام ردّ فَدَک، با تمسک به این روایت با علمای مخالف معارضه کرد و حتی راویان رساله مأمون می‌گویند: فَتَعَجَّبَ الْمأمون مِنْ ذلکَ وَ قالَ: أما کانَتْ فاطِمَهُٔ وَ شُهُودُها تُجْرَوْنَ مَجْری جَرِیرِ بْنِ عَبْدِاللَّه وَ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه. (۹۹) مأمون از این برخورد دوگانه ابابکر تعجب کرد و گفت: آیا فاطمه و شاهدان او به اندازه جریر بن عبداللَّه و جابر بن عبداللَّه ارزش نداشتند.

مقدمه سؤال هفتم:

ثابت شد در این دادگاه از حضرت فاطمه علیها السلام نباید شاهد بخواهند، ولی حضرت فاطمه علیها السلام برای اثبات حق خود، حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن را به عنوان شاهد (بر این مطلب که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به امر خداوند «فَدَک» را به ایشان بخشیده بود) حاضر نمود، جواب وقیحانه ابابکر و عمر این بود که: اُم اَیْمَن یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست، و حضرت علی علیه‌السلام هم به نفع خود شهادت می‌دهد. و بدین صورت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کردند. حال سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا ابابکر حق داشت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کند؟

سؤال هفتم: آیا ابابکر حق داشت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کند؟

نکته اوّل:

[شاهد اول اُم اَیْمَن و رد کردن شهادت او]

اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم این است که: طبق اکثر روایات، شـهود حضرت فاطمه علیها السلام، حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن بوده‌اند، و مشاهده می‌کنیم که اُم اَیْمَن أوّل از غاصـبان «فَدَک» اقرار می‌گیرد که آیا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در مورد من نفرمود: «اُم اَیْمَن یک زن بهشتی است» (۱۰۰) تا فی الجمله از آنها برای راستگو بودن خود اقرار بگیرد. و معلوم است که: پیامبری که مقام عصمت دارنـد و قرآن در مـدحشان فرموده: «ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هُوَ إلا وَحیٌ یُوحی (۱۰۱). «از روی هـوی و هوس صحبت نمی‌کنـد، بلکه آنچه را می‌گوید کلام خداوند است که به ایشان وحی می‌شود». یک زن دروغگو را از اهل بهشت نمی‌خواند. در نتیجه، رد کردن شـهادت اُم اَیْمَن رد کردن کلام رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد، که ابابکر حق چنین کاری را نداشت.

[شاهد دوم علی علیه‌السلام و رد کردن شهادت او]

[از بزرگترین ردّ شهادت حضرت علی علیه‌السلام بود]

و امّا ردّ شـهادت حضـرت علی علیه‌السـلام از بزرگـترین اشـتباهات ابـابکر بوده است، برای روشن شـدن مطلب به دلائـل زیر توجه فرمایید:

[دلائل این اشتباه ابابکر]

۱. آیه کریمه مباهله:

طبق این آیه: «قُل تَعالَوا نَدْعُ اَبنائَنا و اَبْنائَکُمْ وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ اَنْفُسَنا و اَنْفُسَکُمْ» خداوند حضـرت علی علیه‌السـلام را نفس رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قرار داده است، و رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، حضـرت علی علیه‌السـلام را برادر خود، و گوشت او را گوشت خود، و خون او را خون خود می‌داند. پس ردّ شـهادت حضـرت علی علیه‌السـلام برابر با ردّ شهادت رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد.

۲. آیه کریمه تطهیر:

خداوند در آیه تطهیر حضـرت علی علیه‌السـلام را از هرگونه رجس و گناهی پاک دانسـته، و این سـخن بی‌شـرمانه آنها که: علی به سوی خودش می‌کشد، رد کلام خدا و توهین به آیات قرآن است.

۳. صدّیق اکبر

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حضرت علی علیه‌السلام را صدّیق اکبر (۱۰۲) معرفی نموده‌اند، پس چگونه ابوبکر می‌تواند حضرت علی علیه‌السلام را در اینجا دروغگو بداند.

۴. حق همیشه با اوست

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده‌اند: عَلِیٌ مَعَ الْحَقّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِی لن یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَی الْحَوض (۱۰۳). علی با حق است و حق بـا علی است، و این دو هرگز از هم جـدا نمی‌شونـد، تـا در کنـار حوض کوثر بر من وارد شونـد. اینجا هم طبق فرمایش رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ابابکر باید می‌گفت حق با علی است نه اینکه به او تهمت بزنند.

۵. همراه با قرآن تا قیامت

پیـامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودنـد: عَلِیٌ مَعَ القُرآن و القُرآنُ مَعَ عَلی لا یَفْتَرِقان حتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْض (۱۰۴). همیشه علی بـا قرآن است و قرآن بـا علی است و این دو از هم جـدا نمی‌شونـد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شونـد. پس ردِّ علی، ردّ قرآن است، و ردّ قرآن ردّ کلام خداوند است.

۶. بالاترین قاضی

پیـامبر اکرم فرمودنـد: أقْضـی اُمَّتی عَلِیّ. علی بن ابیطالب در قضاوت بالاترین فرد امت من است. و عمر نیز به این مسأله اقرار کرده و گفته: اَقْضَانَا عَلِیّ (۱۰۵). عالم‌ترین ما به قضاوت، حضـرت علی است. و در مسأله قضاوت بارها برای عمر مشکل پیش آمد، و برای حل مشکل به حضرت علی علیه‌السلام رجوع کرد و گفت: لَوْلا عَلِیٌ لَهَلَکَ عُمَر. (۱۰۶) اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. انصاف بدهید آیا چنین شخصـیتی که در مسأله قضاوت، فقیه‌ترین مردم است، ممکن است به نفع خود شـهادت دهد!! (۱۰۷). مأمون بعد از جلسه هزار نفری علما و شـنیدن حرف‌های موافق و مخالف تصمیم گرفت فَدَک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند و در دفـاع از کـار خود چنین گفت: آیا می‌توان گفت و یا معتقـد شـد که علی بن ابی طالب علیه‌السـلام با آن زهـد و پرهیز کاری، بی‌جهت و به دروغ به نفع فاطمه علیها السـلام گواهی دهد با این که خداوند و رسولش او را به داشـتن این فضائل سـتوده‌اند؟ و آیا می‌توان گفت: که او با آن همه علم و فضـلی که داشت، حکم نمی‌دانسـته، و از روی جهل به محکمه رفته و شـهادت داده است؟ و آیا جایز است که گفته شود حضرت فاطمه علیها السلام با آن طهارت و عصمتی که داشت و با اینکه او بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است (بدان گونه که روایت کردید) چیزی را بخواهد که به او تعلق نداشـته و در این ادعا به همه مسلمانان ستم روا دارد؟ و بر این مطلب به خداونـد یکتـا سوگنـد یاد کنـد، و یا جایز است که بگوییم: اُم اَیْمَن و اسـماء بنت عمیس به دروغ شـهادت داده‌اند، با این که آن دو از اهل بهشت می‌باشند؟ طعن و ایراد بر حضرت فاطمه علیها السلام و گواهان او طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کژاندیشی در دین اوست. خداوند پاک و منزه است که قضیه و داستان چنین باشد که ذکر شده است.

نکته دوّم:

در اینجا بعضی از علماء اهل سنّت به دفاع برخاسته و در توجیه عمل ابابکر، گفته‌اند: علت ردّ شهادت اُم اَیْمَن علیها السلام این بوده که ابابکر در مقام قضاوت می‌خواسـته است بین مسـلمانان فرق نگذارد، و چون این شهادت از حد نصاب کمتر بوده شهادت آنها را قبول نکرده است. در جواب این سـخن باید گفت: اولاً: با ذکر مطالب فوق، تفاوت بین حضـرت علی علیه‌السـلام و اُم اَیْمَن با دیگر مسـلمانان بسـیار واضح است. ثانیاً: از نظر فقهی اگر ابابکر می‌خواست صـحیح قضاوت کند و فرقی با دیگران نگذارد باید حضـرت زهرا علیهـا السـلام را دعوت به قسم خوردن می‌نمود، تـا با یک شاهـد و قسم خوردن حق به ایشان برگردد. و این حکم در روایات اهل سـنّت نیز به آن تصـریح شـده است. همانطور که در صـحیح مسـلم در آغاز کتاب قضاء از ابن عباس روایت شده است: «رسول

خدا صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با قسم خوردن مدعی و شهادت یک شاهد حکم نمود.» (۱۰۸) و در کتاب «الکنز» نیز از دار قطنی از پسر عمر روایت شده است که گفت: «خدا درباره حق با دو شاهد حکم داده است. اگر مدعی دو شاهد آورد حقش را می‌گیرد و اگر یک شاهد آورد باید علاوه بر آن قسم بخورد تا حقش را بگیرد.» (۱۰۹)

نکته سوّم:

این است که بنا بر بعضی از روایات، شهود از نظر تعداد در حد نصاب و بلکه بالاتر بودند، ولی ابابکر و عمر قصد قضاوت عادلانه و اسلامی را نداشتند، بلکه تمام هدف آنها تصرف «فَدَک» بود، تا با در آمد آن بتوانند پایه‌های حکومت غاصبانه خود را حفظ نمایند، و اگر شما به روایت زیر دقت کنید کاملا بر این امر آگاه خواهید شد. علّامه حلی، در کشکولی که منصوب به ایشان است از مفضل از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند ...: فقالَ لَها عُمر: دَعِینا مِنْ اَباطِیلِک وَ احْضُرِینا مَنْ یَشْهَدُ لَکِ بِما تَقُولِینَ. فَبَعَثَتْ إلی عَلی وَ اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ علیهم السلام وَ اُم اَیْمَن وَ أَسْماءِ بِنْتَ عُمَیسِ وَ کانَتْ تَحْتَ أَبی بَکرِ بْنِ أَبی قُحافَه فَأَقْبَلُوا إلی أَبی بَکرِ وَ شَهِدُوا لَها بِجَمِیعِ ما قالَتْ وَ ادَّعَتْهُ. پس عمر به حضرت زهرا علیها السلام گفت: این حرف های‌باطل را رها کن (نعوذ باللَّه) و کسی را حاضر کن تا بر ادعای تو شهادت بدهد. پس حضرت فاطمه علیها السلام حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام، و اُم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس (۱۱۰) (که در آن زمان همسر ابوبکر بود) را حاضر نمود و همه این بزرگواران سخنان حضرت فاطمه را تصدیق کردند و بر صحت ادعای آن حضرت شهادت دادند. ولی ابابکر تمام شهود را به بهانه‌های مختلف رد کرد و گفت: اما علی پس او شوهر فاطمه است و اما حسن و حسین فرزندان فاطمه می‌باشند و اُم اَیْمَن کنیز ایشان است. و اما اسماء بنت عمیس تحت جعفر بن ابی طالب بوده پس وی نیز به نفع بنی‌هاشم شهادت می‌دهد و او در خانه فاطمه نیز خدمت می‌کند. وَ کُلُّ هؤُلاءِ یَجُرُّونَ إلی أَنْفُسِهِمْ. و تمام این شهود به نفع خودشان شهادت می‌دهند. فَقالَ عَلی علیه السلام: أَمَّا فاطِمَةُ فَبِضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ مَنْ آذاها فَقَدَ آذی رَسُولَ اللَّه وَ مَنْ کَذَّبَها فَقَدْ کَذَّبَ رَسُولَ اللَّه ... پس حضرت علی علیه‌السلام در مقابل این عمل ابابکر (ردّ شهود) چنین فرمودند: اما حضرت فاطمه علیها السلام، پس او پاره تن رسول خدا صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است و کسی که او را اذیت کند پس رسول خدا را اذیت کرده است و کسی که سخنان او را تکذیب کند پس رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را تکذیب کرده است. و اما حسن و حسین، آنان نیز فرزندان رسول خدا صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشند، و طبق فرمایش رسول خدا صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آقای جوانان اهل بهشت می‌باشند و کسی که این دو را تکذیب کند رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را تکذیب کرده، چون اهل بهشت راستگویانند. وَ أَمّا أَنَا فَقَدْ قالَ رَسُولُ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم: أَنْتَ مِنِّی و أَنَا مِنک وَ أَنْتَ أَخی فِی الدُّنیا وَ الآخِرةَ، وَالرّادُّ عَلَیکَ هُوَ الرّادُّ عَلَیَّ، مَنْ أَطاعَکَ فَقَدْ أَطاعَنِی، وَ مَنْ عَصاکَ فَقَدْ عَصانِی. اما من، پیامبر صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درباره‌ام فرمود: تو از من و من از تو هستم. تو برادر من در دنیا و آخرت می‌باشی و کسی که تو را رد کند من را رد کرده است. و کسی که از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده است و کسی که تو را نافرمانی کند نا فرمانی من را کرده است. و اما اُم اَیْمَن، او زنی است که پیامبر صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به بهشتی بودن او شهادت دادند. و اما اسماء بنت عمیس، زنی است که پیامبر صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در حق او و ذریه او دعای خیر نمودند. فقالَ عُمر: أَنْتُمْ کَما وَصَفْتُم بِهِ أَنْفُسَکُمْ وَلکِنْ شَهادَةُ الْجارِ إلی نَفْسِهِ لاتُقْبَلُ. عمر در مقابل این دفاع علی علیه‌السلام از شهود، چنین گفت: تمام این صفات در مورد شما صادق است و شما همانطور هستید که خودتان وصف نمودید، و لکن شهادت ذی نفع برای خودش قبول نمی‌شود. علی علیه‌السلام فرمودند: اگر تو به این فضائل ما اقرار داری و انکار نمی‌کنی و در همین حال شهادت رسول خدا صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را قبول نداری پس باید گفت: إنّا لِلَّهِ وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُون اگر ما ادعایی برای خودمان داشته باشیم و تو از ما بیّنه و شهود مطالبه کنی، پس یاری کننده‌ای نیست که ما را یاری نماید، و حال آنکه شما بر حکومت خدا و حکومت رسول خدا صَلّی

اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم غلبه کرده‌اید، و آن را بدون بیّنه و دلیلی از خانه او به خانه غیر برده‌اید. «وَ سَیَعْلَمُ الـذِّینَ ظَلَمُوا أیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ» (۱۱۱) پس آگاه باشید که کسانی که ظلم و ستم کرده‌اند بزودی بر ایشان معلوم خواهد شد که به کدامین کیفر گاه بازگشت خواهند کرد. سپس حضرت علی علیه‌السلام به فاطمه علیها السلام فرمودند: برگردید تا اینکه خداوند بین ما حکم کند که او بهترین حکم کنندگان است. (۱۱۲)

آخرین نکات

ابابکر و عمر بن خطاب شهود حضرت فاطمه را به اتّهام نفع بردن در شهادت رد کردند در حالی که: ۱. شاهدین در حین شهادت نفعی نمی‌بردند، بلکه آنها از این جهت که بعداً وارث می‌شوند شاید نفعی به آنها می‌رسید. بله اگر شاهد با شهادت خود قسمتی از مال را مالک شود، مثل شهادت شریک برای شریک، و شهادت مولی برای عبدش، شهادت او قابل قبول نیست. ولی این مسأله در شهود حضرت فاطمه علیها السلام منتفی بوده و ای کاش می‌دانستیم چه کسی باید برای حضرت زهرا علیها السلام شهادت بدهد در حالی که شهادت علی چون شوهر فاطمه است و شهادت حسن و حسین چون فرزندان فاطمه‌اند و شهادت اُم اَیْمَن و اسماء و هر کس دیگر چون دوستان فاطمه‌اند مورد قبول نمی‌گردد، آیا دشمنان به نفع حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شهادت می‌دهند؟!!. ۲. مسأله دیگر اینکه، در شهادت مسأله عدالت شرط اصلی است و اگر شاهد عادل باشد نافع بودن او، به شهادتش ضرری نمی‌زند. و به این مطلب جمعی از علمای اهل سنّت تصریح کرده‌اند. (۱۱۳) ۳. اگر ادعای جلب منفعت در شهادت مُضِرّ باشد، پس چگونه عایشه و حفصه و عمر بر حدیث ساختگی «لا نُوَرِّثُ» شهادت دادند و شهادت آنها مورد قبول واقع شد. در حالی که: ۱. عایشه دختر ابابکر و حَفْصَهُ دختر عمر است. ۲. حضور عایشه و حفصه و عمر به عنوان شاهد باعث شد که «فَدَک» جزء صدقات مسلمین گردد، و این سه نفر هم در آن شریک شوند، پس چگونه شهادت حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام با تهمت جلب منفعت رد می‌شود، ولی گواهی عایشه و حفصه و عمر با تحقق منفعت رد نمی‌شود؟!.

[علت استدلال حضرت فاطمه علیها سلام به مسأله ارث فَدَک]

آنچه تاکنون در سؤالات مطرح شد، بحث نِحْلَهْ (بخشش) و مسائل پیرامون آن بود و اما مسأله بعد این است که حضرت زهرا علیها السلام وقتی از طریق ادعای نحله نتوانستند حق خود را باز پس بگیرند از طریق دیگری با ابابکر احتجاج و بحث نمودند و آن ادعای ارث بود. یعنی حضرت فرمودند: اگر شما قبول ندارید که پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را در زمان حیات به من بخشیده لااقل باید قبول کنید، «فَدَک» بعد از درگذشت آن حضرت، به عنوان ارث به تنها فرزندش می‌رسد. ابابکر، وقتی با این احتجاج جدید فاطمه علیها السلام رو به رو شد، و دید با هیچ دلیلی نمی‌تواند حضرت را از حق خود محروم کند به یک روایت تمسک جست و گفت: إنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه یقُولُ: إنّا (نَحنُ) مَعاشِرَ الْأَنْبیاء لا نُوَرِّثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَهً. (۱۱۴) من از رسول خدا شنیدم که فرمودند: ما گروه انبیاء، ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است. اکنون در ذیل این حدیث مباحث و سؤالات مختلفی پیش می‌آید که توجه شما را به این مباحث جلب می‌کنیم و بحث را با یک سؤال شروع می‌کنیم.

فصل سوّم ادّعای ارث

سؤال أوّل: آیا با تمسک به حدیث «لا نُوَرِّثُ» می‌شود حضرت زهرا علیها السلام را از ارث محروم کرد؟

جواب

در جواب باید گفت: این حدیث ساخته خود ابابکر است و کلام رسول اللّه نیست و ابابکر و عمر چون حدس می‌زدند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با این استدلال حق خود را مطالبه می‌کند آنها این حدیث را ساختند و به رسول اللّه نسبت دادند به همین علت اشکالات بسیار زیادی بر این حدیث وارد است که ما ابتداءً سر فصل این اشکالات را ذکر می‌کنیم و در ادامه به بحث‌های پیرامون آن می‌پردازیم:

چهارده اشکال بر حدیث «لا نُوَرِّثُ»

۱. این خبر با قرآن تعارض دارد. ۲. با این خبر، نمی‌توان قرآن را تخصیص زد. ۳. حدیث، خبر واحد است. ۴. راوی خبر، فاسق است. ۵. حضرت علی علیه‌السلام خبر را باطل و راوی آن را کاذب می‌دانند. ۶. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این روایت را انکار کردند، و حکم به دروغ بودن آن دادند. ۷. اگر اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صدقه بود، باید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طبق آیه: «وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبین» این حکم را به دختر و داماد خود ابلاغ می‌کردند. ۸. این حکم در هیچ یک از انبیاء گذشته سابقه نداشته است. ۹. جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی در صحت حدیث و تمسک به آن انسان را به شک می‌اندازد. ۱۰. اضطراب روایات ابی بکر در نقل این حدیث آن را از حجیت می‌اندازد. ۱۱. نقل و تمسک ابابکر به این حدیث با روش او در منع نقل حدیث از رسول‌اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تناقض دارد. ۱۲. استفاده‌های شخصی و عملکرد زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ابابکر و عمر از حجره‌های آن حضرت با این حدیث تناقض دارد. ۱۳. نقض حدیث توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه و حفصه. ۱۴. عملکرد خلفاء بنی امیه و بنی عباس با این حدیث تناقض دارد. اکنون به صورت تفصیلی به شرح این چهارده اشکال می‌پردازیم:

[مهمترین اشکال روایت این است که] این خبر با قرآن تعارض دارد

در بحث دلالت این روایت باید گفت بزرگترین و مهمترین اشکال روایت این است که با آیات ارث در قرآن کریم تعارض دارد و حضرت زهرای مرضیه علیها السلام در احتجاجات (۱۱۵) خود با ابوبکر و در خطبه فَدَکیه با استدلال به آیات ارث، ابوبکر را بر اشتباه خود آگاه ساخته و او را محکوم نمودند. آنجا که فرمودند: یا بْنَ أَبِی قُحافَه! أَفِی کِتابِ اللَّه أَنْ تَرِثَ أَباکَ وَ لا أرِثَ أَبِی؟ لَقَدْ جِئْتَ شَیئاً فَرِّیا! ای فرزند ابوقحافه، آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ چه دروغ عجیبی ساخته‌ای!!. یعنی این حدیثی که تو از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل می‌کنی، کلام رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نیست چون با قرآن مطابقت ندارد و بعد از این استدلال کلّی، به بعضی از آیات ارث بالخصوص اشاره کرده و فرمودند: اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّه وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ إذْ یقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُودَ.» (۱۱۶) وَ قالَ فِی مَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ یحْیی بْنِ زَکَرِیا إذْ قالَ: «فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب» (۱۱۷). وَ قالَ: «وَاُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّه» (۱۱۸) وَ قالَ: «یُوصِیکُمُ اللَّه فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیین.» (۱۱۹) وَ قالَ: «إنْ تَرَکَ خَیراً الْوَصِیةُ لِلْوالِدَین وَ الْأَقْرَبَینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ» (۱۲۰) آیا از روی عمد کتاب خدا را ترک گفتید و در پشت سر انداختید که می‌گوید: سلیمان از داوود ارث برد و در سر گذشت یحیی بن زکریا نقل فرموده که: خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و فرمود: در کتاب خدا خویشاوندان در ارث از یکدیگر اولی هستند. و فرمود: خداوند به شما درباره فرزندان توصیه می‌کند که سهم پسران دو برابر دختران است. و فرمود: اگر شخصی مالی را پس از خود باقی گذاشت برای پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به طور شایسته وصیت کند این بر همه پرهیزکاران حق است. که این آیات بر ارث بردن فرزندان و خویشان و همچنین ارث بردن فرزندان انبیاء و مستثنی نبودن آنها از احکام ارث دلالت دارد. آنگاه حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: با توجه به این آیات قرآن

و با توجه به اینکه شما می‌دانید من فاطمه دختر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشم، پس چرا شما گمان می کنید که من از پدرم ارث نمی‌برم؟ و سپس برای محکم کردن جوانب استدلال با جملاتی بسیار زیبا و پر معنی که شامل سؤالاتی بود، در بیان اشکالات و پاسخ آنها بر آمده و می‌فرمایند: أَفَخَصَّکُمُ اللَّه بِآیةٍ أَخْرَجَ أَبِی مِنْها؟ آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه‌ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟ أَمْ هَلِ تَقُولُونَ: إنَّ أَهْلَ مِلَّتَینِ لا ـ یَتَوارَثانِ. أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبِی مِنْ أَهْلِ مِلَةٍ واحِدَهٔ؟. و یا این که می گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند، و من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ مِنْ أَبِی وَ ابْنِ عَمِّی؟! یا شما به خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم علی علیه‌السلام داناترید؟!! و چون برای حضرت زهرا علیها السلام ثابت شد که اینها قصد عمل کردن به قرآن کریم و رد «فَدَک» به ایشان را ندارند، فرمودند: فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاکَ یومَ حَشْرِکَ فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّه، وَالزَّعِیمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوعِدُ الْقِیامَةُ وَ عِنْدَ السّاعَةِ یخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لا ینْفَعُکُمْ إذْ تَنْدِمُونَ «وَ لِکُلِّ نَباءٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یاتِیهِ عَذابٌ یخْزِیهِ وَ یحِلُّ عَلَیهِ عَذابٌ مُقِیمٌ.» (۱۲۱) پس بگیر ارث مرا که همچون مرکب آماده و مهار شده، آماده بهره برداری است. اما بدان در روز حشر با تو روبه رو خواهد شد. در دادگاهی شایسته که داور آن خدا و به سرپرستی محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و به هنگام قیامت بر پا خواهد شد و در آن روز است که باطل گرایان در زیان خواهند بود و آن وقت پشیمانی برای شما سودی ندارد. و برای هر خبری قرار گاهی است و بزودی می‌دانید که چه کسی دچار عذاب خوار کننده و عذابی جاویدان خواهد شد. (۱۲۲)

سؤال دوّم: آیا آیات ذکر شده، بر ارث گذاردن انبیاء دلالت می‌کند؟

اولاً: باید گفت استدلال نمودن به این آیات توسط حضرت زهرای مرضیّه علیها السلام که خانه ایشان محل نزول وحی الهی بوده بالاترین دلیل بر دلالت این آیات بر مطلب فوق می‌باشد. ثانیاً: باید متذکر شویم که از حاضران در مسجد، کسی اشکال بر دلالت این آیات وارد ننمود، و حتی ابابکر و عمر نیز در مقام جواب نگفتند: این آیات دلالت بر ارث گذاردن انبیاء نمی کند، بلکه خواستند با یک حدیث ساختگی بگویند: این آیات با این روایت تخصیص خورده است. ثالثاً: اشکالی که بعضی از علمای اهل سنّت مطرح نموده، و منظور از ارث در آیه «وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُودَ» (۱۲۳) را، نبوت و علم دانسته‌اند صحیح نیست، زیرا متبادِر از لفظ ارث، ارث در اموال است، نه نبوت و علم، و آیه دیگر که می‌فرماید: «وَ کُلًّا آتَیناهُ حُکْماً وَ عِلْماً» (۱۲۴) ما به هر یک از آن دو (سلیمان و داود) حکم نبوت و علم دادیم. قرینه بر این مطلب است که نبوت و علم ارث نبوده، بلکه موهبتی الهی می‌باشد. چون معلوم می‌شود که نبوتِ سلیمان در حال حیات پدرش به او موهبت شده بود و دیگر احتیاجی نیست که خداوند بفرماید: سلیمان بعد از در گذشت داود نبوت را از او ارث برد در نتیجه با این قرینه قطعی مراد از ارث، در آیه شریفه همان میراث مالی است، چنانچه صدّیقه طاهره علیها السلام بدان استدلال نمودند. و علاّمه طباطبایی رحمه الله در تفسیر «وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُودَ» می‌نویسد: یعنی سلیمان مال و ملک را از داود ارث برد و اینکه بعضی مفسرین گفته‌اند مراد از این ارث، ارث بردن نبوت و علم است صحیح نمی‌باشد، برای اینکه نبوت ارثی نیست چون قابل انتقال نیست. و اما علم، هر چند با نوعی مسامحه و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است، اما این انتقال حقیقی نیست، برای اینکه استاد، علم خود را به شاگرد انتقال نمی‌دهد، و گرنه باید دیگر خودش علم نداشته باشد، لیکن این انتقال مجازی هم، در علم فکری و حصولی متصور است، که با درس خواندن بدست می‌آید ولی علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده‌اند از مقوله درس خواندن نیست بلکه کرامتی است از خدا به ایشان که دست فکر و ممارست بدان نمی‌رسد. بله ممکن است با همان عنایت و مجاز بگوییم: فلان مرد عادی، علم را از پیغمبری ارث برده، یعنی آن پیغمبر وی را تعلیم داده، ولی نمی‌شود گفت: فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبر دیگر یا از غیر پیغمبر ارث برده است. (۱۲۵) و اما آیه بعد تصریح بر ارث بردن یحیی از زکریا دارد: «وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرَایی وَ کانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ

یعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِ رَضِیاً.» (۱۲۶) من از خویشاوندان و اقاربی که از من ارث می‌برند می‌ترسم و زن من نازا است پس از جانب خود ولیی (فرزندی) به من عطا کن که او از من و از خاندان یعقوب (خاندان همسرم) ارث ببرد و پروردگارا او را مورد پسند خود قرار ده. اما وجه دلالت آیه بر مراد این است که: لفظ میراث در شریعت، عرف و لغت و وقتی به صورت مطلق و بدون قید ذکر شود، فقط معنای ارث مالی از آن فهمیده می‌شود و در غیر آن استفاده نمی گردد، مگر مجازاً و جایز نیست از ظاهر لفظ و حقیقت آن عدول کنیم، مگر اینکه برای معنای مجازی آن قرینه‌ای داشته باشیم و حال آنکه ما در این آیه قرینه بر معنای حقیقی این لفظ یعنی ارث مالی داریم، زیرا ترس زکریا از انتقال نبوت به خویشان معنایی ندارد، چون اگر آنها لایق این منصب باشند جای نگرانی و ترس نیست، و خداوند حکیم می‌داند رسالت را در کجا قرار دهد «اللَّهُ یَعْلَمُ حَیثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهَ» و اگر آن خویشان شایسته مقام نبوت نباشند باز جای ترس برای زکریا باقی نمی‌ماند چون خداوند فرموده من رسالت را به ظالمین واگذار نمی کنم «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ» و در نتیجه ترس از انتقال نبوت صحیح نیست و با این قرینه قطعی، ثابت می‌شود ترس زکریا، از امور مالی بوده چون او می‌ترسد ارث و ترکه او را خویشان فاسدش در معصیت استفاده کنند. لذا از خدای متعال در خواست فرزندی شایسته برای ارث بردن از مالش نمود چنانچه از دعای او (بارالها او را مایه خشنودی خود قرار بده) همین معنی استفاده می‌شود. برای اینکه در خواست این قید با ارث بردن نبوت مناسبت ندارد، زیرا مانند آن است که شخصی بگوید: خداوندا پیامبری برای ما مبعوث گردان که مورد رضایت تو باشد. و این نکته نیز قرینه دیگری است که منظور از «یَرِثُنِی» در آیه شریفه ارث مال است همانطور که حضرت زهرا علیها السلام از این آیه چنین استفاده ای نموده‌اند. (۱۲۷) ضمناً اکثر علمای اهل سنّت نیز بر این مسأله اقرار دارند که، انبیاء ارث مالی می گذارند. از جمله در کُتبِ، تفسیر الکبیر، تفسیر القرطبی، جامع البیان، معانی البیان، فتح القدیر، زاد المسیر، فتح الباری، الدرالمنثور و کشّاف، علمای اهل سنّت در ذیل آیات ارث بر این مسأله اذعان کرده‌اند که، انبیاء برای فرزندان خود مال به ارث گذارده‌اند. (۱۲۸) و مسأله دیگر که باید به آن اشاره کنیم این است که اگر ارث در آیات، ارث مالی نباشد و منظور ارث نبوت است پس باید فرزندان تمام انبیاء پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشند در حالی که یقیناً این چنین نیست.

سؤال سوّم: آیا با این خبر می‌شود قرآن را تخصیص زد؟

بعضی از علمای اهل سنّت، از جمله قاضی القضاهٔ صاحب مغنی، گفته‌اند: که این روایت عمومات آیات ارث را تخصیص می‌زند. به این معنی که قرآن می گوید: همه مکلفین ارث می گذارند ولی این روایت انبیاء را جدا نموده و می گوید: انبیاء ارث نمی گذارند. در جواب باید گفت: این روایت بر (فرض صحت) مخصص آیات نیست، بلکه معارض با آیات ارث می‌باشد، یعنی: روایت به صورت کلی می گوید: انبیاء ارث نمی‌گذارند، ولی قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث برد، و یحیی از زکریا ارث می‌برد، یعنی دو نفر از انبیاء که ارث گذارده‌اند را به تصریح نام برده است. علّامه امینی رحمه الله در جواب این عده می‌فرماید: تخصیص قرآن تنها با دلیلِ ثابتِ قطعی جایز است، نه با خبر واحدی که نمی‌توان عموم آن را به خاطر مخالفت آن با سیره انبیاء گذشته پذیرفت. و نه با خبر واحدی که صدّیقه این امت علیها السلام و صدّیق آن، که وارث علم پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است و خداوند سبحان در قرآن او را جان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شمرده است آن را نپذیرفت. نه با خبر واحدی که همه این محنتها و کینه‌ها را بر امت تحمیل کرد، و باب دشمنی را کاملاً گشود و آتش بغض و دشمنی را در قرن‌های بعدی در میان آنها شعله ور ساخت و اجتماع مسلمین را از روز نخست از هم گسست و سلامتی و ملایمت و وحدت کلمه آنها را نابود ساخت. (۱۲۹) حال اگر گفته شود: شما بر عکس سخن بالا عمل کنید یعنی عمومیت خبر را با آیات قرآن تخصیص بزنید. (توضیح اینکه: خبر «لا نُوَرِّثُ» به صورت کلی می گوید که، همه انبیاء ارث نمی گذارند و قرآن می‌فرماید: به استثناء دو نفر از آنها (حضرت داود و یحیی) ارث گذارده‌اند. در این صورت، دیگر بین خبر و آیات تعارضی پیش نیامده، بلکه آیه مخصص خبر گردیده است.) در جواب

می گوییم: استثناء کردن این دو پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از حکم انبیاء، مخالف اجماع امّت است، چون تمامی علمای شیعه و اکثر علمای سنّی بر این مطلب اجماع دارنـد که انبیاء ارث می گذارند، و اجماع عدّه خاصـی از علمای اهل تسنّن بر این است که انبیاء ارث نمی گذارند، و استثناء نمودن این دو پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، (هیچکدام از انبیاء ارث نمی گذارند، مگر حضرت داود و یحیی) قول جدیدی است که مخالف هر دو اجماع می‌باشد، و هیچ کس قائل به آن نشده است. (۱۳۰)

سؤال چهارم: آیا ابابکر در مسند قضاوت می‌توانست با علم خود که با شنیدن روایت از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دست آمده بود حکم کند؟

اولاًـ بایـد گفت رای بعضـی از علمـاء بر این است که: قاضـی بـا علم خود نمی‌توانـد حکم بدهـد، چون او همیشه در مظـان تهمت می‌باشـد، و بویژه در اینجا که قرائنی بر این تهمت وجود دارد. چون با صـدقه شـدن اموال باقیمانـده از پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، خود ابابکر هم در آن سـهیم می گردد، و بالاتر و مهمتر اینکه او می‌خواهد به عنوان: خلیفه مسـلمین «فَدَک» را در اختیار کامل خود قرار دهد، تا به عنوان یک منبع بزرگ مالی پایه‌های حکومت غاصبانه خود را محکم گرداند. مؤید این مطلب روایتی است که ابوالطفیل از ابوبکر نقل می کنـد: که چون حضـرت فاطمه علیها السـلام برای طلب میراث پـدرش رسول خدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به نزد ابابکر آمـد، ابابکر به او گفت: «من از رسول خـدا شـنیدم که ایشان فرمودنـد: همانا زمانی که خداونـد مالی را در اختیار پیامبری قرار داد پس مالک آن مال، جانشـین آن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد.» (۱۳۱) و مرحوم علاّمه مظفر می گوید: وَالظّاهِرُ إنَّ فَدَک صـارَتْ مِنْ مُخْتَصاتِ أَبِی بَکرِ وَ عُمَر کَما عَنِ السُّیوطِی فِی تارِیخِ الْخُلَفاءِ. (۱۳۲) و ظاهر این است که فَدَک از اموال شخصـی ابوبکر و عمر گردیـد همـانطور که سیوطی در کتـاب تاریـخ الخلفـاء ذکر کرده است. ثانیاً: چرا علمایی که در اینجا عقیـده دارنـد قاضـی بـا یک خبر معارض قرآن، علم پیـدا کرده، و بایـد به علم خود عمل کنـد، در باب نِحلَه (بخشـش) چنین رأیی نداشـتند، و نمی گفتند قاضـی باید به علمی که از صدق گفتار صدّیقه طاهره، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به دست آورده، باید به نفع او قضاوت کند، و «فَدَک» را به عنوان بخشش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به او برگرداند.

سؤال پنجم: آیا عدم ایراد و اشکال بر ابابکر (در جریان غصب فَدَک) از طرف صحابه و مردم آن زمان می‌تواند دلیل بر صحت مدعای او باشد؟

پاسخ

یقیناً این سکوت مردم دلیل بر رضایت آنها نبوده است برای روشن شدن مطلب به نکات زیر توجه فرمائید:

[دلایل اینکه سکوت مردم دلیل رضایت آنها نبوده است]

۱. بی‌تفاوتی مردم آن زمان

۱. نخسـتین مطلب نقضـی که در جـواب این سـؤال می‌توان گفت: این است که: همـانگونه که هیـچ کس بر ابـابکر ایراد و اشـکالی نگرفت، هیـچ کس بر حضـرت زهرا علیهـا السـلام نیز ایراد و اشـکالی نگرفته است. یعنی وقـتی حضـرت زهرا علیهـا السـلام ادعـای مالکیت «فَدَک» نمودند، و بدنبال آن مسائل بعدی پیش آمد، کسی بر این ادعای حضرت ایرادی نگرفت، و کسی با ایشان مخالفت نکرد، و لااقل کسـی به ایشان نگفت: شـما با این ادعا قدر و منزلت خود را پائین می‌آورید. پس باید بگوئیم: مردم آن زمان به هیچ یـک از دو طرف درگیری کـار نداشـتند، و نسـبت به جریانات سیاسـی بی‌تفاوت بودنـد، در نتیجه ما نمی‌توانیم سـکوت آنان را در

مقابل ابابکر دلیل بر رضایت آنها و در نتیجه، دلیل بر صحت مدعای ابابکر بگیریم.

۲. اشکال نگرفتن مردم بر تغییر سنتهای رسول‌اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

چگونه می‌توان ایراد نگرفتن و سکوت مردم را حجت قاطع و دلیل روشن بر حقانیت ابابکر دانست، در حالی که آنها علناً حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کردند، و سنتهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را تغییر می‌دادند، و کسی بر آنها اشکال نمی‌گرفت. آیا عمر بی‌پروا بر روی منبر فریاد نزد: «دو متعه، متعه حج و متعه زنان، در زمان رسول خدا حلال بود و من آنها را منع کرده، بر انجام آنها کیفر می‌کنم»؟ (۱۳۳) آیا کسی بر این گفته بی‌شرمانه او ایراد گرفت؟ آیا کسی به او اعتراض کرد که تو چه حقی داری که حلال خدا را حرام می‌کنی؟ و یا لااقل کسی از او توضیحی در این رابطه خواست؟.

۳. ترس و وحشت از حکومت

[توضیح]

در صورتی می‌تواند ایراد نگرفتن و سکوت جامعه، دلیل بر صحت اعمال حاکم باشد، که هیچ گونه ترس و وحشتی از سخن گفتن در مقابل او وجود نداشته باشد. ولی سکوت و عدم ایراد در مقابل کسانی که دارای جاه و مقام، امر و نهی، زدن و زندان کردن، بستن و کشتن می‌باشند، حجتی شفا بخش و دلیلی روشن نخواهد بود. در زمانی که خلیفه جرأت می‌کند ریسمان بر گردن حضرت علی علیه‌السلام که داماد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و بزرگترین مدافع اسلام در صحنه‌های مختلف بوده بیندازد، و او را در مقابل مردمی که فضائل امیرالمؤمنین را از دو لب گهربار پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌اند، کشان کشان به سوی مسجد ببرد، و با شمشیری که بالای سر او قرار می‌دهد با زور و اجبار بیعت بگیرد، آیا مردم می‌توانند بر کارهای چنین خلیفه‌ای ایراد و اشکال بگیرند؟!. آیا در زمانی که به دستور خلیفه ضربات تازیانه بر پاره تن رسول خدا و یگانه دختری که مایه شادی قلب رسول خدا بوده وارد می‌گردد، و حتی یک نفر بر این اعمال وقیحانه اعتراضی ندارد، می‌توان عدم ایراد آنها را، دلیل بر صحت مدعای خلیفه دانست؟. پس معلوم می‌شود که مردم در آن زمان در ترس، وحشت و تقیّه بسیار شدیدی زندگی می‌کردند، که حق اعتراض بر هیچ امری را نداشتند. شرارت، ظلم و بی‌شرمی آنها تا جایی پیش رفت، که در مسأله «فَدَک» بعد از آنکه حضرت علی علیه‌السلام با احتجاجات خود آنها را رسوا نمودند، نقشه قتل حضرت علی علیه‌السلام را کشیدند. برای روشن شدن این مطلب به روایت امام صادق علیه‌السلام توجه فرمائید.

نقشه قتل حضرت علی علیه‌السلام

در کتاب احتجاج، از امام صادق علیه‌السلام روایتی ذکر شده که، ابتدا امام صادق علیه‌السلام به مسأله «فَدَک» و غصب آن توسط ابابکر و دادخواهی حضرت زهرا علیها السلام اشاره دارند و در ادامه، احتجاج حضرت علی علیه‌السلام به قانون «الْبَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعِی» و «آیه تطهیر» و در نتیجه رسوا شدن ابابکر و عمر در مسجد، مقابل مردم را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: پس مردم غضبناک شدند و گفتند: به خدا قسم حق با علی بن ابیطالب است. ابوبکر و عمر به منزل خود رجوع کردند. ابوبکر، عمر را خواست و به او گفت: مشاهده کردی علی امروز با ما چه کرد؟ به خدا قسم اگر جلسه دیگری مثل این جلسه پیش بیاید، علی کار را بر ما مشکل می‌کند،

نظر تو چیست؟ عمر گفت: نظر من کشتن اوست! ابوبکر گفت: چه کسی او را بکشد؟ عمر جواب داد: خالد بن ولید. آنگاه خالد را طلبیدند و به او گفتند می‌خواهیم تو را بر یک امر عظیم مأموریت بدهیم، گفت: هر چه باشد انجام می‌دهم، حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب را درخواست کنید، ابابکر و عمر گفتند: خواسته ما همین است، خالد گفت: چه زمانی او را بکشم. ابابکر جواب داد: در مسجد هنگام نماز در کنار او بایست و زمانی که سلام نماز را دادی گردن او را بزن، خالد قبول کرد. اسماء بنت عمیس که در آن زمان همسر ابوبکر بود، از جریان مطلّع گردید، و به کنیز خود گفت: به منزل علی و فاطمه علیهما السلام برو و این آیه را بخوان: «إِنَّ الْمَلَأَ يأْتَمِرُونَ بِکَ لِيقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَکَ مِنَ النّاصِحِينَ». (۱۳۴) حضرت علی علیه‌السلام در جواب فرمودند: به اسماء بگو خداوند بین آنها و اراده‌ای که دارند حائل می‌شود. حضرت در مسجد حاضر شدند، و خالد طبق نقشه کنار حضرت علی علیه‌السلام نشست. زمانی که ابوبکر در تشهد آخر نشست، بر آنچه تصمیم گرفته بود پشیمان شد، و از فتنه و آشوبِ پس از واقعه ترسید، و در فکر بود و سلام نمی‌داد که مردم گمان بردند او سهو کرده است، سپس گفت: «یا خالِدُ لا تَفْعَلَنَّ ما اَمَرْتُکَ وَ السَّلامُ عَلِیکُم وَ رَحْمَةُ اللَّه وَ بَرَکاتُهُ». ای خالد آنچه به تو امر کرده بودم انجام نده، و سپس سلام نماز را داد. آنگاه امیرالمؤمنین به خالد فرمودند: خالد، ابوبکر تو را به چه چیزی امر کرده بود؟ گفت: به قتل شما، حضرت فرمودند: آیا تو انجام می‌دادی؟ گفت: به خدا قسم آری، سپس حضرت علی علیه‌السلام او را گرفته و بر زمین کوبیدند، مردم جمع شدند و عمر بر قتل خالد ترسید، و مردم حضرت علی علیه‌السلام را به خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قسم دادند تا او را رها کردند، آنگاه حضرت علی علیه‌السلام یقه عمر را گرفته و فرمودند: ای پسر صَهّاک به خدا قسم اگر عهد با رسول اللَّه نبود هر آینه می‌فهمیدی که کدامین ما ضعیف‌تر و کم تعدادتر می‌باشیم. (۱۳۵) در کتاب منتخب التواریخ به نقل از احتجاج طبرسی آورده است که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوجه خالد بن ولید شد و فرمود: اگر نهیت نکرده بود، تو مرا می‌کشتی، گفت بله به خدا قسم، شمشیر را بر آنجایی می‌گذاشتم که بیشتر از همه مو دارد (منظور سر حضرت) حضرت فرمود: «کَذَبْتَ لا اُمَّ لَکَ، مَنْ یفْعَلُه أَضْیقَ خِلْقَةِ اِسْتٍ مِنْکَ» (اِسْت به معنای دُبُر)، «وَ کَفی بِهذا ذُلّاً وَ ذَمّاً». و در روایت ابوذر غفاری است که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام با انگشت سبّابه وسطی خالد را چنان فشار داد که خالد جامه‌اش را نجس کرد، و صیحه کشید و پا به زمین می‌زد، پس ابوبکر عمر را فرستاد نزد عباس بن عبدالمطلب که شفاعت بنماید و خالد را از دست حضرت علی علیه‌السلام نجات دهد، عباس آمد خدمت امیرالمؤمنین و قسم داد به حق: «الْقَبْرِ وَ مَنْ فِیهِ»، (یعنی رسول اللَّه)، و به حق دو نور دیده‌اش و به حق فاطمه زهرا علیها السلام که دست از خالد بر دارد و پیشانی آن بزرگوار را بوسید و حضرت خالد را رها کرد. و به خانه برگشت. (۱۳۶)

[۲ نکته دیگر]

این روایت خبر واحد است و فقط ابابکر آن را نقل کرده است

روایتی را که راوی آن یک نفر بوده یا به حد تواتر نرسیده باشد، خبر واحد گویند و عمل به خبر واحد شرایطی دارد، از جمله این که راوی آن عادل و صحیح العقیده باشد و خبر او با مشهور مخالفت نداشته باشد، مخصوصاً اگر راویانِ خبر مشهور، احفظ و اضبط (۱۳۷) و اعدل باشند که در این صورت آن خبر واحد، شاذّ مردود، به حساب می‌آید که هیچ یک از علماء، عمل به آن را صحیح نمی‌دانند. (۱۳۸) روایت «انا معاشر الانبیاء لا نُوَرِّثُ» از همین قسم است یعنی تمام علماء شیعه آن را خبری می‌دانند که فقط و فقط ابوبکر آن را از رسول اللَّه نقل کرده و چون معتقد به فسق راوی می‌باشند و آن را مخالف قرآن و احادیث مشهور می‌دانند عمل به آن را مردود دانسته و از آن اعراض کرده‌اند. و البته خود علمای اهل سنّت نیز این روایت را خبر واحد می‌دانند (۱۳۹) ولی آن را پذیرفته‌اند و حتی با آن قرآن را تخصیص زده‌اند، که بحثهای آن را در ادامه کتاب مطرح می‌کنیم. (۱۴۰) و عایشه نیز به این

موضوع اقرار دارد که پـدرش تنهـا ناقـل این روایت است. ابن حجر در «صواعق المحرقه»، و متقی هنـدی در «کتـاب کنز العمال» در بخش فضائـل ابـابکر از ابوالقـاسم نجوی و ابن عسـاکر از عایشه روایت کرده‌انـد که عایشه گفته: إنَّ النّاسَ اِخْتَلَفُوا فِی مِیراثِ رَسُولَ اللَّه فَما وَجَدُوا عِندَ أَحَدٍ مِنْ ذلک عِلْماً فَقالَ اَبُوبکرُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه یقُولُ: إنّا مَعاشِرَ الْأَنْبیاء لا نُوَرّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ. (۱۴۱) همانا مردم در میراث رسول خدا اختلاف کردند، پس هیچ کس در این موضوع مطلبی نمی‌دانست، در این هنگام ابوبکر گفت: از رسول خـدا شـنیدم که فرمود: ما طایفه پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است. اکنون اگر گفته شود که مالک بن اوس بن الحـدثان نیز این روایت را نقل کرده است پس راوی خبر دو نفر می‌شوند و از خبر واحد خارج می‌شود در پاسخ می‌گوئیم أوّل شـما به روایت توجه کنید: قَدْ رُوِی إنَّ اَبابَکرَ یومَ حاجَّ فاطِمَةُ قالَ اُنْشُدُاللَّه إمْرءً سَمِعَ مِنْ رَسُولِاللَّه فِی هذا شَیئاً! فَرَوی مالِکُ بْنِ اَوسِ بْنِ الْحَدَثانِ: اِنَّهُ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّه. (۱۴۲) روایت شـده است (رُوِی) که ابابکر در روزی که با حضـرت فاطمه احتجاج کرد: گفت شـما را به خـدا قسم می‌دهم هر کس در این موضوع مطلبی شـنیده است باز گو کنـد پس مالک بن أَوْس بن الْحِدَثَان روایت کرد که این مطلب را از رسول خـدا شـنیده است. حـال بایـد گفت بـا نگـاه أوّل به روایت مشـخص می‌شود که راوی خبر مشـخص نیست که چه کسـی می‌باشـد و در اصـطلاح راوی خبر مجهول است و این نوع روایت در نهـایت ضـعف می‌باشـد و از همین جهت خود علمای اهل سنّت نیز با تعبیر (قیل) «گفته شده است» از آن یاد می‌کنند و در نتیجه این روایت را خبر واحدی می‌دانند که راوی آن فقط ابابکر می‌باشـد. و نکته دیگر که بایـد تذکر دهیم این است که: چگونه ممکن است مالک بن اوس حدیثی را از رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل کرده باشد در حالی که هیچ کس او را جزءِ صحابه به شمار نیاورده و هیچ روایتی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل نکرده و در هیچ جنگ یا صلحی در کنار پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و اصحاب رسول اللَّه نام او ذکر نشده است. (۱۴۳) و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او به عنوان یک اعرابی که بر پشت پایش بول می‌کنـد تعبیر کرده‌اند. باز اگر گفته شود عمر، عثمان، عبدالرحمن، زبیر و سعد بن ابی وقاص نیز تصدیق نموده‌اند که این خبر از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است پس در نتیجه این خبر واحد نیست و از چند طریق ثابت می‌شود. در جواب این عده باید أوّل روایتی را که علماء اهل سنّت از آن چنین اسـتفاده‌ای را برده‌انـد ذکر کنیم و بعـد به پاسـخ این شـبهه بپردازیم به همین علت ما بحث بعدی را به مباحث پیرامون این روایت که متن آن درباره منازعه حضـرت علی علیه‌السلام و عباس می‌باشد اختصاص داده ایم و بعد از ذکر اشکالات وارده بر آن، پاسخ علماء شیعه به این شبهه را ذکر می‌کنیم.

منازعه حضرت علی و عباس بن عبدالمطلب در زمان عمر

روایتی درباره منازعه حضـرت علی علیه‌السلام و عباس عموی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در زمان عمر در صحاح اهل سنّت و دیگر کتب معتبر آنها (۱۴۴) ذکر شـده است که علماء از جهات مختلف روی این روایت بحث نموده‌اند: ما أوّل متن روایت را ذکر می‌کنیم و سپس به مباحث آن می‌پردازیم. مالک ابن اوس می‌گوید: حضرت علی و عباس برای ادعای ارث از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، پیش عمر آمدنـد و این در حالی بود که عثمان و عبـدالرحمن بن عوف و زبیر و سـعد در جلسه حاضـر بودنـد. (۱۴۵) فَدَخَلا فقـالَ عَبّاسُ: یا أمیرالمؤمنین إقْضِ بَینی وَ بَینَ هـذا - یعنی عَلِیاً - الکاذِبِ الآثِم الغادِرِ الخائِن. فَقالَ القَوم: اَجَل یا اَمیرَالمُؤمِنین فَاقضِ بَیْنَهُم و اَرِحْهُمْ. فقالَ عُمَرُ اتَّئِدا (۱۴۶) اَنْشُدُکُمْ بِاللَّهِ الَّذِی بِاِذْنِه تَقُومُ السَّماءَ وَ الْأَرْضَ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّه قالَ: لا نُوَرّثُ ما تَرَکْنا صَدَقَةٌ؟ قالُوا: نَعَمْ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی الْعَباسِ وَ عَلیٍّ فَقالَ: اَنْشُدُکُما بِاللَّهِ الَّذِی بِاِذْنِه تَقُومُ السَّماءَ وَ الْأَرْضَ أَتَعْلَمانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّه قالَ لا نُوَرّثُ مـا تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ؟ قالا: نَعَمْ ... إلی أنْ قالَ (عُمَر): فَلَمّا تُوُفِّی رَسُولُ اللَّه قالَ أَبابَکرُ أَنا وَلِیُّ رَسُولِ اللَّه فَجِئْتُما تَطْلُبُ مِیراثَکَ مِن ابْنِ أَخِیکَ وَ یطْلُبُ هـذا مِیراثُ إمْرَأَتِهِ مِنْ أَبِیها فَقـالَ أَبُوبِکرُ قـالَ رَسُولُ اللَّه: ما نُوَّرِثُ ما تَرکْنا صَدَقَةٌ فَرَأَیتُماهُ کاذِباً آثِماً غادِرَاً خائِناً وَاللَّه یعْلَمُ إنَّهُ لَصادِقٌ بـارٌّ راشِدٌ تابعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوُفِّی أَبوبِکرُ وَ أَنَا وَلِیُّ رَسُولِ اللَّه وَ وَلِیُّ أَبوبَکرٍ فَرَأیتُمانِی کاذباً آثِماً غادِرَاً خائِناً

وَاللَّه یَعْلَمُ إنِّی لَصادِقٌ بارٌّ راشِدٌ تابِعٌ لِلْحَقِّ ... زمانی که حضرت علی و عباس وارد شدنـد، عباس به عمر گفت: یا أمیرالمؤمنین بین من و این شخص دروغگو و گنهکار «و کذا و کذا» قضاوت کن. (به خدا پناه می‌بریم از این تهمت‌های ناروا) پس حاضرین گفتند: ای عمر بین آنها قضاوت کن و آنها را از این مشاجره راحت نما. عمر گفت: صبر کنید و مهلت دهید. آن گاه عمر رو به عثمان، عبدالرحمن عوف، زبیر و سعد کرد و گفت: شما را به آن خدایی که به اذن او زمین و آسمان بر پا داشته شده است قسم می‌دهم که آیا شما می‌دانید که رسول خدا فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است؟ این چند نفر (عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد) گفتند: بله، سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما را به آن خدایی که به اذن او آسمان و زمین بر پا داشته شده است آیا می‌دانید که رسول خدا فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است؟ این دو نفر فرمودند: بله ... تا اینکه عمر گفت چون رسول خدا وفات کرد ابوبکر گفت من جانشین رسول خدا هستم پس شما (علی و عباس) آمدید و میراث خود را طلب نمودید، عباس ارث خود را از پسر برادر خود، و علی ارث همسر خود از پدرش، پس ابوبکر در جواب شما گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، آنچه ما باقی می‌گذاریم صدقه است. ولی شما ابوبکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانستید و خدا می‌داند که او راستگو، نیکوکار، هدایتگر و تابع حق بود. سپس ابوبکر وفات کرد و من جانشین رسول خدا و جانشین ابوبکر هستم و الآن شما من را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید. و خداوند می‌داند که من راستگو و نیکوکار، هدایتگر و تابع حق هستم (... ۱۴۷) اکنون به اشکالاتی که علماء بر این روایت وارد دانسته‌اند توجه فرمایید: ۱. راوی خبر مالک بن أَوْسُ بْنُ الْحِدَثَان می‌باشد و او همان کسی‌است که شهادت داد که ابوبکر حدیث «لا نُوَرِّثُ» را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده است و علماء علم حدیث او را جز صحابه رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نمی‌شناسند، و حضرت علی علیه‌السلام او را این چنین وصف می‌کند: عربی که به پشت پایش بول می‌کند. (۱۴۸) ۲. در این روایت ذکر شده که حضرت علی و عباس در نزد عمر به همدیگر فحش دادند. و این واضح ترین دلیل بر کذب خبر است چون حضرت علی علیه‌السلام که حتی به دشمنان هم فحش نمی‌دهد و پیروانش را از فحش دادن منع می‌کند چگونه ممکن است به عبّاس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و بزرگترین صحابه رسول اللَّه ناسزا بگوید و چگونه ممکن است عباس نسبت کذب و خیانت به حضرت علی علیه‌السلام بدهد و حال آنکه می‌داند آیه تطهیر در شأن او نازل شده است. پس معلوم می‌شود این خبر، قول منافقین است که می‌خواهند به امام علیه‌السلام ناسزا بگویند و کار خلاف ابوبکر و عمر را اصلاح کنند (۱۴۹). ۳. دراین روایت به اقرار حضرت علی علیه‌السلام و عباس به خبر ابابکر اشاره شده‌است آنجا که عمر آنها را قسم می‌دهد که آیا شما می‌دانید که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است؟ و در جواب آنها می‌گویند: بله. در اینجا باید گفت اگر این دو بزرگوار این روایت را قبول داشتند پس چرا اینها برای ادعای ارث نزد عمر آمده‌اند. با قطع نظر از مقام عصمت و علم مولای متقیان، مقام زهد و تقوای آن بزرگوار بر هیچ منصفی پوشیده نیست، بنابراین چگونه است که آن حضرت با این همه کمالات و با این که می‌داند پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد، باز برای گرفتن ارث همسر خود ادعایی داشته باشد. و اتفاقا ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنّت) متذکر این تناقض عجیب در این روایت شده است و چنین می‌گوید: و فِی ذلِکَ إشْکالٌ شَدِیدٌ ... در مضمون این روایت اشکال شدیدی می‌باشد، زیرا اصل داستان این است که عباس و علی می‌دانستند که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده: «لا نُوَرِّثُ» ... پس اگر این حدیث را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده بودند چرا آن را از ابابکر مطالبه می‌کردند؟ و اگر از ابوبکر شنیده بودند به طوری که بر ایشان اطمینان حاصل شده که این روایت از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است، چگونه و چرا آن را از عمر مطالبه می‌کردند؟ (۱۵۰) پس معلوم می‌شود که حضرت علی علیه‌السلام و عباس با ادعای ارث می‌خواسته‌اند ابابکر و عمر را دروغگو و خائن معرفی کنند و از قضا خود عمر هم متوجه این مطلب شده آنجا که به حضرت علی و عباس می‌گوید: فَرَأَیْتُماهُ کَاذِبَاً آثِمَاً غَادِرَاً خائِناً ... فَرَأَیْتُمانِی

کَاذِباً آثِماً غَادِراً خَائِناً ... پس شما ابابکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید، شما مرا نیز دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید. ۴. به نظر فقهای شیعه عمو با بودن دختر ارث نمی‌برد، چون عمو در طبقه سوّم ارث و دختر در طبقه أوّل می‌باشد. هر چند در احکام اهل سنّت این حکم تغییر کرده و آنها عمو را با وجود دختر وارث می‌دانند. ۵. اگر این خبر صحیح باشد در آن طعن بر خلافت ابی بکر و عمر است چون عمر به حضرت علی و عباس گفت: شما ابابکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید، و من را نیز دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید. و این اقرار خود عمر بر این است که حضرت علی و عباس که بزرگان بنی هاشم هستند راضی به خلافت ابی بکر و عمر و حکم آنها درباره «فَدَک» نیستند. و حجتی قوی‌تر از این روایت که صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابن حبّان و دیگر علماء بزرگ اهل سنّت ذکر کرده‌اند، نیست. هر چند احمد بن حنبل و بخاری در نقل حدیث تحریف کرده‌اند و به جای «کَاذِباً آثِماً غَادِراً خَائِناً» کلمه «کذا و کذا» گذاشته‌اند. ۶. اگر این خبر را با تمام اشکالاتی که بر آن وارد است قبول کنیم باید بگوییم که نزاع بین حضرت علی و عباس یک نزاع ساختگی بوده است تا اینکه عمر و پیروانش را بر خطای او در غصب «فَدَک» و میراث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آگاه سازند. (۱۵۱) کما اینکه این دو بزرگوار در زمان خلافت ابوبکر نیز به همین صورت (منازعه ظاهری) عمل نمودند که روایت آن را شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر کرده است، (۱۵۲) و مشابه این قضیه را قرآن در تنازع ظاهری دو ملک در حضور حضرت داود علیه‌السلام بیان می کند. برای روشن شدن مطلب و رفع بعضی از شبهات به روایت زیر توجه فرمایید: یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید از هشام بن حکم سؤال کرد: آیا حق می‌تواند در دو جهت مختلف باشد: پس هشام گفت: نه. یحیی برمکی گفت: به من خبر بده از دو نفر که در حکم دین تنازع و اختلاف کردند: آیا ممکن است از این سه حالت بیرون باشند؟: ۱ – هر دو صاحب حق باشند ۲ – هر دو باطل باشند ۳ – یکی حق و دیگری باطل باشد. هشام گفت: بله از این سه حالت خارج نیست و بلکه جایز نیست که هر دو صاحب حق باشند. یحیی گفت: به من خبر بده از علی و عباس زمانی که آن دو، در میراث منازعه کردند، کدام حق و کدام باطل بودند؟ فقالَ هِشام: فَنَظَرْتُ اذا اَنَا قُلْتُ عَلیٌّ هُوَ الْمُحِقُّ ضَرَبَ عُنُقی و انْ قُلْتُ الْعَباسُ هُوَ الْمُحِقُّ خَرَجْتُ عَنْ دِینِی وَ کَفَرْتُ. هشام گفت: من دیدم اگر بگویم علی حق است گردنم را می‌زنند، (چون هارون الرشید از فرزندان عباس بود) و اگر بگویم عباس حق است از دینم خارج شده کافر شده‌ام. آنگاه به یاد قول امام صادق علیه‌السلام افتادم که حضرت فرمودند: ای هشام تا زمانی که با زبانت ما را یاری می کنی روح القدس تو را تأیید و کمک می کند. پس گفتم: هیچ کدام از این دو خطا نکرده‌اند و هر دو صاحب حق بودند و نظیر این تنازع در قرآن در قصه حضرت داود علیه‌السلام آمده است قال اللّه تبارک و تعالی: «و هَلْ أتاکَ نَبَؤُ الْخَصْمِ إذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ» ... و ای رسول آیا حکایت آن دو خصم (دو ملک) به تو رسیده که از بالای محراب بر حضرت داود وارد شدند و داود سخت هراسان شد آن دو گفتند: نترس ما، دو خصم یکدیگر هستیم که بر هم ظلم کرده‌ایم، میان ما بحق حکم کن و ما را به راه راست هدایت فرما. این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش. او با قهر و غلبه می گوید: این یک میش را هم به من واگذار کن. داود (بدون تامل و درنگ) گفت: به تو ظلم کرده است که می‌خواهد میش تو را به نود و نه میش خود اضافه کند (... پس از این قضاوت بی‌تأمل و سریع هر چند به حق) داود دانست که ما او را سخت امتحان کرده‌ایم (... ۱۵۳) هشام پس از قرائت آیات گفت: حال کدام یک از این دو ملک خطا کار و کدام بر حق می‌باشند؟ یحیی گفت: هر دو بر حق بودند، چون این دو در حقیقت نزاعی با هم نداشتند و بلکه این دو ملک، این نزاع ساختگی را پیش داود علیه‌السلام بردند تا او را بر خطایش (بدون تامل و درنگ حکم کردن) آگاه سازند. هشام گفت: همچنین حضرت علی و عباس در حقیقت با هم اختلافی نداشتند، بلکه این اختلاف و نزاع را ظاهر نمودند تا ابابکر را بر غلط و خطایش در میراث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آگاه سازند. (۱۵۴)

سؤال ششم: عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد راویان خبر «لا نُوَرِّثُ» یا شاهدان بر آن؟

[پاسخ]

امّا در پاسخ کسانی که خواسته بودند از مقدمه این روایت استفاده کنند، و عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد را راوی روایت «لا نُوَرِّثُ» بدانند باید بگوییم: اولاً: عمر این چند نفر را سوگند داد که آیا این روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌دانید؟ و آنان در جواب گفتند: بله، سؤال از علم است نه از شنیدن (عمر نگفت: آیا این روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌اید؟) آنان نیز به اعتماد روایت ابوبکر گفتند: ما روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌دانیم. پس اینها شاهد بر روایت ابوبکر از رسول خدا هستند، نه راوی روایت. توضیح بیشتر اینکه: در اینجا چون عمر می‌خواست طبق این روایت «لا نُوَرِّثُ» حکم صادر کند و ادّعا می‌کرد که این حدیث را ابابکر از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده است، پس باید طبق قاعده: «البیّنه علی المدّعی» بر این مسأله شاهد بیاورد به همین علّت از این چند نفر به عنوان شاهد بر روایت استفاده کرد. ثانیاً: این شهادت در زمان خلافت عمر اتفاق افتاده نه در زمان ابوبکر و ابن ابی الحدید با حالت تعجب در اینجا چنین می‌گوید: فَأَینَ کانَتْ هـذِهِ الرِوایاتُ أَیامَ أَبوبِکرَ! ما نَقَلَ أَنَّ أَحِدَاً مِنْ هؤُلاءِ یومَ خُصُومَهً فاطِمَه وَ أَبِی بَکر رَوی مِنْ هـذا شَیئاً!! (۱۵۵) پس این راویان در زمان ابابکر کجا بودند؟ چرا از احدی نقل نشده است که حتی یکی از این چند نفر در زمان خصومت فاطمه با ابوبکر روایتی در این زمینه نقل کرده باشند!! و ثالثاً: این چند نفر متهم هستند که با حضرت علی علیه‌السلام دشمنی باطنی داشته‌اند و شهادت چنین افرادی قابل اعتماد نیست. و رابعاً: اینها در این جهت هم متهم هستند که با این شهادت خود نفعی را برای خود جلب می‌کنند: زیرا وقتی «فَدَک» صدقه شد، آنها نیز از آن صدقه استفاده خواهند کرد. خامساً: از علمای اهل سنّت و از جمله: قاضی القضات سؤال می‌کنیم که شما چرا آن چهار نفر را شاهد بر روایت گرفته اید ولی علی و عباس را شاهد بر روایت ندانسته‌اید؟! و سادساً: ابن ابی الحدید بر شهادت عثمان اشکال گرفته است آنجا که می‌گوید: اگر عثمان می‌دانست که پیامبران ارث نمی‌گذارند پس چرا او از طرف زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مأمور شد تا ارث آنها را از ابابکر طلب نماید. (۱۵۶)

دو نکته زیبا

[توضیح]

نکته دیگر در مورد روایت «لا نُوَرِّثُ» ... این است که: اینجا راوی خبر، خود مدعی نیز می‌باشد و این مسأله او را در معرض تهمت جعل حدیث قرار می‌دهد. توضیح اینکه: ابابکر ادعا دارد که «فَدَک» از آنِ حضرت فاطمه علیها السلام نیست بلکه فَدَک جزء اموال مسلمین است و باید بین آنها تقسیم شود و در این صورت خود ابابکر هم در «فَدَک» ذی حق می‌شود پس این مدعی نمی‌تواند برای اثبات ادعای خود روایتی را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل کند که فقط و فقط خود او شنیده است.

استثنائی‌ترین دادگاه تاریخ

جالبتر اینکه راوی خبر علاوه بر مدعی بودن، قاضی نیز می‌باشد، و می‌خواهد با این دلیلی که خود آورده، ذی حق بودن خودش را، خود او حکم کند و باید گفت در هیچ کجای کره زمین و در هیچ زمانی چنین دادگاهی تشکیل نشده و چنین قضاوتی صورت نگرفته است که شخصی در آنِ واحد مدعی و شاهد و قاضی باشد و یقیناً رأی چنین دادگاهی از پیش مشخص می‌باشد، مخصوصا اگر قاضی این دادگاه ابوبکر و همکار او عمر باشد.

راوی خبر، فاسق است

تـاکنون معلوم شـد که روایت «لا ـ نُوَرِّثُ» خبر واحـد است که راوی آن فقـط و فقط ابابکر بوده است. حال با توجه به این مطلب که اعتبار خبر به اعتبار راوی آن است، باید دید که آیا راوی خبر یعنی ابابکر، شخصی مورد اعتماد و عادل است تا خبر او را قبول کنیم یا غیر قابل اعتماد و جزء روایات مردود شمرده می‌شود. و ما برای ثابت کردن فسق ابوبکر در میان روایات به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم و قضاوت را به شـما می‌سـپاریم. اَبان از سُـلَیم نقل می کنـد: که قبل از واقعه صـفین حضـرت علی علیه‌السـلام فرمود ...: در جریان جنگ خندق عَمْرِو بْنِ عَبدِود، عُمَر را به اسم صدا زد و عمر پشت به او کرد و به دوستان خود پناهنده شد و پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم وقتی وحشت عمر را دیدنـد تبسـمی کردند و فرمودند: أَینَ حَبِیبِی عَلِی؟ دوسـتم علی کجاست؟ ای دوسـتم یا علی، جلو بیا. این در حالی بود که عمر در روز خنـدق به دوسـتان خود گفت: وقتی دشـمن از هر طرف بر ما هجوم آورد، ما محمّد را به آنهـا تحویـل خواهیم داد تا از این واقعه سالم خارج شویم. فَقالَ: لَهُ صاحِبُهُ: لا، وَلکِنْ نَتَّخِذُ صَـنَماً عَظِیماً نَعْبُـدُه! لِأَنّا لا نَأْمَنُ أنَ یظْفِرَ إبْنِ أَبِی کَبْشَه فَیکُونُ هَلاکَنـا وَلکِنْ یکُونُ هـذَا الصَّنَمُ لَنـا ذُخْرَاً فَإنْ ظَفَرَتْ قُرَیشٌ أَظْهَرْنـا عِبـادَةَ هـذَا الصَّنَمِ وَاَعْلَمْنـاهُمْ إنّا لَنْ نُفـارِقْ دِینَنَا وَ إنْ رَجَعَتْ دَوْلَـةُ إبْنِ أَبِی کَبْشَه کُنّا مُقِیمِینَ عَلی عِبادَةِ هـذَا الصَّنَم سِرّاً (... ۱۵۷) ابـابکر به عمر گفت: نه، لکن ما بت بزرگی را برای پرستیـدن بر می گیریم چون مـا ایمن از پیروزی پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم نیستیم. این بت ذخیره خوبی برای مـاست تـا اگر قریش بر مـا پیروز شـد، بت پرستی خود را ظـاهر کنیم و به آنهـا بفهمانیم که ما از دین خود دست بر نـداشتیم و اگر دولت محمّد پیروز شد ما مخفیانه بر بت پرستی خود باقی خواهیم ماند ... و خلاصه ادامه روایت چنین است که: جبرئیل این خبر را بعد از قتل عمر بن عبدود به پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم رساند و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حضرت علی علیه‌السلام را مـأمور کردنـد تـا آن بت را از مخفیگـاهش خارج کرده و آن را تکه تکه کنـد. حضـرت علی علیه‌السـلام می‌فرماینـد: به خـدا قسم ناراحتی شکسـته شدن بت آنها را تا آخر عمر در چهره آنها می‌دیدم. علّامه امینی رحمه الله در الغدیر (جلد ۷ از، صفحه ۹۵ به بعد) در رابطه بـا قمـار بازی و میگساری ابوبکر مطالبی را از کتب اهل سنّت نقل کرده است، و از جمله این روایت را که: بزاز می گوید انس بن مالـک گفت: من در خـانه ابـا طلحه سـاقی آن گروه (یـازده نفره) بـودم و بـاده انگور و انجیر، به هم آمیخته را در بین آنها تقسـیم می کردم و در میان آنها مردی به نام ابوبکر بود که چون از آن شـراب نوشـید، این چنین شـعر خواند: و بر انگیخته خدا به ما می گویـد: که دوباره زنـده خواهیم شـد. چگونه آن کس که ریشه کن شده، زندگی باز خواهد یافت. و در همین حالت نوشـیدن و مستی بودند که مردی از مسـلمانان وارد شد و گفت: چه می کنید؟ خداوند تبارک و تعالی دسـتور حرام بودن شراب را فرو فرستاده است (تا پایان حدیث) (۱۵۸)

سؤال هفتم: اگر اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صدقه بود، چرا آن را برای دخترش بیان نکرد؟

پاسخ

در حالی که اولاً: این مطلب مورد نیاز حضـرت علی علیه‌السـلام و حضـرت زهرا علیها السلام بوده و هیچ لزومی نداشته که ابابکر از این حـدیث اطّلاـع داشـته باشـد. چـون او در هیـچ طبقه از ورّاث پیـامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم قرار نداشـته است. پس اگر این حدیث را پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم فقط به شـخص ابابکر ابلاغ فرموده باشد عمل بیجایی انجام داده و سـخن لغوی بر زبان جاری ساخته است در حالی که قرآن در مورد ایشان می‌فرمایـد: «وَ ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هُوَ إلّا وَحْی یُوحی (۱۵۹) پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم از روی هوی و هوس سـخنی بر زبـان نمی‌آورد بلکه کلمـات او وحی الهی می‌باشـد. ثانیاً: اگر این مطلب را برای دخترش بیان می کرد، دیگر حضـرت زهرا علیها السـلام ارث خود را طلب نمی کرد (چون ما قائل به عصمت ایشان می‌باشیم) و برای باز پس گرفتن حق خود از خانه خارج نمی گردید و بر علیه خلیفه وقت نمی‌شورید و خطبه نمی‌خواند و دیگر این اختلافها بین امت

اسلامی پیش نمی‌آمد تا جایی که گروهی اعتقاد پیدا کنند که خلیفه غاصب بوده است. ثالثاً: آیا این عدم بیان، عدم اعتنایی به دختر گرامیشان بشمار نمی‌رود، همان دختری که او را پاره تن و باعث شادمانی قلب خویش خوانده‌اند. رابعاً: پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باید طبق آیه شریفه «وَ اَنْذِرْ عَشیرَتکَ الْاَقْرَبینَ» (۱۶۰) خویشان نزدیک خود را انذار کن. ابتدا نزدیکان را به احکام و سنن آشنا کنند و حال آنکه کسی از خلق، نزدیکتر از دخترش فاطمه علیها السلام و دامادش علی بن ابیطالب نبود پس چگونه ممکن است، ابوبکر به تنهایی این حکم را شنیده باشد و نزدیکان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از علی و فاطمه علیهما السلام، عباس و بنی هاشم، و زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و احدی از صحابه این حکم را نشنیده باشند. ام سلمه رضوان اللَّه علیها در مسجد رسول اللَّه بعد از خطبه حضرت زهرا علیها السلام به این آیه استناد کرد و فرمود ...: اَتَزْعَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حَرَّمَ عَلَیها میراثَها وَ لَمْ یُعْلِمْها، وَ قَدْ قالَ اللَّه تَعالی وَ اَنْذِرْ عَشیرَتکَ الْاَقْرَبینَ. اَفَانْذَرها وَ خالَفَتْ مُتُطَلِّبَهُ؟! وَ هِی خِیرَةُ النِّسوانِ وَ اُمُّ سادَةِ أَشبالِ؟!. آیا گمان می‌کنید رسول اللَّه میراث خود را بر فاطمه حرام کرده است و این حکم را به او اعلام نکرده و حال آنکه قرآن می‌فرماید: خویشان نزدیک را انذار کن. و یا اینکه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دخترش فاطمه گفته ولی او بر خلاف حکم رسول اللَّه مطالبه ارث می‌کند؟ چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که او بهترین زنان عالم است و مادر شیر بچه‌های رسول خداست. یعنی شما با جعل حدیث «لا نُوَرِّثُ» باید یکی از این دو خلاف را قائل شوید: ۱. یا باید بگویید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر خلاف دستور خدا، حکم را به فاطمه نفرموده است. ۲. یا اینکه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حکم را فرموده، ولی فاطمه بر خلاف حکم پدر مطالبه ارث می‌کند. راوی می‌گوید: ام سلمه را به خاطر دفاع از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، آن سال از حقوق بیت المال محروم کردند (۱۶۱).

جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی، در صحّت حدیث «لا نُوَرِّثُ» و تمسّک به آن، انسان را به شک می‌اندازد.

از عجایب این است که ابابکر بر کرسی قضاوت نشسته و مالکیت حضرت زهرا علیها السلام را رد می‌کند در حالی که علماء و محدثین شیعه و سنّی بر این مسأله اتفاق دارند که او به بسیاری از احکام اسلامی جاهل بود به طور مثال در باب ارث حکم جده (مادر بزرگ) را نمی‌دانست که آیا او از میت ارث می‌برد یا نه؟ (۱۶۲) و همچنین رفیق او عمر معنای کلاله در باب ارث، در آیه: «وَ اِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَه» (۱۶۳) را نمی‌دانست و خود او اقرار کرد که: کُلُ النّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّی الْمُخَدَّراتِ فِی الْبُیوت. همه مردم از عمر فقیه‌تر هستند، حتی زنهای در خانه‌ها (۱۶۴) وَ کُلُّ اَفْقَهُ مِنْ عُمَر حَتَّی الْعَجائِز همه مردم حتی پیرزنان از عمر داناترند. (۱۶۵) حال کسانی که در این مرتبه از جهل و عجز از علم به کتاب خدا و احکام شریعت هستند چگونه این حدیث را نقل کرده‌اند، و این حکم عجیب را بر خلاف قرآن از آن استنباط نمودند، آن هم در مقابل حضرت علی و زهرا علیهما السلام که همه (از جمله خود عمر و ابابکر) اقرار به اعلمیّت آنها در همه علوم بخصوص در علم به آیات قرآن دارند. (۱۶۶)

اضطراب روایات ابی بکر در حدیث لا نُوَرِّثُ

از نکته‌های مهم در این بحث که فقط به آن اشاره می‌کنیم این است که کلمات ابوبکر در این حدیث به صورت‌های مختلف ذکر شده که علاوه بر اختلاف در لفظ حدیث باعث اختلاف در معنی هم می‌شود. حال به این اختلافات توجه کنید: ۱. نَحْنُ مَعاشِرَ الأَنبیاء لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةً. ۲. اِنَّ النَّبی لا یُوَّرثُ. ۳. اِنَّ اللَّه اذا اَطْعَمَ نَبیاً طُعْمَةً فَهِی لِلَّذی یَقُومُ مِنْ بَعْدِه. ۴. إِنَّما هِی طُعْمَةُ اللَّه فِی حَیاتِی، فَإِذا مِتُّ فَهِی بَینَ الْمُسْلِمِینَ. ۵. اِنَّ اللَّه تَعالی یُطْعِمُ النَّبِی الطُعْمَةَ ما کانَ حَیاً، فَإِذا قَبَضَهُ اللَّه اِلیه رُفِعَتْ. ۶. نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ ذَهَبَاً وَ لا فِضَّةً وَ لا داراً وَ لا عِقاراً، وَ اِنَّما نُوَرِّثُ الْحِکْمَةَ وَالْکُتُبَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَةَ وَ ما کانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِیِّ الْأَمْرِ بَعْدَنا أَنْ یحْکُمَ فِیه بِحُکْمِه. و شکی نیست که اضطراب در یک حدیث تا این حد، آن هم در خبری که راوی آن فقط یک نفر باشد

منجر به سقوط حدیث از حُجیت و اعتبار می‌شود. (۱۶۷)

متضاد بودن عمل ابابکر به حدیث لا نُوَرِّثُ و نهی او از نقل حدیث

ذَهبی عالم اهل تسنن روایت کرده است: جَمَعَ اَبوبَکرٌ النّاسَ بَعْدَ وَفاةِ نَبِیِّهِمْ، فَقالَ: اِنَّکُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللّه اَحادِیثَ تَخْتَلِفُونَ فِیها، وَالنّاسُ بَعْدَکُمْ اَشَدُّ اِخْتِلافاً فَلا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللّه شَیئاً، فَمَنْ سَأَلَکُم فَقُولُوا: بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ کِتابُ اللّه، فَاسْتَحِلُّوا حَلالَه وَ حَرِّمُوا حَرامَه. ابوبکر بعد از رحلت رسول اللّه مردم را جمع کرد و گفت: شما از رسول اللّه احادیثی نقل می‌کنید که در آن اختلاف دارید و مردم بعد از شما به اختلاف شدیدتری دچار می‌شوند، از این به بعد، از رسول اللّه سخنی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤالی کرد بگویید بین ما و شما کتاب خدا حکم می‌کند. پس حلال قرآن را حلال و حرام قرآن را حرام بدانید. آنگاه ذهبی می‌گوید: ابابکر جمیع احادیث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را که در کتابی بود و تعداد آن به ۵۰۰ حدیث می‌رسید در آتش سوزانید. (۱۶۸) حال با این روش ابابکر چند اشکال پیش می‌آید: ۱. چرا کسی که مانع از نقل حدیث است، حدیثی از قول پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل می‌کند و بر طبق آن عمل کرده و حضرت زهرا علیها السلام را از «فَدَک» محروم می‌نماید. ۲. کسی که مردم را به عمل کردن به قرآن امر می‌کند، پس چرا بر خلاف آیات قرآن که از ارث گذاشتن انبیاء خبر می‌دهد عمل می‌کند. ۳. ابوبکر می‌گوید: حدیث نقل نکنید چون باعث اختلاف بین امت اسلامی می‌شود. پس چگونه خودش حدیثی نقل کرد که باعث شدیدترین اختلافات بین مسلمانان از آن زمان تاکنون گردیده است. البته لازم به ذکر است که: خلیفه دوم نیز برای جلوگیری از نوشتن احادیث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طی بخشنامه‌ای به تمام مناطق اسلامی نوشت: هر کس حدیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نوشته، باید آن را از بین ببرد. وی تنها به صدور این بخش نامه اکتفا نکرد، بلکه به تمام یاران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و حافظان حدیث اکیدا هشدار داد که از نقل و کتابت حدیث خودداری کنند. او هر کس را که اقدام به نقل حدیث می‌نمود، به شدت مجازات می‌کرد، چنانکه «ابن مسعود» و «ابودرداء» و «ابوذر غفاری» را به جرم نقل حدیث زندانی کرد و این سه تن تا هنگام مرگ عمر در زندان بسر می‌بردند!. (۱۶۹)

سؤال هشتم: اگر اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صدقه است و ارث نمی‌رسد، چرا همسران پیامبر بعد از او بدون ارائه دلیل در حجره‌های پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سکونت داشتند؟

انتقال حجره‌ها به زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از دو صورت خارج نیست: ۱. ارث به آنها رسیده باشد. ۲. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حجره‌ها را به همسرانش بخشیده باشند. اگر بر وجه ارث باشد، مخالف حدیث «لا نُوَرِّثُ» است و اگر بر وجه بخشش باشد، چرا ابابکر از آنها دلیل و مدرک برای بخشش طلب نکرد، همانطور که از حضرت زهرا علیها السلام لیل و شاهد خواست که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به او بخشیده است. علاّمه مجلسی (ره) بعد از ذکر این مطلب می‌نویسد: وَ هذا مِنْ اَعْظَمِ الشَّواهِدْ لِمَنْ لَهُ اَدْنی‌بَصیرَة عَلَی اِنَّهُ لَمْ یفْعَلْ ما فَعَلَ اِلاّ عَداوَةً لِأَهْلِ بَیتِ الرِّسالَة وَ لَمْ یَقُلْ ما قالَ اِلاّ افْتِراءً عَلَی اللّه وَ رَسُولِهِ. این بزرگترین شاهد بر این است که ابابکر فَدَک را غصب نکرد، مگر به خاطر دشمنی با اهل بیت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، و آن سخن و حدیث (لا نُوَرِّثُ) را نگفت، مگر اینکه افتراء و دروغ بر خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم زد. (۱۷۰)

سؤال نهم: ابوبکر و عمر با چه حقی در حجره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دفن شدند؟

[پاسخ]

اگر بگویید به حق عایشه و حفصه از ارث، جواب این است که: خود ابابکر گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد. (و اگر ارث هم بگذارد حق عایشه و حفصه از حجره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم کمتر از یک وجب می‌باشد). و اگر بگویید اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم (طبق این روایت ابابکر) صدقه است و حق تمام مسلمانان است در این صورت باید رضایت تمام مسلمانان را حاصل می‌کردند، که آنها در این مورد اجازه‌ای از مسلمانان نگرفتند. برای واضح شدن این مطلب به حکایت بسیار زیبایی که مناظره‌ای است بین فضّال بن الحسن کوفی و ابوحنیفه توجه فرمائید: علّامه شیخ محمّد علی حائری سنقری رحمه الله در کتاب الخصائص الزهراء علیها السلام می‌نویسد: یکی از امامیه می‌گوید: من با فضال کوفی بودم و مرور کردیم به جماعتی که در آن ابوحنیفه روبروی اصحابش نشسته بود، پس فضّال گفت: به خدا قسم او را رها نمی‌کنم تا اینکه با حجت و دلیل او را ساکت گردانم، گفتم تو قادر بر این کار نیستی، او از تو در بحث قوی‌تر است. گفت: ساکت شو! به خدا قسم حجت مرد گمراه بر حجت مرد مؤمن غلبه نمی‌کند، سپس جلو رفت و مقابل ابو حنیفه ایستاد و گفت: ای قاضی، من یک برادر رافضی (شیعه) دارم که از من سنش بیشتر است و می‌گوید: افضل خلق بعد از رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم علی بن ابیطالب علیه‌السلام است، ولی من می‌گویم ابوبکر افضل است. پیش تو آمده‌ام تا حجت و دلیلی به من تعلیم دهی تا به او بگویم. ابوحنیفه گفت: به برادر رافضیت بگو، در فضلیت ابوبکر و عمر همین کفایت می‌کند که، این دو در جنگ بدر و سائر جنگها جلیس و همنشین پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بودند ولی علی دور از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در حال جنگ بود. فضال گفت: من این مطلب را به برادر رافضیم گفته‌ام، ولی او با این آیه قرآن جواب من را داده که: «فَضَّلَ اللَّه الْمُجاهِـدینَ عَلَی الْقاعِـدینَ اَجراً عظیما» (۱۷۱) خداوند مجاهدین را بر قاعدین (نشستگان) اجری عظیم داده است و علی مجاهدت می‌کرد و آن دو نشسته بودند پس علی افضل از آنان است. ابوحنیفه گفت: (به برادر رافضیت بگو) ابابکر و عمر در کنار رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دفن شدند و حال آنکه علی در مسافتی بسیار دور دفن شده است، چه فضیلتی بالاتر از این؟!، فضّال گفت: من این مطلب را به برادر رافضیم گفته‌ام، و لیکن او با این آیه از قرآن جواب مرا داد، که خداوند می‌فرماید: «یا اَیُّهَا الّذِینَ آمَنُوا لا تَـدْخُلُوا بُیوتَ النَّبِیِّ اِلاّ اَنْ یُؤذَنَ لَکُمْ» (۱۷۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون اجازه وارد خانه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشوید و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در خانه خود دفن شده بود و ثابت نشده است که، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اجازه دفن به ابابکر و عمر در خانه خود داده باشد. پس این دو نفر با آیه قرآن مخالفت کرده‌اند، چون در خانه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بدون اذن او دفن شده‌اند!! ابوحنیفه گفت: عایشه و حفصه چون مهریه خود را در زمان ازدواج از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نگرفته بودند دفن پدرانشان در این مکان را بدل از مهریه قرار دادند. فضّال گفت: من این مطلب را هم به برادر رافضیم گفته‌ام، ولی او به من گفت: مگر آیه قرآن را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «یا أَیهَا النَّبِی اِنّا اَحْلَلْنا لَکَ اَزْواجَکَ اللّاتی آتیتَ اُجُورَهُنَّ» (۱۷۳) ای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ما زنانی که مهرشان را عطا کردی بر تو حلال کردیم. و این آیه تصریح به این مسأله دارد که، زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مهریه خود را گرفته‌اند و در ذمّه رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چیزی باقی نمانده است. ابوحنیفه گفت: به برادر رافضیت بگو: این دو در سهم عایشه و حفصه از ارثی که به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم رسیده بود، دفن شده‌اند. پس فضال گفت: من به او گفته‌ام، ولی او به من جواب داد که: شما (اهل سنّت) ادّعا دارید که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد، و به همین دلیل ابوبکر حضرت فاطمه علیها السلام را از «فَدَک» محروم نمود، و به ایشان گفت: من از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌ام که: پیامبران ارث نمی‌گذارند. پس چگونه عایشه و حفصه از رسول خدا ارث می‌برند، در حالی که همسر اویند، ولی فاطمه علیها السلام که دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است، و نزدیک ترین خلق به اوست از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌برد؟!!. و اگر تسلیم شویم که عایشه و حفصه از رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث می‌برند (باید بگوئیم) که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نُه همسر داشت، و سهم همه آنها یک هشتم است، و اگر یک هشتم را تقسیم بر ۹ نفر

کنیم، حق هر کـدام از آنهـا بسیار نـاچیز می‌شود، و اگر بخواهیم حق عایشه و حفصه را از حجره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حساب کنیم به مقـدار یک وجب هم نمی‌رسـد، بلکه به اندازه یک تخم مرغ می‌باشد، پس چگونه عمر و ابابکر به اندازه دو قبر در این حجره تصرف کردنـد؟!! پس ابوحنیفه سـاکت شـده، سپس فریاد زد: او را خارج کنیـد او خودش یک رافضـی خبیث است، و برادری ندارد؟! (۱۷۴)

نکته‌ای دیگر

جمله آخر این حدیث می گوید: مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَهٔ جمیع اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعد از او صدقه است. در حالی که در تاریخ و از اصحاب رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هیچ مطلب و شاهدی بر این مسأله ذکر نشده است، که تمام اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعـد از او به عنوان صـدقه بین مسـلمانان تقسیم شـد، یـا جزء بیت المـال گردیـد، و مسأله دیگر این که: شخص موصـی (وصـیت کننده) طبق شـرع، حق ندارد در بیش از ثلث مالش وصـیت کند، پس چگونه ممکن است پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم که صاحب شـریعت هستند، تمام اموالشان صدقه باشد. پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اصحاب خود را منع می کردند که، به بیش از ثلث، وصـیت، کنند و می‌فرمودند: اگر ورثه شما غنی باشند بهتر از آن است که آنها را محتاج به مردم رها کنید. (۱۷۵) حال چگونه ممکن است پیامبر گرامی اسـلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تمام اموال خود را برای مسلمین قرار دهند و وارثین خود را از ارث محروم نمایند.

سؤال دهم: چرا حدیث «لا نُوَرِّثُ» توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه، حفصه، خلفاء بنی‌امیه و بنی عباس نقض گردید؟

۱. ابابکر

خود ابابکر در چند مورد این حدیث را عملا نقض کرده است. الف) با برگرداندن شمشیر، شتر و عمامه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به حضرت علی علیه‌السلام که ابن ابی الحدید (۱۷۶) و علاّمه حلی (۱۷۷) این اشکال را ذکر کرده‌اند. ب) با نوشتن نامه رد فَدَک، که در کتاب الغدیر (۱۷۸) علاّـمه امینی رحمه الله به آن اشـاره شـده و در جریـان پـاره کردن نامه، توسط عمر به منابع و مأخـذ آن به صورت کامل اشاره خواهیم کرد. ج) با اقرار به اینکه اهل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ایشان ارث می‌برند. ابن ابی الحدید روایتی را با ذکر سـند از ابی الطفیل نقل می کند که: أَرْسَلَتْ فاطِمَهُ إِلی أَبی بَکر ءَاَنْتَ وَرِثَ رَسُولَ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم أَمْ أَهْلَه، قالَ بَلْ أَهْلَه ... حضرت زهرا علیها السلام پیغام فرستادند به سوی ابوبکر، که آیا تو از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث می‌بری یا اهل او؟ و ابوبکر در جواب گفت: اهل او. سـپس ابن ابی الحدیـد، بعـد از ذکر روایت می گوید: وَ هذا تَصْرِیحٌ بِأَنَّهُ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مَورُوثٌ یَرِثُه أَهْلُه وَ هُوَ خِلافُ قَولِهِ لا نُوَرِّثُ. (۱۷۹) و این کلاـم ابوبکر صـراحت دارد بر اینکه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث می گذارد و اهلش وارث او هستند و این اقرار او مخالف روایت «لا نُوَرِّثُ» می‌باشد.

۲. عمر

برگرداندن «فَدَک» به حضـرت علی علیه‌السـلام و عباس در زمان عمر، که روایت آن در صـحیح بخاری و صحیح مسلم (۱۸۰) ذکر شده، و همچنین در متن الغدیر که چند صفحه بعد آورده می‌شود، اشاره به این مطلب شده است.

۳. عثمان و زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

الف) شیخ ملاّ تقی هندی، در کتاب کنزالعمال «در باب خلافهٔ الصدیق» روایتی از ابن عباس نقل می‌کند که: حضرت علی علیه‌السلام و عباس مشاجره ارث خواهی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را بعد از ابابکر و عمر در زمان خلافت عثمان، به نزد او بردند، و عثمان در برابر اظهارات آنها ساکت شد، و سر خود را پائین انداخت، و این حدیث دلالت دارد بر اینکه عثمان سخن ابوبکر و عمر را تأیید نمی‌کند، و تقریباً در مورد تسلیم میراث پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به علی علیه‌السلام و عباس و تقسیم بین آنها فکر می‌کند و این مطلب بر خلاف آن حدیثی است که ابوبکر به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نسبت داده است، زیرا اگر عثمان حدیث (لا نُوَرِّثُ) را پذیرفته بود، نباید سر به زیر بیاندازد، بلکه سزاوار بود بدون درنگ با کمال قاطعیت، همان سخن ابابکر و عمر را بازگو نماید. ب) قالَ مالک بْنِ أَوْس: أَنَا سَمِعْتُ عایشَه تَقُولُ: أَرْسَلَ أَزْواجُ النَّبی عُثْمانَ بْنِ عَفّان إلی أَبِی بَکرٍ یسْأَلُ لَهُنَّ مِیراثَهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ مِمّا أَفاءَ اللَّه عَلَیهِ حَتّی کُنْتُ أَرُدُّهُنَّ عَنْ ذلک فَقُلْتُ أَلا تَتَّقِینَ اللَّهَ أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ یقُولُ: لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَهً. (۱۸۱) مالک بن اوس می‌گوید: من از عایشه شنیدم که می‌گفت: زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عثمان بن عفان را به نزد ابوبکر فرستادند و ارث خود را از اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مطالبه کردند، و من (عایشه) آنها را از این طلب منع کردم و گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسید! آیا نمی‌دانید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه است. از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ابابکر مطالبه ارث نمودند و این دلیل بر این است که آنها روایت (لا نُوَرِّثُ) را قبول نداشتند، و همچنین عثمان نیز با قبول وکالت از طرف آنها به طور عملی اعلام کرد که من نیز حدیث (لا نُوَرِّثُ) را قبول ندارم و الا او باید در جواب زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مثل ابوبکر و عمر چنین می‌گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده است: پیامبران ارث نمی‌گذارند نه اینکه خودش در مطالبه ارث از ابوبکر، وکیل مدافع همسران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گردد.

۴. عایشه

فروهٔ بن مجاشع از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: عایشه نزد عثمان آمد و گفت: آن سهمیه‌ای را که پدرم و عمر بن خطاب به من می‌دادند، به من رد کن، عثمان گفت: من در کتاب و سنّت جایی برای چنین چیزی که برای تو مقرر باشد نیافتم، و همانا پدرت و عمر بن خطاب از روی رضایت خاطر و دلخواه خود به تو بخشش می‌کردند، و من این کار را نمی‌کنم. قالَتْ لَه: فَأَعْطِنِی مِیراثِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَقالَ لَها أَوَ لَمْ تَجِیئِینِی أَنْتَ وَ مالِکُ بْنُ أَوْسِ النَّصْرِی فَشَهِدْتُما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم لا یوَرِّثُ حَتّی مَنَعْتُما فاطِمَه مِیراثَها وَ أَبْطَلْتُما حَقَّها فَکَیفَ تَطْلُبِینَ الْیومَ مِیراثاً مِنَ النَّبی صَلَّی اللَّه عَلَیهِ؟! فَتَرَکَتْهُ وَ أَنْصَرَفَتْ (...۱۸۲) عایشه به عثمان گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا بده، عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نصری نزد من نیامدید و گواهی دادید که رسول خدا ارث نمی‌گذارد، تا جایی که فاطمه را از ارث خود منع کردید، و حق او را پایمال نمودید؟ حال چگونه امروز ارث از جانب پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طلب می‌کنی؟ عایشه او را رها کرد و برگشت، از آن روز به بعد هرگاه عثمان برای نماز بیرون می‌شد عایشه پیراهن رسول خدا را می‌گرفت، و بر سر چوبی بلند می‌کرد، و می‌گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزید، و سنّت او را رها ساخته است. در کشف الغمه: روایت شده است که عایشه و حفصه هر دو برای مطالبه ارث نزد عثمان آمدند و چون عایشه، عثمان را (به آن صورت که در روایت قبل ذکر شد) اذیت کرد عثمان نیز بر منبر رفت و چنین گفت: إنَّ هـذِهِ الزَّعْراءِ عَدَوَهُ اللَّه این زن کم مو دشمن خداست، خداوند مَثَل او و رفیقش حفصه را در قرآن چنین آورده: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَهَ نُوحٍ وَ امْرَأَهَ لُوطٍ کانَتَا تَحْتَ عَبْدَینِ مِنْ عِبادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَاهُمُا فَلَمْ یغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَیئًا وَ قِیلَ ادْخُلا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ». (۱۸۳) خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مثال زده است که آنها تحت سر پرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان

(در برابر عـذاب الهی) نـداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند. عایشه در جواب عثمان گفت: ای نعثل (پیر مرد خرفت) ای دشـمن خـدا! همانا رسول خـدا تو را به اسم نعثل یهودی یمنی اسم گـذاری کرد. بعـد عایشه و عثمان همدیگر را لعن نمودند و عایشه قسم خورد که در شـهری که عثمان حاضر است زندگی نمی‌کند و به سوی مکه خارج شد. (۱۸۴) لازم به ذکر است که در این روایت علاوه بر عـایشه، حفصه نیز مطـالبه ارث کرده و او نیز جزء ناقضـین روایت «لاـ نُوَرِّثُ» شـناخته می‌شود و این مطلب را روایتی که شـریک بن عبـداللّه در کتاب الایضاح نقل کرده است تایید می‌نماید. (۱۸۵) صاحب مستدرکات عوالم العلوم می‌گوید: ابن اعثم صاحب کتاب «اَلْفُتُوح» نقل کرده است که عایشه گفت این پیرمرد خرفت (نعثل) را بکشـید خداوند او را بکشد چون او سنّت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را تغییر داده است و حال آنکه آب غسل پیراهن رسول خدا خشک نشـده است و در این حال عایشه به سوی مکه خارج شد. و غیر او (ابن اعثم) چنین روایت کرده‌اند: و چون عثمان کشـته شد عایشـه به مدینه برگشت و شخصی با او ملاقات کرد پس عایشه از اخبار زمان سؤال کرد و چون در جواب شنید که مردم راضی به خلافت علی علیه‌السـلام شده‌انـد گفت: به خـدا قسم من انتقـام خون عثمـان را می‌گیرم به او گفته شـد: تو حریص بر قتل عثمان بودی حال چگونه می‌خواهی انتقام خون او را بگیری. عایشه گفت: آن زمانی که من دستور قتل عثمان را دادم او را نکشتند و او را رها کردند تا اینکه توبه کرد و از گناهان پاک شد. (۱۸۶)

[۵-] نقض حدیث «لا نُوَرِّثُ» توسط خلفا در طول تاریخ

[نقض حدیث توسط خود راوی (ابوبکر) پس ار احتجاج حضرت فاطمه سلام الله علیها «فَدَک» را به آن حضرت واگذار کرد ... ولی عمر مانع شد]

مـا در اینجـا برای عملکرد ابوبکر و عمر و دیگر خلفـاء بر خلاـف حـدیث لاـ نُوَرِّثُ در طول تاریـخ، از متن کتاب ارزشـمند الغـدیر اسـتفاده کرده و آن را به صورت کامل برای شـما ذکر می‌کنیم. علاّمه امینی رحمه الله در جلـد هفتم الغـدیر بعـد از ذکر مطالبی در رابطه با «فَدَک» چنین می‌نویسد ...: مطلب دیگر آنکه اگر ابوبکر در نقل این حدیث صادق بوده و به راستی این حدیث را از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شـنیده بود، پس چرا خود با نوشـته‌ای که به دست فاطمه علیها السلام داد فرمایش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را نقض کرد و «فَدَک» را به آن حضـرت واگذار کرد و البته عمر از راه رسید و به او گفت: این نوشته چیست؟ او گفت: در این نامه میراث فاطمه را از پدرش به او واگذار کرده‌ام، عمر گفت: از چه راهی به مسلمانان بخشش خواهی کرد با اینکه عرب به جنـگ تو برخاسـته و جنـگ بـا آنـان هزینه لازم دارد، بعـد عمر نامه را گرفت و پاره کرد. این مطلب را سـبط بن جوزی به طوری که در السیرهٔ الحلبیه، جلد ۳، صفحه ۳۹۱ آمده است نقل کرده است. و اگر روایت ارث نگذاشتن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درست بود و خلیفه در نقل این روایت صادق بود پس این اختلاف نظرها پس از خلیفه چه بود.

و اینک نمونه‌ای از این اختلافات

۱. پس از آنکـه عمر بـه خلاـفت رسـید «فَدَک» را بـه ورثـه رسـول خـدا واگـذار کرد و علی بـن ابیطـالب علیه‌السـلام و عبـاس بن عبـدالمطلب در آن اختلاـف کردنـد. علی علیه‌السـلام می‌گفت: که رسول خـدا در زمـان حیات خود آن را به حضـرت فاطمه علیها السـلام بخشـیده است و عباس این مطلب را قبول نکرده می‌گفت: این ملک رسول خـدا بود و من وارث آن حضـرت می‌باشم. نزاع خـود را نزد عمر مطرح کردنـد وی از اینکه بین آن دو حکم کنـد خـود داری کرده و گفت: شـما به شأن و مـوقعیت خود آگـاهتر هستید من آن را به شما واگذار کردم. مراجعه کنید به صحیح بخاری کتاب الجهاد و السیر باب فرض الخمس، جلد ۵، صفحه ۳ الی

۱۰، صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب حُکمِ الفَیء و الاموال تالیف ابو عبید، صفحه ۱۱، وی حدیث بخاری را به صورت ناتمام آورده است، سنن بیهقی، جلد۶، صفحه ۲۹۹، مجمع البلدان، جلد ۶، صفحه ۳۴۳، تفسیر ابن کثیر جلد ۴، صفحه ۳۳۵، تاریخ ابن کثیر، جلد ۵، صفحه ۲۸۸ و تاج العروس، جلد ۷، صفحه ۱۶۶. ما به اشکالات و ایرادهای وارد شده به احادیث این باب، مثلِ اصل نزاع خیالی بین عباس و علی علیهما السلام و یا عبارتی که در صحیح مسلم آمده که عباس به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! بین من و این دروغگوی گنهکار و فریبکارِ خائن، قضاوت کن!! کاری نداریم. آیا واقعاً می‌شود پذیرفت که عباس با علی بن ابی طالب آن آقا و بزرگ خاندان پاک و مطهر بدین گونه رفتار کند؟ با اینکه در پیش روی خود آیه تطهیر را داشت و دیگر آیاتی را که در قرآن مجید در شأن آن بزرگوار نازل شده بود و همه را می‌دانست؟! در این صورت برای عباس چه قدر و ارزشی باقی می‌ماند و با در نظر گرفتن فرمایش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درباره علی علیه‌السلام دیگر چه حکمی می‌توان برای عباس صادر کرد که فرمود: هر کس علی را سب کند (دشنام دهد) مرا سب کرده است و هر کس مرا سب کند، خداوند را سب کرده، و هر کس خداوند را سب کند، او را به صورت به آتش جهنم می‌افکند. نه به خدا سوگند ما جناب عباس را از این گونه نسبتهای ناروا منزّه و مبرّا می‌دانیم و چنین می‌دانیم که آنان می‌خواستند علی علیه‌السلام را سب کنند این احادیث دروغین را از قول عباس جعل کرده آن را رهگذری برای ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار دادند. خداوند کینه‌ها و حسادتهایی را که در سینه‌هایشان پنهان کرده‌اند و آنچه را آشکار می‌کردند به خوبی می‌داند و شکوه و شکایت را باید به پیشگاه خداوند برد. ۲. در زمان خلافت عثمان، مروان بن حکم به دستور عثمان، «فَدَک» را به خود اختصاص داد و به تصرف در آورد، چنانکه در سنن بیهقی، جلد ۶، صفحه ۳۰۱ آمده است. ۳. معاویه در زمان خلافت خود، ثلث «فَدَک» را به مروان بن حکم و ثلث دیگر را به عُمَر بن عثمان بن عفان و ثلث سوّم را به پسرش یزید داد و این تقسیم پس از شهادت حضرت حسن بن علی علیهما السلام بود. این ملك تا زمان خلافت مروان بن حکم به همین گونه در دست آنان بود و مروان آن را به خود اختصاص داده به پسرش عبدالعزیز بخشید و او به پسرش عمر بن عبد العزیز واگذار کرد. ۴. هنگامی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، خطبه‌ای ایراد کرده و گفت: همانا «فَدَک» از جمله اموالی بود که خداوند به رسولش بخشید و اختصاص داد و مسلمانان در راه دستیابی بر آن جنگی نکرده و کوششی نداشتند. فاطمه علیها السلام آن را از آن حضرت درخواست کرد. حضرت فرمود: تو نمی‌بایست از من بخواهی و من نیز نمی‌توانم به تو واگذار کنم. و بعد حضرت در آمد آن را به کسانی که در راه مانده (ابن السبیل) محسوب می‌شدند می‌بخشید بعد که ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه‌السلام به حکومت رسیدند آن را به همان موردی که رسول خدا قرار داده بود اختصاص دادند. معاویه که به حکومت رسید آن را به مروان بخشید و مروان به پدرم و به عبدالملك داد و بعد به من و ولید و سلیمان رسید، ولید که به حکومت رسید، از او خواستم سهمش را از «فَدَک» به من ببخشد. همچنین از سلیمان خواستم که سهمش را به من بدهد. آن دو با درخواست من موافقت کرده، سهم خود را به من واگذار کردند و من دیگر اموالی را که دارم بیش از این مال دوست می‌دارم، بنابراین آن را به همین موردی که در اصل بود واگذار کردم. (۱۸۷) ۵. در دوران حکومت عمر بن عبد العزیز، «فَدَک» در دست فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بود و بعد که یزید بن عبد الملك به حکومت رسید، از آنان گرفت و تا پایان خلافت بنی امیه بین بنی مروان دست به دست می‌گشت. ۶. هنگامی که ابو العباس سفاح به حکومت رسید آن را به عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی امیرالمؤمنین برگردانید. ۷. بعد که ابو جعفر منصور دوانیقی به خلافت رسید آن را از اولاد امام حسن علیه‌السلام پس گرفت. ۸. مهدی پسر منصور عباسی به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگردانید. ۹. موسی بن مهدی و برادرش آن را از فرزندان حضرت زهرا گرفتند و تا زمان خلافت مأمون در دست بنی عباس بود. ۱۰. مأمون در سال ۲۱۰ آن را به فرزندان حضرت زهرا علیها السلام برگردانده، به قُثَم بن جعفر والی خود در مدینه چنین نوشت: اما بعد، همانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأمون با توجه به موقعیت و مقامی که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا و خویشاوندیی که نسبت به آن حضرت دارد، شایسته ترین فرد است که به سنّت

رسول خدا عمل کرده، دستورات او را به کار ببندد. به هر کس که آن حضرت بخششی کرده، به او ببخشد و هر کس را که مورد تصدق و صدقه خود قرار داده، مورد آن عطا و صدقه قرار دهد. توفیق و نگهداری امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خداست و به او در آنچه که موجب تقرب به اوست رغبت و تمایل دارد. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دخترش فاطمه علیها السلام «فَدَک» را بخشیده و این یک کار ظاهر و آشکار و شناخته شده‌ای بود، که در بین خاندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اختلافی در آن وجود نداشت، و پیوسته کسانی که نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند از این جهت امیرالمؤمنین مأمون چنین صلاح دید که آن را به ورثه حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برگرداند، و به خاطر تقرب به خدا از طریق اقامه حق، و اجرای عدالت الهی، به آنان واگذار کند و با تنفیذ امر و دستور پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم خود را به ایشان نزدیک گرداند. از این جهت دستور داد که در دواوین و پرونده‌های نمایندگانش این مطلب ثبت و ضبط شود، که اگر در تمام مراسم (دینی پس از رحلت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) فریاد می‌زدند که هر کس از رسول خدا صدقه‌ای می‌گرفته و یا هبه و وعده‌ای از آن حضرت داشته بیاید و یاد آوری کند، قولش پذیرفته شده، وعده‌ای که به او داده شده انجام می‌پذیرد، در بین همه آنان فاطمه علیها السلام برای پذیرش گفتارش در آنچه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برای او قرار داده بود، سزاوارترین و شایسته‌ترین فرد بشمار می‌رفت. امیرالمؤمنین (مأمون) به نماینده خویش مبارک طبری نوشته است که: «فَدَک» را به وارثان فاطمه دختر رسول خدا علیهما السلام با تمام حدود و مرزها و همه حقوق مربوط به آن از بردگان و غَلّات و چیزهای دیگر باز گرداند، و آن را به محمّد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمّد بن عبداللّه بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب که امیرالمؤمنین آن دو نفر را متولی و سرپرست این اموال قرار داده است، تسلیم کند. این مطلب را از رأی و نظر امیرالمؤمنین مأمون و الهام خداوندی در طاعتش و توفیق خداوندی در تقرب به او و رسولش دانسته و به کسانی که در نزد تو هستند اعلام کن و محمّد بن یحیی و محمّد بن عبداللّه را به همان امری که مبارک طبری را مأمور می‌کنی به کار بگمار و در مورد تعمیر و آبادانی و فراوانی غلات آنجا به آنها کمک کن. ان شاء اللّه و السلام. این نامه در روز چهارشنبه دو روز مانده به آخر ذی‌القعده سال ۲۱۰ هجری نوشته شده. ۱۱. هنگامی که متوکل علی اللّه به خلافت رسید، دستور داد فَدَک به همان حالت پیش از مأمون بر گردد. به کتاب‌های زیر مراجعه کنید: فتوح البلدان تالیف بَلاذُری صفحه ۴۱ و ۳۹ تاریخ یعقوبی، جلد ۳، صفحه ۴۸ عقد الفرید، جلد ۲، صفحه ۳۲۳ معجم البلدان، جلد ۶، صفحه ۳۴۴ تاریخ ابن کثیر، جلد ۹، صفحه ۲۰۰ (که وی در اینجا تحریفی دارد که چندان هم این گونه تحریفات از او بی‌سابقه نیست.) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۱۰۳ تاریخ الخلفاء، سیوطی، صفحه ۱۵۴ جمهرة رسائل العرب، جلد ۳، صفحه ۵۱۰ و اعلام النساء، جلد ۳، صفحه ۱۲۱۱. تمام این رد و برگشتها که در دوران خلافت انجام گرفته با آن حدیث نامتناسب با کتاب و سنّت که خلیفه نقل کرد در تضاد می‌باشد. در اینجا کلام علّامه امینی رحمه الله در کتاب شریف الغدیر تمام شد. (۱۸۸) در کتاب فَدَک و العوالی جریان «فَدَک» بعد از متوکل چنین آمده است: اکثر تواریخ ماجرای «فَدَک» بعد از متوکل را ذکر نکرده‌اند و متذکر نشده‌اند، که فَدَک در زمان «منتصر» فرزند متوکل در دست چه کسی بود، فقط مسعودی (۱۸۹) و ذهبی (۱۹۰) به این مسأله تصریح کرده‌اند که: «منتصر»، فَدَک را به فرزندان فاطمه برگرداند. علّامه مجلسی می‌نویسد: «معتضد» آن را رد کرد و «مُکتَفی» آن را پس گرفت و گفته شده «مقتدر» دوباره آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند. (۱۹۱) و امام مظفر بعد از تاریخ «فَدَک» می‌گوید ...: و بعد از آن خلیفه «الراضی» آن را به فرزندان فاطمه برگرداند (۱۹۲) تاریخ نشان می‌دهد که «فَدَک» از سال ۱۱ هجری یعنی زمان ابوبکر تا سال ۳۲۲ هجری که زمان خلیفه «الراضی» بوده، دست به دست گشته و همیشه مورد نزاع قرار گرفته است و نشان می‌دهد که «فَدَک» یک بُعد سیاسی داشته، که آن بُعد مهمتر از مسائل اقتصادی آن بوده است. هر وقت سیاست حکم می‌کرده، خلفاء آن را در اختیار می‌گرفتند، و هر وقت صلاح می‌دانستند آن را به فرزندان فاطمه بر می‌گرداندند. (۱۹۳)

تشکیل جلسه هزار نفری علماء در امر «فَدَک» در زمان مأمون

دانشمند پارسا، سیّد بن طاووس می‌فرماید: عده‌ای از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام در زمان مأمون خلیفه عباسی، داستان «فَدَک» را نزد وی برده، به او گفتند: که فَدَک و عوالی از مادرشان حضرت زهرا علیها السلام بوده و ابوبکر آن را از دست آن حضرت به ناحق گرفته است و از او خواستند که این ستم را از آنان دفع کرده حق ایشان را باز گرداند. مأمون دویست نفر از علمای عراق و حجاز و دیگر نقاط را احضار کرده و به آنان سفارش اکید کرد، که در این مورد، حق، حقیقت، صداقت و راستی را در نظر گرفته، امانت را به صاحبش بر گردانند، و مطالبی را که وارثان فاطمه به او گفته بودند بازگو کرده از آنها خواست احادیث صحیحی را که در این مورد دارند بیان کنند. عده زیادی از آنان از جمله: بشیر بن ولید و واقدی و بِشْر بن عَتَّاب در ضمن احادیثی که سندش از طریق صحابه، به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌رسید، نقل کردند که آن حضرت پس از فتح خَیْبَر، چندین روستا از روستاهای یهود را به خود اختصاص داد. جبرئیل بر آن حضرت نازل شده، این آیه را آورد که خداوند می‌فرماید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» (۱۹۴) حضرت از جبرئیل پرسید: «ذا القربی» چه کسی است؟ و حقش چیست؟ جبرئیل گفت: «ذا القربی» فاطمه است، «فَدَک» را به او واگذار کن. حضرت فَدَک را به او عطا کرد و پس از چندی عوالی (۱۹۵) را نیز به او بخشید. از آن زمان تا هنگام رحلت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عواید و منافع آن به فاطمه رسید. ابوبکر پس از روی کار آمدن و بیعت مردم با او، آن حضرت را از تصرف در فَدَک و عوالی جلوگیری کرده، آنها را از او گرفت. فاطمه علیها السلام در این مورد با او صحبت کرده گفت: اینها به من تعلق داشته و پدرم به من بخشیده است. ابوبکر پاسخ داد: من از آنچه که رسول خدا به تو بخشیده، تو را منع نمی‌کنم. بنابراین تصمیم گرفت در این مورد سندی نوشته به او بدهد. عمر از او خواست که این کار را متوقف ساخته و انجام ندهد و گفت: او یک زن است، از او نسبت به آنچه که ادعا کرده، تقاضای شاهد و بیّنه کن. ابوبکر از حضرت خواست برای ادعای خود شاهد بیاورد. ایشان هم اُم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس را به همراه علی بن ابی طالب علیه‌السلام به عنوان شهود معرفی کردند، و آنان همگی بر این مطلب شهادت دادند. ابوبکر سند «فَدَک» را نوشت، این خبر به عمر رسید، نزد ابوبکر آمده، علت این کار را از او پرسید، ابوبکر داستان را به او گفت، وی نامه را از او گرفته و نابود ساخت و گفت: فاطمه یک زن است و علی بن ابی طالب شوهرش می‌باشد، او به نفع خود نظر می‌دهد و نمی‌توان به شهادت دو زن بدون اینکه مردی در بین باشد ترتیب اثر داد. ابوبکر به حضرت فاطمه علیها السلام پیغام داده، نظریه عمر را گفت: حضرت به خداوند یکتا سوگند یاد کرد، که اینان جز به درستی و راستی شهادت نداده‌اند. ابوبکر گفت: شاید تو راستگو باشی، اما شاهدی را بیاور که نخواهد به نفع خود شهادت دهد. حضرت فرمود: آیا شما دو نفر از پدرم رسول خدا نشنیده‌اید که می‌فرمود: اسماء دختر عمیس و اُم اَیْمَن اهل بهشت می‌باشند؟ آن دو گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا می‌شود دو زنی که اهل بهشتند، به باطل و دروغ گواهی دهند؟ حضرت با حال گریه و ناله از نزد آنان بیرون آمده در حالی که پدرش را صدا می‌زد، و می‌گفت: پدرم به من خبر داد که من نخستین کسی هستم که به او می‌پیوندم. به خدا سوگند از این دو نفر به او شکایت خواهم کرد. پس از چندی حضرت بیمار شد و وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نگزارند، و تا هنگام وفات از آن دو کناره گرفته، با آنان سخنی نگفت، و حضرت علی و عباس او را شبانه دفن کردند. مأمون آن عده را از مجلس خود مرخص کرده، روز دیگر هزار نفر از دانشمندان و فقیهان را احضار و شرح حال را به آنان گفت و به تقوا و ترس از خدا آنان را سفارش کرده، آنان با یکدیگر به بحث و جدال پرداخته و سپس به دو گروه تقسیم شدند. عده‌ای گفتند: به نظر ما شوهر همیشه به نفع خود شهادت می‌دهد و بنا بر این، شهادت او اثری ندارد. اما سوگندی که فاطمه یاد کرد، به همراه شهادت آن دو زنِ دیگر، ادعای او را ثابت می‌کند. گروه دیگر گفتند: به نظر ما، شهادت به همراه سوگند حکمی را ثابت نمی‌کند، اما شهادت زوج در نزد ما حجت است و ما معتقد نیستیم که به نفع خود شهادت داده است، بنابراین، شهادت حضرت

علی علیه‌السلام همراه بـا شـهادت دو زن مُثبِت حکم می‌باشـد. نتیجه نظریه هر دو گروه بـا اینکه در مقـدماتش با یکـدیگر اختلاف داشت، آن بود که «فَدَک» و عوالی ملک فـاطمه علیهـا السـلام می‌باشـد. پس از پایـان این نظر خواهی، مأمون از آنان خواست که شمه‌ای از فضائـل علی علیه‌السـلام را بازگو کننـد. آنان فضایل متعـددی از آن حضـرت را بازگو کردنـد که در رساله مأمون آمـده است. سـپس از آنان خواست که در فضائل حضـرت فاطمه علیها السلام روایاتی بیاورند و آنان نیز روایاتی را از پدرش، پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در این زمینه خواندنـد. دربـاره اُم اَیْمَن و اسـماء بنت عمیس از آنان پرسـید، در این زمینه نیز احادیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم روایت کردند، که آن دو از اهل بهشت می‌باشـند. مأمون گفت: آیا می‌توان گفت و یا معتقد شد که علی بن ابی طـالب علیه‌السـلام بـا آن زهـد و پرهیز کاری، بی‌جهت و به دروغ به نفع فاطمه علیها السـلام گواهی دهـد با این که خداونـد و رسـولش او را بـه داشـتن ایـن فضائـل سـتوده‌اند؟ و آیـا می‌تـوان گفت: که او بـا آن همه علم و فضـلی که داشت، حکم نمی‌دانسـته، و از روی جهل به محکمه رفته و شـهادت داده است؟ و آیا جایز است که گفته شود حضـرت فاطمه علیها السـلام با آن طهارت و عصـمتی که داشت و با اینکه او بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است (بـدان گونه که روایت کردید) چیزی را بخواهد که به او تعلق نداشـته و در این ادعا به همه مسـلمانان ستم روا دارد؟ و بر این مطلب به خداوند یکتا سوگند یاد کند، و یا جایز است که بگوییم: اُم اَیْمَن و اسـماء بنت عمیس به دروغ شهادت داده‌اند، با این که آن دو از اهل بهشت می‌باشند؟ طعن و ایراد بر حضرت فاطمه علیها السلام و گواهان او طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کژاندیشی در دین اوست. خداوند پاک و منزه است که قضـیه و داسـتان چنین باشـد که ذکر شـده است. سپس مأمون با آنان به همان حـدیثی بحث و احتجاج کرد که خودشان روایت کرده بودند، که حضـرت علی علیه‌السلام پس از رحلت حضرت رسول به صدای بلند در بین مردم فریاد زد و چنین فرمود: هر کسی که طلب یا و عده‌ای از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دارد، بیاید و از من بگیرد، عده‌ای نزد حضـرت جمع شدند. حضرت بدون اینکه از آنها بیّنه و شاهدی بخواهد، هر آن چه که گفتند به آنان داد. ابوبکر نیز بدان گونه ندا در داد. جریر بن عبداللَّه حاضر شـده مـدعی گردیـد که چیزهـایی را از رسول خـدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طلب کـار است. ابوبکر نیز بـدون اینکه از او بینه و شاهدی بخواهد آنها را به او داد. جابر بن عبداللَّه نیز نزد ابوبکر آمده و گفت: حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به او وعده داده که از اموال بحرین سه مشت به او بدهد. هنگامی که مال بحرین رسـید، ابوبکر سه مشت از آنها را برداشـته بدون اینکه از جابر بن عبـداللَّه، بیّنه و شاهـدی درخواست کنـد به او بخشـید. عبدالمحمود گوید: حمیدی این حدیث را در «الجمع بین الصـحیحین» در حدیث نهم از إفراد مسـلم، از مسند جابر آورده و ذکر کرده که، جابر گفت: من شمردم، دیدم پانصد تاست. ابوبکر گفت: دو برابر آن را بگیر. راویـان رسـاله مـأمون گوینـد: مأمون از این امر تعجب کرده و گفت: آیا فاطمه و شـهود و گواهانش به انـدازه جریر بن عبداللَّه و جابر بن عبداللَّه نزد اینان ارزش نداشـتند؟! پس نوشـته‌های این رساله را فرسـتاده، دسـتور داد که در موسم حج پیش روی همه مردم خوانده شود، و «فَدَک» و عوالی را به محمّد بن یحیی بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب سپرده، تا آن را آباد کرده منافع و در آمد آن را بین ورثه حضرت فاطمه دختر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تقسیم کند. (۱۹۶)

سؤال یازدهم: چرا حضرت علی علیه‌السلام در زمان حکومت خود «فَدَک» را برنگرداند؟

۱. تقیّه ایشان، حتی در زمان زمامداری و حکومت:

علت برنگرداندن «فَدَک» در فرمایشات آن حضـرت: شـیخ کلینی رحمه الله در خطبه‌ای از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضـرت فرمود: ثُمَّ اَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَ حَولَهُ ناسٌ مِنْ بَیْتِه وَ خاصَّتِه وَ شِیعَتِه فَقال: قَدْ عَمِلَتْ الوُلاۀُ قَبْلی اَعْمالاً خالَفُوا فِیها رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مُتَعَمِّدینَ لِخِلافِه، ناقِضینَ لِعَهْدِه، مُغَیِّرینَ لِسُنَّتِه. وَ لَوْ حَمَلْتُ النّاسَ عَلی تَرْکِها وَ حَوَّلْتُها إلی مَواضِعِها یَعنِی

اَلْأَعْمالَ الَّتِی غُیِّرَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ إلِی ما کانَتْ فِی عَهْدِ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم لَتَفَرَّقَ عَنِّی جُنْدِی، حَتّی أبْقی وَحْدِی أو قَلِیلٌ مِنْ شِیعَتِی الَّذینَ عَرَفُوا فَضْلِی وَ فَرْضَ أَمامَتِی مِنْ کِتابِ اللَّه عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَةِ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، أَرَأَیتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقام إبْراهِیمَ عَلَیهِ السَّلام، فَرَدَدْتُهُ إلی الْمَوْضِعِ الَّذِی وَضَعَ فِیهِ رَسُولُ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ رَدَدْتُ فَدَکاً إلی وَرَثِةِ فاطِمَه علیها السلام ... اذاً وَاللَّهِ لَتَفَرَّقُوا عَنِّی. وَ اللَّه لَقَد أَمَرْتُ النّاسَ أنْ لا یجْتَمِعُوا فِی شَهْرِ رَمضانَ إلاّ فِی فَرِیضَةٍ، وَ أَعْلَمْتُهُمْ أنَّ إجْتِماعَهُمْ فِی النَّوافِلَ بِدْعَةٌ، فَتَنَادی بَعْضُ أَهْلِ عَسْکَری مِمَّنْ یُقاتِلُ مَعِی: یا أَهْلَ الإِسْلام غَیِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ، ینْهانا عَنِ الصَّلاةِ فِی شَهْرِ رَمضانَ تَطَوُّعَاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أنْ یثُورُوا فِی ناحِیةِ جانِبِ عَسْکَری (... ۱۹۷) سپس روی به حاضران کرد و در حالی که گرد او جمعی از خاندان و مخصوصان و شیعیان او بودند فرمود: زمامداران پیش از من کارهایی کردند که در آن‌ها با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از راه تعمّد مخالفت ورزیدند و پیمان او را شکستند و روش او را دگرگون ساختند، که اگر مردم را وادار می‌کردم که آنها را ترک کنند (یعنی سنتهای تغییر یافته پس از رسول خدا را) و آنها را به وضعیت قبلی خود و به همان گونه که در زمان رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود برگردانم، لشکریانم از اطرافم پراکنده می‌شدند و تنها و بی‌کس می‌ماندم و یا تنها تعداد اندکی از شیعیانم که قدر و منزلت و وجوب امامت مرا از کتاب خدای متعال و سنّت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شناخته بودند در کنارم باقی می‌ماندند. آیا فکر نمی‌کنید که اگر دستور می‌دادم مقام ابراهیم را به همان جایی که رسول خدا آن را در آنجا نهاده بود، قرار دهند و فَدَک را به ورثه حضرت زهرا علیها السلام برگردانند (... در اینجا حضرت ۲۷ مورد از بدعتهای خلفای قبلی را شمردند و آنگاه فرمودند). به خدا سوگند مردم از پیرامون من پراکنده و متفرق می‌شدند، به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب در جماعت حاضر نشوند، و اعلام کردم که نماز نافله را به جماعت خواندن بدعت است، برخی از لشکریانم که در رکاب من می‌جنگیدند فریاد زدند، ای مسلمانان سنّت عمر تغییر یافت، ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کنند. و ترسیدم که یک جناح از لشکریانم سر به آشوب بردارند ... حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام در جواب محمّد بن اسحاق فرمودند ...: کانَ یَکْرَهُ أنْ یُدَّعی عَلَیهِ مُخالَفَةُ أَبِی بَکرٍ وَ عُمَرٍ. (۱۹۸) حضرت علی علیه‌السلام کراهت داشتند که بر علیه ایشان ادعا بشود که او مخالف ابوبکر و عمر عمل می‌کند و این نشانه تقیه بسیار شدید حضرت بوده است. و شیخ طوسی رحمه الله نیز در این زمینه می‌نویسد: کسی اشکال نکند که بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام لازم بود، زمانی که به حکومت رسید و زمام امور را در دست گرفت، «فَدَک» را به صاحبانش، ورثه حضرت زهرا علیها السلام واگذار کند، ولی اقدام به این کار ننمود. زیرا علت عدم اقدام به این مطلب همان چیزی است که نسبت به تنفیذ احکام ناروای آنان در بقیه مطلب وجود داشت که ما در گذشته، به طور مختصر و در مواردی به طور تفصیل در این باره صحبت کردیم، که با اینکه زمام امور در دست آن حضرت بود و ظاهرا خلیفه مسلمانان به شمار می‌آمد، اما در شرایط تقیه سخت به سر می‌برد و چندان هم دست حضرت در این گونه کارها باز نبود (۱۹۹). سیّد مرتضی نیز دلیل بر عدم استرداد «فَدَک» توسط امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و خود داری کردن حضرت از تغییر بدعتها را، تقیه قویه می‌دانند (۲۰۰) و درباره تقیه حضرت علی علیه‌السلام در زمان خلفاء، شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «المفصح فی امامهٔ أمیرالمؤمنین و الائمه علیهم السلام» می‌نویسد: اما آنچه پرسش کننده در مورد نماز گزاردن آن حضرت با آنان پرسید در پاسخ می‌گوییم: نماز خواندن آن حضرت با آنان به صورت اقتداء کردن به آنها نبود، بلکه حضرت نماز خودش را می‌خواند، و فقط با رکوع آنان به رکوع می‌رفت و به همراه تکبیر آنها تکبیر می‌گفت، و این گونه هماهنگی و همراهی به فتوای هیچ یک از فقهاء اقتدا محسوب نمی‌شود. (۲۰۱)

۲. ما اهل بیت، چیزی را که از روی ظلم از ما غصب شده، پس نمی‌گیریم.

ابراهیم کرخی از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از آنکه به حکومت رسید «فَدَک» را به ملکیت

خود بر نگرداند؟ حضرت پاسخ دادند: به خاطر اقتداء به رسول اللَّه، که پس از فتح مکه چون عقیل خانه حضرت را فروخته بود، به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گفته شد: یا رسول اللَّه آیا خانه خود را پس نمی‌گیرید؟ فرمود: مگر عقیل خانه‌ای را برای ما باقی گذاشته است؟. إنّا أَهْلُ بَیتٍ لَا نَسْتَرْجِعُ شَیئاً یُؤخَذُ مِنّا ظُلْمَاً فَلِذلِکَ لَمْ یسْتَرْجِعْ فَدَکاً لَمَّا وَلّی. (۲۰۲) ما خانـدانی هستیم، که اگر چیزی از ما به ستم گرفته شود، پس نمی‌گیریم، و بدین جهت هم حضرت علی علیه‌السلام پس از آنکه به حکومت رسید فَدَک را پس نگرفت. و در روایت دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در جواب علی بن فضّال همین مطلب را فرمودند. (۲۰۳)

۳. حضرت علی علیه‌السلام کراهت داشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کیفر داده، باز پس بگیرند.

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السـلام سؤال می‌کند: چرا حضرت علی علیه‌السلام پس از آنکه زمام خلافت را به دست گرفت، «فَدَک» را بر نگردانیـد؟ و از آنهـا پس نگرفت؟ حضـرت در پاسـخ فرمودنـد: به خـاطر آنکه هم ظالم و هم مظلوم هر دو از دنیا رفته بودنـد. خداونـد سـتمگر را کیفر و به سـتمدیده پاداش و اجر عنایت کرده بود. فَکَرِهَ أنْ یَسْتَرْجِعَ شَیْئَاً قَدْ عاقَبَ اللَّهُ عَلَیْهِ غَاصِبَهُ وَ أثابَ عَلِیهِ الْمَغْصُوبَ. (۲۰۴) حضـرت علی علیه‌السـلام خـوش نداشـتند چیزی را که خداونـد غاصـبش را کیفر و مغصوب را پـاداش داده بود، برگردانده و پس بگیرند.

۴. بی‌ارزش بودن بُعد مادّی فَدَک برای اهل بیت علیهم السلام

«فَدَک» وسیله مطالبه خلافت بود و الآن زمان طرح آن دعوا گذشته و فقط بُعد مادّی فَدَک باقی مانده بود، که آن هم برای حضرت علی علیه‌السـلام ارزشـی نـداشت. پس فَدَک باید به همان حال باقی می‌ماند، تا دلیلی واضح و شاهدی صادق، بر ظلم ابابکر و عمر نسبت فـاطمه علیهـا السـلام باشـد، به همین خاطر ائمه معصومین علیهم السـلام نیز با تأسی به جـدّ بزرگوارشان، حضـرت علی علیه السلام، در بازگشت فَدَک تلاشی ننمودند.

گرفتن نامه رد «فَدَک» از ابابکر و جسارتهای بی‌شرمانه عمر

اختصاص: عبداللَّه بن سـنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که ... حضرت علی علیه‌السلام (بعد از احتجاجات گذشته) به حضـرت فـاطمه علیهـا السـلام فرمودنـد: در زمـانی که ابوبکر تنهـا باشـد (عمر در کنار او نباشـد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا می‌کنی که جای پدرم نشسته‌ای و جانشـین پدرم هستی، حال اگر «فَدَک» از آن تو بود و من از تو تقاضا می‌کردم که «فَدَک» را به من ببخشـی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی. حضـرت فاطمه علیها السلام به دستور حضرت علی علیه‌السلام عمل نمودند، و ابوبکر تصدیق نمود، و نوشت که باید «فَدَک» به حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام برگردد. حضـرت زهرا علیها السـلام در حالی از مسـجد خارج شدند که آن نوشته در دستشان بود. عمر در راه حضرت را دید و گفت: ای دختر محمّد این کتابت چیست؟ حضرت زهرا علیها السـلام جواب دادنـد: نامه‌ای است که ابوبکر در رد «فَدَک» برای من نوشـته است، عمر نامه را طلب کرد، حضـرت زهرا علیها السـلام از دادن نامه امتناع نمودند. فَرَفَسَها بِرِجْلِهِ وَ کانَتْ حامِلَةٌ بِابْنٍ اِسْمُهُ الْمُحْسِنْ فَأسْقَطَتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِها ثُمَّ لَطَمَها فَکَأَنِّی اَنْظُرُ إلی قُرْطٍ فِی اُذُنِها حِینَ نُفِقَتْ ثُمَّ أَخَذَ الْکِتابَ فَخَرِقَه ... عمر با لگد به حضـرت زهرا علیها السـلام جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن باردار بود و محسن را سقط کرد، آنگاه با سیلی به صورت حضرت فاطمه علیها السلام زد گویا من (امام صادق) می‌بینم که در اثر آن سـیلی، گوشواره در گوش مـادرم شکسـته است، پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد. پس از هفتاد و پنـج روز بیماری، بر اثر آن ضـربت به شـهادت رسـید. و در هنگام احتضار به حضـرت علی علیه‌السـلام وصـیت نمود که: یا علی تو را به حق رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قسم می‌دهم که ابوبکر و عمر در تشییع جنازه من حاضر نشوند و بر بدن من نماز نخوانند. به

این علت حضرت علی علیه‌السلام بدن فاطمه علیها السلام را شبانه دفن نمود و صبح، هنگامی که ابوبکر و عمر فهمیدند، اعتراض کردند، ولی حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: این سفارش خود فاطمه علیها السلام بود. عمر گفت: به خدا قسم نبش قبر می‌کنم تا بر آن نماز بخوانم حضرت علی علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم تا من زنده‌ام و ذوالفقار در دستانم می‌باشد تو چنین کاری را نمی‌توانی انجام بدهی و تو بر این مطلب آگاهی!. آنگاه ابوبکر گفت: برگردیم او به فاطمه علیها السلام سزاوارتر از ماست و مردم نیز برگشتند. (۲۰۵) البته این مضمون در روایات مختلف و در کتب شیعه و سنی ذکر شده است. و ما به ذکر بعضی از منابع اکتفا می‌کنیم: بحارالأنوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۹۲، جلد ۲۹ در صفحات ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۹۲ عوالم العلوم فاطمه الزهراء، جلد ۲ در صفحات ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱ و ۷۵۲، الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۵ احتجاج، جلد ۱، صفحه ۹۲ کامل بهائی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹ اختصاص، صفحه ۱۸۵ فَدَک و العوالی، ۲۷۹ تا ۲۸۲. اما کتب اهل سنّت: سبط بن الجوزی در کتاب سیره حلبیّه (۲۰۶) چنین آورده است: ... ثُمَّ اَخَذَ عُمَرُ الْکِتابَ فَشَقَّهُ. عمر نامه را گرفت و پاره کرد. و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین ذکر شده است.... فَدَفَعَ بِیدِهِ صَدْرَها وَ أَخَذَ الصَّحِیفَهَ فَخَرَقَها بَعْدَ أنْ تَفِلَ فِیها فَمَحاها وَ إِنَّها دَعَتْ عَلَیهِ فَقالَتْ: بَقَرَ اللَّه بَطْنَکَ کَما بَقَرْتَ صَحِیفَتِی. (۲۰۷) عمر با دست خود به سینه حضرت زهرا علیها السلام کوبید و نامه را گرفت و بعد از آنکه با آب دهن نوشته آن را محو کرد، آن را پاره نمود، در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام در حق او نفرین کرده و فرمودند: خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی. حضرت زهرا در حالی که بر غاصبین «فَدَک» غضبناک بود، از دنیا رفت صحیح مسلم با ذکر سند از عایشه روایت می‌کند که گفت: فاطمه علیها السلام کسی را نزد ابی‌بکر فرستاد، و از وی درخواست ارث خود از آنچه خداوند به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اختصاص داده بود، نمود ... پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه علیها السلام خودداری کرد. فَوَجَدَتْ فاطِمَهُ عَلی أَبِی بَکْرٍ فِی ذلِک فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّی تُوُفِّیَتْ وَ عاشَتْ بَعْدَ النَّبِی سِتَّهَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوُفِّیتْ دَفَنَها زَوْجُها عَلیٌ لَیلاً وَ لَمْ یؤْذِنْ بِها أَبابَکرٍ وَ صَلَّی عَلَیها وَ کانَ لِعَلیٍّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ (۲۰۸) حَیاهَ فاطِمَهَ فَلَمَّا تُوُفِّیتْ إسْتَنْکَرَ عَلِیٌّ وُجُوهَ النّاس. (۲۰۹) به همین جهت فاطمه سخت از ابابکر ناراحت شده بر او غضب کرد و او را ترک نمود و با وی هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت و حال آنکه، شش ماه بعد از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم زنده بود و زمانی که از دنیا رفت، حضرت علی علیه‌السلام بر او نماز خواند، او را شبانه دفن نمود، و اجازه نداد ابوبکر در مراسم او حاضر شود، و بر او نماز بخواند. و در زمان حیات حضرت فاطمه علیها السلام، حضرت علی علیه‌السلام احترام خاصی در بین مردم داشت و چون فاطمه علیها السلام به شهادت رسید، حضرت علی علیه‌السلام از ملاقات با مردم خودداری می‌کرد. لازم به ذکر است که در حاشیه این روایت در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم «وَجَدَتْ»، به معنی «غَضَبَتْ» (غضبناک شد) ترجمه شده است. صحیح بخاری، با ذکر سند از عایشه نقل می‌کند که: فاطمه و عباس نزد ابابکر آمده و از او در خواست ارث خود از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را نمودند و این دو نفر سرزمین فَدَک و سهم خود از خَیبَر را طلب کردند. ابابکر گفت: من از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیدم که فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم و آنچه از اموال ما باقی بماند، صدقه است .... فَهَجَرَتْهُ فاطِمَهُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّی ماتَتْ. (۲۱۰) پس به همین علت فاطمه علیها السلام از ابی بکر کناره گیری کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت. ابن کثیر در «البدایه و النهایه» همین روایت را از صحیح بخاری نقل کرده، و در ادامه آن چنین می‌گوید: احمد حنبل نیز این حدیث را همین طور نقل کرده است. سپس احمد روایتی را با ذکر سند از عروه از عایشه نقل می‌کند که: بعد از آنکه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام از ابوبکر خواست که میراثش را از آنچه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند، لکن ابوبکر در جواب گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده است: ما ارثی از خود باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی بماند، صدقه است. فَغَضِبَتْ فاطِمَهُ وَ هَجِرَتْ أبابَکر فَلَمْ تَزَلْ مُهاجَرَتهُ حَتّی تُوفِّیتْ. (۲۱۱) پس حضرت فاطمه غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد و برای همیشه از او دوری گزید، تا از دنیا رحلت گزید. عمر رضا کحاله از علمای اهل سنّت در کتاب اعلام النساء چنین

می‌نویسد ...: ثُمَّ قالَ عُمَر لِأَبِی بَکر اِنْطَلِقْ بِنا إلی فاطِمَهَ فَإِنّا قَدْ أَغْضَبْناها. سپس عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به سراغ فاطمه علیها السلام برویم، چرا که ما او را غضبناک کردیم. پس به اتفاق یکدیگر به خانه فاطمه علیها السلام رفتند، و از وی اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه علیها السلام به آن دو اجازه ورود نداد، آنگاه به علی علیه‌السلام مراجعه نموده و با وی صحبت کردند، و حضرت آن دو را نزد فاطمه علیها السلام بردند. فَلَمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها إلی الْحائِطِ فَسَلَّما عَلَیها فَلَمْ تَرِدْ علیهما السلام... وقتی آن دو نزد فاطمه علیها السلام نشستند، حضرت روی خویش را از آنان به طرف دیوار بر گرداند، سپس عمر و ابوبکر به ایشان سلام کردند، ولی حضرت جواب سلام آن دو را ندادند. ابوبکر صحبت را آغاز کرد، و سخن را به آنجا رساند که: من از پدرت شنیدم که فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است، فاطمه علیها السلام گفت: آیا اگر حدیثی از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برای شما بخوانم آن را می‌شناسید و به آن عمل می‌کنید؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری. فَقالَتْ: نَشَدْتُکُما اللَّهَ، أَلَمْ تَسْمَعا رَسُولَ اللَّه یقُولُ: رِضا فاطِمَهَ مِنْ رِضای وَ سَخَطُ فاطِمَهَ مِنْ سَخَطِی، فَمَنْ أَحَبَّ فاطِمَهَ ابْنَتِی فَقَدْ أَحَبَّنِی وَ مَنْ أَرْضی فاطِمَهَ فَقَدْ أَرْضَانِی، وَ مَنْ أَسْخَطَ فاطِمَهَ فَقَدْ أَسْخَطَنِی. قالا: نَعَمْ سَمِعْناهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. قالَتْ: فَإِنِّی أُشْهِدُ اللَّه وَ مَلائِکَتَهُ إِنَّکُما أَسْخَطْتُمانِی وَ ما أَرْضَیتُمانِی وَ لَئِنْ لَقِیتُ النَّبی لَأَشْکُوَنَّکُما إِلَیهِ. فَقالَ ابوبکر: أَنَا عائِذٌ باللَّه تَعالی مِنْ سَخَطِهِ وَ سَخَطِکِ یا فاطِمَهُ، ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُوبَکرٍ یَبْکی، حَتّی کادَتْ نَفْسُهُ اَنْ تَزْهَقَ. وَ هِی تَقُولُ: وَاللَّه لَا أَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَیکَ فِی کُلِّ صَلاهٍ أُصَلِّیها. (۲۱۲) فاطمه علیها السلام فرمود: شما را بخدا قسم، آیا این حدیث را از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشنیده‌اید که می‌فرمود: رضایت فاطمه علیها السلام رضایت من است و سخط و غضب فاطمه علیها السلام از سخط و غضب من است. هر که دخترم فاطمه علیها السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که فاطمه علیها السلام را خشنود کند مرا راضی و خشنود نموده است و هر که فاطمه علیها السلام را به خشم آورد، همانا مرا به خشم آورده است؟ آن دو گفتند: بله ما از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم این سخن را شنیده‌ایم. در این موقع حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: همانا خدا و ملائکه او را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب در آوردید و رضای خاطر مرا به جای نیاوردید، و زمانی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را ملاقات کنم، از شما دونفر نزد او شکایت خواهم نمود. ابوبکر گفت: من پناه می‌برم به خدا از سخط و غضب خدا و سخط و غضب تو ای فاطمه، سپس شروع به گریه نمود به گونه‌ای که نزدیک بود جان از بدنش خارج شود. و در این حال حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا قسم در هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم. ابن قتیبه دینوری در کتاب «الإمامهٔ و السیاسهٔ» می‌نویسد: پس از چندی که گذشت عمر به ابابکر گفت: بیا تا نزد فاطمه علیها السلام برویم چرا که ما او را به غضب در آورده‌ایم. پس به اتفاق یکدیگر نزد فاطمه علیها السلام رفته و از او اجازه ورود خواستند، لکن حضرت به آنها اجازه ندادند، ناچار نزد علی علیه‌السلام آمده و با او سخن گفتند. تا آن که علی علیه‌السلام آنها را به خدمت فاطمه علیها السلام بردند. پس همین که آن دو نزد حضرت نشستند، حضرت صورت خود را به طرف دیوار برگرداند. در این هنگام آن دو به ایشان سلام کردند ولی حضرت زهرا علیها السلام جواب سلامشان را ندادند. آنگاه ابوبکر شروع به سخن کرد و گفت: ای حبیبه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آیا ما در مورد ارث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و همچنین در مورد شوهرت تو را به غضب در آورده‌ایم؟ فاطمه علیها السلام فرمود: تو را چه می‌شود که اهل و خانواده‌ات از تو ارث ببرند، ولی ما از محمّد ارث نبریم؟ سپس فرمود: آیا اگر حدیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را به یاد شما بیاورم می‌پذیرید و به آن اعتقاد پیدا می‌کنید؟ عمر و ابابکر گفتند: آری. آنگاه حضرت زهرا علیها السلام فرمود: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشنیدید که می‌فرمود: رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است، پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر کس وی را به غضب و خشم آورد همانا مرا به غضب در آورده است؟ عمر و ابابکر گفتند: آری. از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌ایم. سپس فاطمه علیها السلام فرمود: همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب در آوردید و مرا راضی نکردید، و هرگاه پیامبر

صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود!!. در این هنگام ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که فاطمه علیها السلام می‌فرمود: بخدا قسم تو را در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم نمود (۲۱۳). در کتاب «انوار النعمانیّه» چنین آمده است: زمانی که این دو وارد شدند و فاطمه علیها السلام را دیدند سلام کردند، ولی حضرت زهرا علیها السلام جواب سلام آنها را نداد، و صورت خود را از آنها برگرداند، آن دو جلوی صورت حضرت نشستند تا چند مرتبه این کار تکرار شد، و حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه‌السلام فرمودند: یا عَلِیُّ جَافِ الثَّوْبَ عَلَیَّ وَ قالَتْ لِنِسْوَةٍ حَوْلَها: حَوِّلْنَ وَجْهِی فَلَمَّا حَوَّلْنَ وَجْهَهَا حَوَّلا ـ وُجُوهَهُما اِلَیها. (۲۱۴) یا علی! پارچه را بر رویم بینداز و به زنهای اطراف بسترش فرمود: صورت مرا از این دو برگردانید (شاید بر اثر شدت بیماری، حضرت قادر بر انجام کاری نبودند، و از اطرافیان کمک می گرفتند) چون زنها چنین کردند، عمر و ابابکر (با کمال بی‌شرمی) دوباره روبروی حضرت نشستند. علاّمه مجلسی رحمه الله بعد از نقل روایات شیعه و سنّی در این زمینه، می‌فرماید: هرگز شک نکنید در اینکه: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر اینها غضبناک بود، امامت آنها را قبول نداشت، از آنها اطاعت نکرد، و بر این حال باقی بود تا به کرامت و رضوان خدا رسید. (۲۱۵) حال با توجه به مطالب گذشته در این کلام رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در باره غضب و رضایت حضرت فاطمه علیها السلام دقت فرمایید که حضرت فرمودند: اِنَّ اللَّهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِ فاطِمَـةَ وَ یَرْضـی لِرِضاها (۲۱۶) بدرستی که خداوند با غضب حضرت فاطمه علیها السلام غضبناک و با رضایت و خشنودی آن حضرت راضی و خشنود می گردد.

جزای غاصبین «فَدَک» به دست امام زمان عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف

قالَ الْباقِرُ علیه‌السلام ثُمَّ یسِیرُ (الْقائِمُ) إلی مَدِینَةٍ ... ثُمَّ یُخْرِجُ الْأَزْرَقَ وَ زَرِیقَ لَعَنَهُما اللَّه غَضَّیْنِ طَرِیَّیْنِ یُکَلِّمَهُما فَیُجِیبانَهُ فَیْرتابُ عِنْدَ ذلِکَ الْمُبْطِلُونَ ... ثُمَّ یُحْرِقُهُما بِالْحَطَبِ الَّذِی جَمَعاهُ لِیحْرِقا بِهِ عَلِیاً وَ فاطِمَه وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ وَ ذلِکَ الْحَطَبُ عِنْدَنا نَتَوارَثُهُ ... امام باقر علیه‌السلام فرمودند: سپس قائم آل محمّد عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف به سوی مدینه سیر می کند ... و در آنجا ازرق و زریق را که لعنت خداوند بر آنها باد با بدنی‌تر و تازه از قبر خارج می کند، تا آنها صحبت کرده و آنها جواب بدهند. پس افرادی که عقیده باطل دارند، با دیدن بدن تر و تازه آن دو نفر به امام زمان شک می کنند. آنگاه امام زمان عجل اللّٰه فرجه آن دو نفر را به آتش می کشند، البته با همان هیزم‌هایی که آنها جمع کرده بودند تا با آن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آتش بزنند و آن هیزم‌ها اکنون در دست ما اهل بیت است تا به دست امام زمان برسد. بحارالأنوار عن ابی عبداللّٰه علیه السلام: اذا قَدِمَ الْقائِمُ الْمَدِینَةَ ... ثُمَّ یُخْرِجُهُما غَضَّیْنِ رَطْبَینِ فَیلْعَنُهُما وَ یَتَبَرَّءُ مِنْهُما وَ یُصْلِبُهُما ثُمَّ یُنْزِلُهُما وَ یُحْرِقُهُما ثُمَّ یُذْرِیهُما فِی الرِّیحِ. (۲۱۷) امام صادق علیه‌السلام فرمودند: زمانی که قائم آل محمّد عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف قدم به مدینه گذارد آن دو نفر را از قبر خارج می کند، در حالی که بدن آنها تر و تازه می‌باشد. پس بر آنها لعنت کرده و از آنها بیزاری می‌جوید، و سپس آنها را به دار می‌زند، و بدن آنها را به آتش کشیده و خاکستر آن را به دریا می‌ریزد.

فصل چهارم باغهای هفتگانه (عوالی)

مالکیّت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر باغهای هفتگانه (عوالی أو الحوائط السّبعه)

مُخَیریق یکی از علماء یهود بود که در مدینه اسکان داشت و او علم تورات می‌دانست. و در تورات به ظهور پیامبر آخرالزمان صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و اسم و صفات و علامات او آشنا شده بود. در همان سال أوّل هجرت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به مدینه، این عالم یهودی ایمان آورد. او ملازم رسول اللّٰه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در سفر و حضر گردید تا جایی که از

اصحاب رسول اللّه صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شمرده شد. و در سال سوّم هجرت زمانی که شنید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عازم احد می‌باشد، تصمیم بر یاری پیامبر صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گرفت و ابتداء به سوی قوم خود رفت و به آنها گفت: ای یهودیان چرا محمّد را یاری نمی‌کنید، در حالی که به خدا قسم شما می‌دانید که او پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است و یاری او بر شما واجب می‌باشد، ولی یهودیان در جواب گفتند: امروز شنبه است. پس اسلحه خود را برداشت تا با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به اُحد برود و قبل از خروج خود چنین وصیت کرد: انْ اُصِبْتُ فَاَموالی اِلی مُحَمّدٍ، یَضَعُها حَیثُ یَشَاءُ. (۲۱۸) اگر من کشته شدم پس اموالم از آن محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشد تا هر کجا خواست مصرف کند. او در جنگ احد جنگ سختی کرد، تا اینکه جراحات زیادی بر بدنش وارد شد و از اسب به زمین افتاد و شهید شد. قالَ السَّمْهُودِی: فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ قالَ: اَمْوالِی اِلی مُحَمّدٍ یَضَعُها حَیثُ یَشاءُ ... وَ جَعَلَ ما لَهُ وَ سَبْعَ حَوائِطَ لِرَسُولِ اللّه صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم. سمهودی می گوید: چون لحظه شهادت او رسید گفت: اموال من از آن محمّد صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشد به هرگونه می‌خواهد در آن تصرّف کند ... و مال خود که هفت باغ بود برای رسول اللّه قرار داد. و علاّمه مجلسی رحمه الله نیز می‌نویسد: مخیریق یکی از علماء بنی نظیر بود که اسلام آورد و در کنار رسول اللّه صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم جنگید و اموالش را که هفت باغ بود، برای رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وصیت کرد. (۲۱۹) این هفت باغ در مدینه منوره در منطقه عوالی در محلّه بنی النظیر به صورت متفرق قرار داد و از تاریخ معلوم می‌شود که تا مسجد النبی فاصله زیادی نداشته است. امروزه منطقه عوالی از مشهورترین و مهم ترین مناطق و مراکز مدینه به شمار می‌آید.

اسامی این هفت باغ در کتب تاریخی:

۱. العَوَاف (الاَعْوَاف) ۲. الدّلال (الکَلا) ۳. البُرقه ۴. المِیثَبْ (المبیت، المُثِیب) ۵. الحَسْنی (الحُسنی) ۶. الصافیه ۷. مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْراهِیم. امّ ابراهیم همان «ماریه قبطیه» است که پادشاه اسکندریه آن را به پیامبر صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هدیه داد و چون عایشه به خاطر حسادت از او نزد پیامبر صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شکایت می‌کرد، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم او را به این باغ آوردند، تا در آنجا زندگی کند و خود حضرت به این باغ رفت و آمد داشتند تا اینکه ابراهیم، فرزند رسول اللّه صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ماریه در این باغ بدنیا آمد. به همین علت اسم این باغ را «مشربه امّ ابراهیم» گزاشتند. الآن در این باغ مسجدی به نام «مسجد مشربه امّ ابراهیم» وجود دارد که به گفته شیخ کلینی و شیخ حرّ عاملی، اینجا مسکن و مصلای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است. (۲۲۰) در مشربه امّ ابراهیم، قبوری از اهل عوالی موجود است که در بین آنها قبر دو بانوی بزرگوار اسلام یعنی: قبر حمیده، مادر موسی بن جعفر علیه‌السلام و قبر نجمه خاتون، مادر حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام قرار دارد. (۲۲۱)

غصب عوالی و مطالبه حضرت زهرا علیها السلام

اخباری صحیح در کتب شیعه و سنّی به این مسأله دلالت می‌کند که، پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک و عوالی» را در یک زمان به دخترشان حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند. (۲۲۲) در منازعه بین حضرت فاطمه علیها السلام و دستگاه حکومتی ابوبکر، علاوه بر «فَدَک»، عوالی نیز مورد بحث بوده و ابابکر طبق حدیث ساختگی «لا نُوَرِّثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ» اموال پیامبر صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را صدقه می‌دانسته و آن را در اختیار خود قرار داد. در صحیح مسلم و صحیح بخاری و بعضی دیگر از کُتب اهل سنّت از قول عایشه این چنین روایت شده است که: اِنَّ فاطِمَةَ اَرْسَلَتْ اِلی ابی بَکرٍ تَسْأَلُهُ مِیراثَها مِنَ النَّبِی فِی ما اَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِی الَّتِی بِالْمَدِینَةِ، وَ فَدَک، وَ ما بَقِیَ مِنْ خُمْسِ خَیْبَر. فَقَالَ اَبُوبَکر: اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ. اِنَّما

یَأْکُلُ آلُ مُحَمّدٍ مِنْ هَذا الْمالِ، وَ اِنّی و اللّهِ لا أُغَیِّرُ شَیئاً مِنْ صَدَقَهِٔ رَسُولِ اللّه عَنْ حالِها الَّتی کانَتَ عَلَیْها فِی عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ وَ لَاَعْمَلَنَّ فِیها بِما عَمِلَ به رَسُولُ اللّهِ فَاَبی اَبُوبَکر اَنْ یَدْفَعَ اِلی فاطِمَهَٔ شِیئاً. فَوَجِدَتْ فاطِمَهُٔ عَلی اَبی بَکرٍ فِی ذَلک، فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّی تُوُفِّیتْ وَ عاشَتْ بَعْدَ النَّبی سِتَهَٔ اَشْهُرٍ فَلَمّا تُوُفِیَتْ دَفَنَها زَوْجُها عَلِیٌ لَیلاً وَ لَمْ یؤْذَنْ بِها اَبابَکر وَ صَلّی عَلَیْها عَلِیٌ. (۲۲۳) حضرت فاطمه کسی را پیش ابابکر فرستاد تا میراث او را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در اموالی که خداوند (طبق آیه فَیْء) بر رسولش برگردانده بود، مطالبه کند. که آن اموال شامل صدقات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در مدینه (که منظور همین عوالی می‌باشد)، فَدَک و باقیمانده از خمس خَیْبَر بود. ابابکر در جواب گفت: رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم و اموال ما صدقه است و فقط آل محمّد از این اموال به اندازه خوردن می‌توانند استفاده کنند، و به خدا قسم من سنّت رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در زمان حیاتش را نسبت به این اموال تغییر نمی‌دهم. ابابکر چیزی از اموال رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را در اختیار فاطمه علیها السلام قرار نداد و حضرت زهرا علیها السلام بر ابابکر غضبناک شدند و از او دوری گزیدند، و تا مرگ با او صحبت نکردند، در حالی که فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شش ماه زندگی کرد، و زمانی که از دنیا رحلت نمود، حضرت علی علیه‌السلام شبانه بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کرد، و ابابکر را خبر ننمود. ابابصیر از امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت می کند: که حضرت فرمودند: می‌خواهی از وصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برایت بگویم؟ گفتم: بله. فَاَخْرَجَ حُقّاً او سَفْطاً، (۲۲۴) فاخرجَ مِنْهُ کِتاباً فَقَرأه: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم هَذا ما اَوْصَتْ بِهِ فاطِمَهُٔ بِنْتُ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، اَوْصَتْ بِحَوائِطَهَا السَّبْعَهِٔ: بِالْعَوَاف وَ الدّلالِ وَ الْبُرقَهِٔ وَ الْمَبیتِ (اَلْمُثِیب) وَ الْحُسْنی (الْحَسنی) وَ الصّافِیَهِٔ وَ مالِ اُمِّ اِبراهِیمَ اِلی عَلِی بْنِ اَبیطالِب علیه السلام، فَإِنْ مَضی عَلِیّ فَإلَیَ الْحَسَنِ، فَإِنْ مَضَی الْحَسَنُ فَإلِی الْحُسَینِ، فإِنْ مضی الْحُسَینُ فَإلی الاَکْبَرِ مِنْ وُلْدِی. تُشْهِدُ اللّهَ عَلی ذَلِک وَ الْمِقْدادَ بْن الْاَسْوَد، و الزُّبَیْرَ بْن العَوّام وَ کَتَبَ عَلِیّ بْن اَبیطالِبْ علیه السلام. (۲۲۵) امام محمّد باقر علیه‌السلام نوشته‌ای را از یک صندوقچه‌ای خارج کرده و چنین قرائت نمودند: به نام خداوند بخشنده، مهربان، این وصیت نامه حضرت فاطمه دختر محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است که وصیت کرد به حوائط سبعه (باغهای هفتگانه): عَوَاف، دَلَال، بُرْقَه، مَبِیت (مِیثَب) حُسنی (حَسنَی) صَافِیَهٔ و مال «ام ابراهیم» (مشربه ام ابراهیم)، برای علی بن ابیطالب علیه‌السلام و بعد از او برای حسن و بعد از او برای حسین و بعد از او برای بزرگترین فرزندانم. و حضرت زهرا علیها السلام بر این وصیت خداوند و مقداد و زبیر را شاهد گرفتند و حضرت علی علیه‌السلام این وصیت را نوشت. زید بن علی نیز وصیت نامه‌ای از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به همین مضمون از امام حسن مجتبی علیه‌السلام روایت کرده است. (۲۲۶)

فصل پنجم خطبه فَدَکیّه

خطبه فَدَکیّه در کتب علماء

اشاره

خطبه فَدَک را راویان بزرگ شیعه و سنّی روایت کرده، و کتابهای خویش را به نقل آن آراسته‌اند، که نام برخی از آنان بدین شرح است:

از علماء اهل سنّت

۱. «ابن طَیْفُور» دانشمند عصر مأمون، متولد سال ۲۰۴ هجری قمری، در کتاب بلاغات النساء، صفحه ۱۲. ۲. «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۲، ذیل نامه حضرت علی علیه‌السلام به عثمان بن حنیف. ۳. «ابن منظور» ادیب و لغت

شناس مشـهور، در کتاب لسان العرب، ذیل ماده (لُمَّ). ۴. «ابن اثیر» لغت شـناس معروف و پیشوای علم و ادب، در النّهـایه، ذیل مادّه لُمَّه: گروهی از زنـان. ۵. «علی بن حسـین مسـعودی» مورخ و تاریـخ نویس امین، در کتاب مروج الـذهب، جلـد ۲، صفحه ۳۱۱. ۶. «استاد توفیق ابو علم» در کتاب اهل بیت، صفحه ۱۵۷. ۷. علاّمه محقّق، «عمر رضا کحاله» در اعلام النساء، جلد ۴، صفحه ۱۱۶.

از علماء شیعه

۱. «علامه اِرْبِلی» در کَشْف الغُمَّه، جلـد ۱، صفحه ۴۷۹. ۲. «احمد طبرسـی» در کتاب احتجاج طبرسی جلد ۱، صفحه ۱۳۱. ۳. «شیخ صدوق» در علل الشـرایع. ۴. «سـید بن طاوس» در الطرائف. ۵. «علامه مجلسـی» در بحارالانوار (جلد ۸، صفحه ۱۰۸، چاپ کمپانی) جلد ۲۹ صفحه ۲۱۵، در ضـمن نقل خطبه می گوید: این خطبه، از جمله خطبه‌های مشـهوری است که شیعه و سنّی با سندهای متعدد آن را نقـل کرده‌انـد، و من از آن جهت تمام اسـناد آن را اینجا آوردم که دلیلی بر تعـدد اسـناد و راویان آن باشـد. و در ادامه بحث می‌فرماید: شیخ صدوق بخشی از خطبه را در علل الشرایع، و سیّد بن طاووس در کتاب الطرائف، موارد شکایت و احتجاج این خطبه را نقـل کرده است. ۶. «سـید مرتضـی» در کتاب تلخیص الشافی، جلد ۳، صفحه ۱۴۰، بعـد از نقل خطبه می گویـد: این خطبه بدین گونه از طرق مختلف و وجوه فراوان روایت شـده است. ۷. «علامه سیّد شرف الدّین» در کتاب النّص و الإجتهاد، صفحه‌های: ۱۰۶ و ۱۰۷ می‌نویسد ...: شما می‌توانید مدارک این خطبه را در کتاب احتجاج طبرسی و بحارالانوار علاّمه مجلسی ببینید، و از نویسندگان و بزرگان اهل سنّت نیز افرادی مانند: ابوبکر محمّد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «سـقیفه و فَدَک» با اسناد آن را نقل کرده است، که برخی به حضرت زینب (دختر حضرت علی و فاطمه) و بعضی به امام ابوجعفر (حضرت امام محمّد باقر) و برخی دیگر به عبداللَّه بن حسن بن حسن (نـوه امـام حسن مجتـبی علیهم السـلام می‌رسـد که همگی اسـناد خـود را مرفوعاً به حضـرت زهرا علیهـا السـلام می‌رسانند. ۸. «علامه بحرانی» در کتاب عوالم العلوم فاطمـهٔ الزهراء جلـد دوّم. البته لازم به ذکر است که صاحب مسـتدرکات عوالم العلوم حضـرت آیهٔ اللَّه العظمی حاج سیّد محمّد باقر ابطحی (سلمه اللَّه تعالی) در ذیل این خطبه به شرح و توضیح بعضی از مطالب آن پرداخته‌اند.

مدارک خطبه فَدَکیّه

حال به ذکر سـند از دو عالم بزرگ عامه و خاصه یعنی ابن ابی الحدید معتزلی و سـید مرتضـی از علماء بزرگ تشیع توجه فرمایید. ابن ابی الحدیـد از ابوبکر جوهری (۲۲۷) (که او را عـالم، محـدث ماهر در ادبیات، پرهیزکار و مورد وثوق می‌دانـد) به چهار طریق این خطبه را روایت کرده است. (۲۲۸) ۱. جوهری از محمّـد بن زکریا از جعفر بن محمّد ابن عماره از پدرش از حسن بن صالح بن حق از دو تن از اهـل بیت بنی هـاشم از زینب دختر امیرالمؤمنین از صـدیقه طـاهره علیهم السـلام. ۲. جوهری از جعفر بن محمّـد بن عمار. از پدرش جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین علیهم السلام (امام صادق علیه السلام). ۳. جوهری از عثمان بن عمران فجیعی از نائـل بن نجیع از عمر بن شـمر از جابر جعفی از ابی جعفر محمّـد بن علی (امام باقر) علیه السـلام. ۴. جوهری از احمـد بن محمّد بن یزید از عبداللَّه بن حسن المعروف بعبداللَّه محض ابن فاطمه بنت الحسین و ابن الحسن المثنی. اما سید مرتضی در کتاب نفیس شافی (۲۲۹) این خطبه را به دو طریق نقـل فرموده است: ۱. ابوعبداللَّه محمّد بن عمران مرزبانی (نقل شده که از مشایخ شـیخ مفید بود.) از محمّـد بن احـد کاتب از احمـد بن عبیداللَّه نحوی از زنادی از شـرقی بن قطامی از محمّد بن اسـحاق از صالح بن کیسان از عروهٔ بن زبیر از عـایشه. ۲. به تحویل سـند (۲۳۰) مرزبـانی از احمـد بن محمّـد مکی از محمّـد بن قـاسم یمانی از ابن عایشه (ابوعبـدالرحمن عبیداللَّه بن محمّد بن حسین تیمی).

متن خطبه فَدَکیّه (احتجاج حضرت زهرا علیها السلام در مقابل مردم پس از غصب فَدَک) (۲۳۱)

[حرکت حضرت فاطمه علیها السلام به مسجد برای ایراد خطبه]

عبداللّه بن حسن علیه‌السلام به اِسنادش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است: هنگامی که ابوبکر قطعاً تصمیم گرفت فَدَک را از حضرت زهرا علیها السلام باز ستاند، و مانع تصرّف ایشان در آن سرزمین شود، این خبر به آن حضرت رسید، مقنعه‌اش را بر سر انداخته خود را در چادر پیچید و به همراه گروهی از کنیزان و زنان خویشاوند خود، در حالی که دنباله‌های لباسش برزمین کشیده می‌شد و راه رفتن و حرکاتش چیزی از راه رفتن و حرکات رسول خدا کم نمی‌آورد و کاملاً شبیه آن حضرت بود، از خانه بیرون آمده تا اینکه (به مسجد) وارد شد. اطراف ابوبکر را عدّه‌ای از مهاجر و انصار گرفته بودند. پرده‌ای برای حضرت آویختند و حضرت در پشت پرده نشست. پس از آن ناله‌ی جانگدازی از دل برون آورد که مردم از شنیدن آن گریان شدند و اضطراب و خروش در جمعیّت پدید آمد. سپس لحظه‌ای مکث کرده تا همهمه و هیجان جمعیّت فرونشست و سرو صداها خاموش شد و شدّت آن کاهش یافت، سخن را با حمد و سپاس الهی و درود بر پیامبر آغاز کرد. گریه مردم بار دیگر شروع شد. پس از سکوت و آرامش آنان، به سخنان خود ادامه داده چنین فرمود:

۱. حمد و شکر خداوند

اَلحمدُ لِلّه عَلی ما اَنعَمَ، وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ، والثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِن عُمُوم نِعَم ابتَدَأها، وَ سُبُوغ آلاءٍ اَسْداها وَ تَمام مِنَنٍ والاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها، وَ نای عَنِ الجَزاء اَمَدُها وَ تَفاوَتَ عَنِ الاِدْراکِ اَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالشُّکْرِ لِاتّصالِها وَ اسْتَحْمَدَ اِلَی الخَلائِقِ بِاِجْزالِها وَ ثَنّی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها. سپاس خداوند را بر آنچه نعمت داده، و شکر بر آنچه که (به جهت روشنی و بینایی) در دل افکنده، و ستایش به آنچه که از پیش فرستاده است، از نعمتهای همگانی که پیشاپیش (قبل از درخواست و استحقاق بنده) آغاز کرده و ریزش نعمتهایی که به فراوانی فرستاده و هرگونه نعمتی که ارزانی داشته است، تعداد آنها از شمار فزون، و از پاداش و مزد به دور، و نهایتش از دسترسی بیرون است. مردم را برای فزونی بخشیدن نعمت و اتّصال و تداوم آن به شکرگزاری فراخواند و از ایشان خواست که به ستایش و حمد حضرتش بپردازند تا نعمتها را بر ایشان بیش از پیش مقدّر فرماید و دوباره ایشان را به همانند آنها فرا خواند.

۲. شهادت به وحدانیّت خداوند

وَ اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شریکَ لَهُ، کَلِمَةٌ جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ اَنارَ فِی الْفِکْرِ مَعْقُولَها، اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلسُنِ صِفَتُهُ وَ مِنَ الْاَوهام کَیْفِیَّتُهُ، اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِن شَیْءٍ کانَ قَبْلَها وَ اَنْشَأها بِلَا احْتِذاءِ اَمثِلَةٍ امْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ، و ذَرَأهَا بِمَشیَّتِهِ مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ إلی تَکْوِینِها وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فی تَصْویرِها الّا تَثْبِیتاً لِحِکْمَتِهِ وَ تَنْبِیهاً عَلی طاعَتِهِ وَ اِظْهَاراً لِقُدرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ، وَ اِعزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیادَةً لِعِبادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَةً مِنهُ اِلی جَنَّتِهِ. و گواهی می‌دهم که جز اللّه خدایی نیست و یکتایی است که شریکی برای او وجود ندارد، لا اله الا اللّه کلمه‌ای است که تأویلش را اخلاص قرار داده و (۲۳۲) پیوندش را در دلها نهاده و در فکر برای تعقّل آن روشنایی ایجاد کرده است، خداوندی که دیدارش برای دیدگان، و توصیفش برای زبانها، و درک چگونگی اش برای وَهْمها ناشدنی است. اشیاء را نه از چیزی که قبل از آن باشد، (و از نیستی) پدیدار ساخت و بدون استفاده از مثال و الگو اشیاء را آفرید و به قدرت خویش خلق کرد، و به خواست خود پدید آورد بدون اینکه به آفرینش آنها نیازی داشته باشد و یا در شکل بخشیدن به آنها فایده‌ای برایش باشد، جز اینکه حکمتش را

پایدار و بر طاعت و قدرتش دیگران را آگاه و برای آفریدگانش موجب تعبّد و بندگی و برای دعوتش موجب سرافرازی باشد. پس از آن، بر طاعت و گوش فرا دادن آنان ثواب را مترتّب و بر نافرمانی شان عقاب و کیفر را نهاده تا بندگانش را از خشم خود باز دارد و به سوی بهشت فراخواند.

۳. شهادت به رسالت حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

وَ اَشهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِختارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ اَن اجْتَبَلَهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَن ابْتَعَثَهُ، اذ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَهٌ وَ بِسِتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَهٌ وَ بِنَهایَهِ الْعَدَم مَقْرُونَهٌ، عِلْماً مِنَ اللّهِ تَعالی بِمَآئِلِ الْاُمُورِ، وَ اِحاطَهً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعرِفَهً بِمَواقعِ الْمَقْدُورِ. و گواهی می‌دهم که پدرم محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، بنده و رسول اوست، پیش از آنکه به او مأموریت دهد، وی را برگزید و برتری و شرافت بخشید و قبل از پدید آوردنش او را نام نهاد و قبل از آنکه او را مبعوث کند، او را برگزیده است؛ در آن هنگام که خلائق در پس پرده غیب مکتوم و در پشت پرده‌های ترسناک نگه داری شده و در کنار مرز نیستی به سر می‌بردند. چون خداوند نتیجه و پیامد کارها را می‌دانست و به رویدادهای روزگاران احاطه داشت و به زمان وقوع مقدّرات و کارهای شدنی آشنا بود.

۴. علت رسالت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

اِبْتَعَثَهُ اللّهُ تَعالی اِتماماً لِاَمرِهِ، وَ عَزیمَهً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ وَ اِنْفاذاً لِمَقادیرِ حَتْمِهِ، فَرَاَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی اَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نیرانِها، عابِدَهً لِاَوْثانِها، مُنکِرَهً لِلّهِ مَعَ عِرْفانِها، فَاَنارَ اللّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ظُلَمَها وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جلَّی عَنِ الْاَبصارِ غُمَمَها، وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَهِ وَ اَنْقَذَهُمْ مِنَ الغِوایَهِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ العِمایَهِ، وَ هَداهُم اِلَی الدّینِ الْقَویمِ وَ دَعاهُمْ اِلَی الطَّریقِ الْمُسْتَقیم. خداوند او را برای اتمام و اکمال فرمانش و اراده حتمی بر اجرای احکام و دستوراتش و لازم الاجرا بودن مقدّرات و قوانین حتمی خود مبعوث کرد، آن حضرت امّتها را با اینکه دارای ادیانی بودند، به حالت پراکنده و فرقه فرقه مشاهده فرمود، در حالی که اطراف آتشهای برافروخته خود را گرفته بتهایشان را می‌پرستیدند و با اینکه (فطرتاً) خداوند را می‌شناختند، منکر او بودند. خداوند گمراهی (و تاریکی درونی) ایشان را به وجود حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم روشن و از دلها ابهامات و تیرگیها و مشکلات ذهنی و کج‌فهمی‌ها را زدود. با برداشتن پرده‌ها و حجابها از جلو چشم آنان، به چشمان ایشان روشنی بخشید و در بین مردم برای هدایت و راهنمایی به پا خاست و آنان را از گمراهی و تباهی نجات داده و از کوری و نابینایی رهانید و بینش و بینایی بخشید، به دین استوار راهنمایی شان ساخته به راه راست هدایتشان فرمود.

۵. رحلت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

ثُمَّ قَبَضَهَ اللَّهُ اِلَیهِ قَبْضَ رَأفَهٍ وَ اخْتِیارٍ وَ رَغْبَهٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٍ (۲۳۳) عَن تَعَبِ هذِهِ الدَّارِ فی راحَهٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَهِ الْاَبرارِ وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ وَ مُجاوَرَهِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، صَلَّی اللَّهُ عَلی اَبی نَبِیِّه وَ اَمینِهِ عَلَی الْوَحْیِ وَ صَفِیِّهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِیِّهِ وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ. آنگاه خداوند او را با مهربانی و با در نظر گرفتن آنچه که مصلحت او بود، و رغبت ایثار خویش قبض روح کرد و محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از رنج و زحمت این دنیا آسوده گشت فرشتگان نیکوکار اطرافش را گرفته، خشنودی پروردگار بخشاینده شامل حالش شد و در همسایگی خداوند فرمانروای مقتدر به سر می‌برد. درود خداوند بر پدرم، پیامبر خدا و امین او بر وحی و برگزیده و منتخب او از بین آفریدگانش و فردِ مورد پسند و خشنودی او، سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

۶. امر مردم به تبعیت از قرآن

آنگاه حضرتش روی به اهل مجلس کرده فرمود: اَنْتُمْ عِبادَ اللّهِ نُصْبُ اَمرِهِ وَ نَهْیِهِ، وَ حَمَلَهُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ وَ اُمَناءُ اللّهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ و بُلَغاؤُهُ اِلَی الاُْمَمِ وَ زَعَمْتُمْ حَقٌّ لَکُمْ، لِلّهِ فیکُمْ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ وَ بَقِیَّهٌ اسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتابُ اللّهِ النّاطِقُ وَالْقُرآنُ الصّادِقُ والنُّورُ السّاطِعُ والضِّیاءُ الّلامِعُ، بَیِّنَهٌ بَصائِرُهُ، مُنکَشِفَهٌ سَرائِرُهُ، مَتَجَلِّیَهٌ ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَهٌ بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِدٌ اِلَی الرِّضْوانِ اتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاهِ إسْماعُهُ (۲۳۴)، بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللّهِ الْمُنَوَّرَهُ وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَهُ وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَهُ وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَهُ وَ بَراهِینُهُ الْکافِیَهُ. وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَهُ وَ رُخَصُهُ المَوْهُوبَهُ وَ شَرایِعُهُ الْمَکْتُوبَهُ شما ای بندگان خدا! مخاطبان و مسؤولان مستقیم امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او امینهای خداوند بر خویشتن رسانندگان دین خدا به دیگر امتها هستید. حقی از خداوند بر گردن شماست، خداوند را در بین شما عهد و قراری است که در نزد شما گذارده، و بازمانده‌ای است که بر شما به خلافت و نیابت خود بر گزیده است و آن کتاب ناطق الهی و قرآن راستین، نور درخشان و چراغ تابناک است، دیدگاههایش مُستَدَلّ و روشن، اسرارش آشکار (در نزد اهل آن) و ظواهرش درخشان است. پیروانش مورد غبطه دیگران و پیروی اش راهبر به سوی بهشت برین، و تلاوت آن موجب رهایی است. به وسیله آن به حجتهای روشن الهی می‌توان دست یافت و دستورات واضح، حرامهایی که از آن بر حذر شده‌اید، دلایل روشن، براهین کافی، فضیلتهای مستحبی، امور جایز که موهبتی است (از سوی خداوند بر شما)، و نیز قوانین مکتوب خداوندی از طریق آن قرآن حاصل می‌شود.

۷. فلسفه احکام الهی

فَجَعَلَ اللّهُ الْایمانَ تَطهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرکِ، وَ الصَّلاهَ تَنزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، و الزَّکاهَ تَزْکِیَهً لِلنَّفسِ وَ نَماءً فِی الرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلدِّینِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّهِ وَ اِمامَتَنا اَماناً مِنَ الْفُرْقَهِ وَ الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلام. وَ الصَّبْرَ مَعُونَهً عَلَی اسْتِیجابِ الْاَجْرِ وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَهً لِلْعامَّهِ وَ بِرَّ الْوالِدَینِ وِقایَهً مِنَ السَّخَطِ وَ صِلَهَ الْاَرحامِ مَنْماهً لِلْعَدَدِ وَ الْقِصاصَ حِصْناً لِلدِّماءِ، وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعریضاً لِلْمَغْفِرَهِ، وَ تَوْفِیَهَ الْمَکاییلِ وَ الْمَوازِینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ، وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَهِ، وَ تَرْکَ السِّرْقَهِ ایجاباً لِلْعِفَّهِ. وَ حَرَّمَ اللّهُ الشِّرْکَ اِخلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّهِ، فَ «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ اِلّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۲۳۵) وَ اَطیعُوا اللّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ «اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِن عِبادِهِ الْعُلَماءُ». (۲۳۶) پس خداوند ایمان را موجب پاکی شما از شرک، نماز را موجب تنزیه و پاکی شما از تکبر، زکات را باعث تزکیه و طهارت روح و روان (از آلودگی گناهان از جمله بُخل) و رشد و فزونی در روزی، روزه را موجب پایداری اخلاص، حج را باعث استواری دین، دادگری را موجب انسجام و تقویت دلها، و اطاعت و پیروی از ما را باعث نظم و آسایش ملّت، رهبری و پیشوایی ما را موجب امان از جدایی و تفرقه، جهاد را عزّت و شکوه اسلام، صبر و پایداری را کمکی بر استحقاق و شایستگی پاداش، امر به معروف را به مصلحت عامّه مردم، نیکی به پدر و مادر را سپری از خشم پروردگار، پیوند و پیوستگی با ارحام و خویشاوندان را موجب کثرت جمعیّت، قصاص را موجب جلوگیری از خونریزی‌ها، وفای به نذر را موجب قرار گرفتن در معرض آمرزش، پرهیز از کم فروشی را موجب عدم زیان و ورشکستگی، نهی از آشامیدن شراب را به خاطر پاک بودن از پلیدی، دوری جستن از قذف (تهمت ناروای جنسی) را انگیزه‌ای برای جلوگیری از لعن و نفرین، پرهیز از دزدی را موجب حفظ عفت و پاکدامنی قرار داد و خداوند شرک ورزیدن نسبت به خود را از آن جهت حرام فرمود که بندگان در بندگی خود نسبت به ربوبیّت او اخلاص پیشه کنند،پس «از خداوند بدان گونه که شایسته است، پرهیز داشته باشید و تقوا پیشه کنید و جز در حال مسلمانی از دنیا نروید!» و خدا را در آنچه که شما را بدان امر می‌کند و آنچه که نهی می‌کند، فرمانبرداری کنید! زیرا «فقط بندگان بینا و دانا از خداوند خوف و ترس دارند».

۸. ای مردم بدانید من فاطمه دختر محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هستم

ثُمَّ قالَت: اَیُّها النّاسُ! اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَةُ وَ اَبی مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، اَقوُلُ عوداً وَ بَدْءاً وَ لا اَقوُلُ غَلَطاً وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً: «لَقَدْ جاءَکُم رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّم حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤوفٌ رَحِیمٌ» (۲۳۷)، فَاِنْ تَعزُوهُ وَ تَعرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبی دُونَ نِسائِکُمْ وَ اَخا ابْنِ عَمِّی دُونَ رِجالِکُمْ وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ صادِعاً بِالنِّذارَةِ، مائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِکِینَ ضارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِاَکْظامِهِمْ داعِیاً إلی سَبیلِ رَبِّه بِالحِکمَةِ وَ المَوعِظَةِ الحَسَنَةِ، یَکْسِرُ الْاصنامَ وَ یَنْکُتُ الْهامَ حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلُّوا الدُّبُرَ، حَتّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَ اَسْفَرَ الحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ نَطَقَ زَعِیمُ الدِّینِ وَ خَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطِینِ وَ طاحَ وَ شِیظُ النِّفاقِ و انْحَلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشِّقاقِ. آنگاه فرمود: ای مردم! بدانید که من فاطمه هستم و پدرم حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد. سخنانی حساب شده و دارای آغاز و انجام می‌گویم، بیهوده و یاوه سخن نمی‌گویم و کاری که انجام می‌دهم، درست است و ناروا نیست: «پیامبری از خود شما برایتان آمد، آنچه که شما را به زحمت می‌انداخت، بر او دشوار بود، نسبت به (خیر و صلاح) شما تمایل شدید داشت و به ایمان آورندگان مهربان و دلسوز بود» اگر حسب و نسب او را بدانید و بشناسید او را پدر من می‌یابید، نه پدر هیچ یک از زنان شما، و برادرِ پسرعموی من و نه برادرِ پسرعموی هیچ یک از مردان شما، و چه خوب افتخاری است که انسان منسوب به او باشد. درود خداوند بر او و خاندانش باد! آن حضرت رسالت خویش را ابلاغ و بیم و انذار و اندرز خود را اظهار و از مسلک و روش مشرکان برکنار بود، کمر آنان را شکست و حلقوم ایشان را فشرد و با حکمت و پند نیکو ایشان را به راه پروردگارش دعوت فرمود، بتها را شکست و گردنفرازان را سرکوب کرد تا اینکه جمع ایشان شکست خورده پا به فرار گذاشتند، شب پرده سیاهش را از چهره صبحگاهان به یک سو زد و حق و حقیقت راستین آشکار شد، رهبر دین لب به سخن گشود و هوی و هوس شیاطین فرو نشست، فرومایگان منافق نابود شدند و گره‌ها و عقده‌های کفر و اختلاف گشوده شد و منحل گشت.

۹. شما مردمی ضعیف و ذلیل بودید که توسط پدرم عزیز شدید

وَ فُهْتُمْ بِکَلِمَةِ الْاِخْلاصِ فِی نَفَرٍ مِنَ الْبِیضِ الْخِماصِ وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ مُذْقَةَ الشّارِبِ وَ نُهْزَةَ الطّامِعِ وَ قُبْسَةِ الْعَجْلانِ وَ مَوْطِیءَ الْاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْوَرَقَ، اَذِلَّةً خاسِئِینَ، «تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ» (۲۳۸). شما به همراه گروهی از سپیدرویان پاک نهاد (پارسیان) (۲۳۹) گویای کلمه اخلاص شدید و حال آنکه بر لب پرتگاه گودال جهنّم بودید. به خاطر ضعف و ناتوانی شما، هر کس که از راه می‌رسید، می‌توانست شما را نابود کند، جرعه‌ای برای هر تشنه و طعمه‌ای برای هر گرسنه و آتش گیره هر شعله‌ای بودید، زیر پای دیگران له شده بودید، آبهای گندیده آمیخته به بول شتر می‌آشامیدید و پوست دباغی نشده حیوانات و برگ درختان را می‌خوردید، ذلیل و توسری خور بودید، و «از آن وحشت داشتید که دیگران از اطراف به شما هجوم آورند».

۱۰. در هنگام جنگها حضرت علی علیه‌السلام خاموش کننده آن بود و شما فرار می‌کردید و منتظر نزول بلاها بر ما بودید؟

فَانْقَذَکُمُ اللَّهُ تَبارَکَ و تَعالی بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، بَعدَ اللَّتَیّا وَالَّتِی، وَ بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْکِتابِ، «کُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَها اللَّهُ» (۲۴۰) اَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّیْطانِ وَ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ، قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها، فَلا یَنْکَفِیءُ حَتّی یَطَأَ صِماخَها بِاَخْمَصِهِ وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ، مَکْدُوداً فی ذاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فی اَمْرِ اللَّهِ، قَریباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَیِّدِ اَوْلِیاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً، مُجِدّاً کادِحاً، وَ اَنْتُمْ فی رِفاهِیَةٍ مِنَ الْعَیْشِ وادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ وَ تَتَوَکَّفُونَ الْاَخبارَ وَ

تَنْكَصُونَ عِندَ النِّزالِ وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ. خداوند تبارک و تعالی شما را به وسیله حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از آن گرفتاریها نجات داد،اما نجاتی بعد از حوادث بزرگ و کوچک و بعد از دست و پنجه نرم کردن با مردان دلیر و گرگان عرب و شورشیان اهل کتاب «هرگاه که آتشی برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش کرد» و یا اگر شیطان خواست سرکشی کند و یا زورگویی از مشرکین خودی نشان دهد برادرش علی را به کام آنها می‌فرستاد، علی دست از درگیری و جنگ بر نمی‌داشت مگر اینکه آنان را گوشمالی داده شراره‌های آن آتش را با شمشیر خود خاموش می کرد، او در راه خدا رنج دیده و در انجام دستوراتش کوشا و به رسول خدا نزدیک و نسبت به اولیای خدا سرور بود. آستین همّت را بالا زده، خیر خواه، کوشا و در پیگیری کار تلاشگر و ساعی بود و شما (در همان شرایط) در آسایش و رفاه به سر می‌بردید، به فکر خود بودید و از نعمتها بهره‌مند، آسوده و بی‌خیال در کمین ما نشسته که اوضاع چگونه می‌چرخد (و کی علیه ما خواهد شد) و گوش به زنگ، در آنجا که قرار آسایش بود، زودتر از دیگران بر زمین نشسته و آن هنگام که جنگ و کشتار می‌شد، پا به فرار می گذاشتید.

۱۱. چرا بعد از پیامبر پیرو یک شیطان فرومایه پست شدید

فَلَمَّا اخْتارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دارَ اَنْبِيائِهِ و مَأْوى اَصْفِيائِهِ، ظَهَرَ فيكُمْ حَسيكَةُ النِّفاقِ وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّينِ و نَطَقَ كاظِمُ الْغاوِين وَ نَبَغَ خامِلُ الْاَقَلِّينَ وَ هَدَرَ فَنيقُ الْمُبْطِلِينَ فَخَطَرَ فى عَرَصاتِكُمْ وَ اَطْلَعَ الشَّيْطانُ راْسَهُ مِنْ مَغْرِزِهِ هاتِفاً بِكُمْ، فَاَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجيبينَ، وَ لِلْغِرَّةِ فِيهِ مُلاحِظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفافاً وَ اَحْمَشَكُمْ فَاَلْفاكُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِبِلِكُم وَ اَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شِرْبِكُمْ، هذا وَ الْعَهْدُ قَريبٌ و الْكَلْمُ رَحِيبٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلْ، وَالرَّسُولُ لمَّا يُقْبَر، ابْتداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، «اَلا فِى الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالْكافِرينَ». (۲۴۱) هنگامی که خداوند خانه پیامبران و آرامگاه برگزیدگانش را برای پیامبرش اختیار کرد (پیامبر رحلت فرمود) خار نفاق در میان شما ظاهر و جامه دین کهنه شد و ساکت گمراهان به سخن آمد و گمنامی از گروه پست نابغه شد و شتر اهل باطل بانگ برآورد و در میدانهای شما به جولان در آمد و شیطان در حالی که ندایتان می‌داد سرش را از مخفیگاه خود بیرون آورد و شما را عمل کننده به دعوتش یافت و برای فریب خوردن در کنار خود ملاحظه کرد. پس به آزمایش شما پرداخته از شما خواست (که به دستوراتش) قیام کنید. پس شما را بی‌وزن و ناچیز دید. تحریکتان کرد، زود به خشم آمدید. نتیجه آن شد که بر غیر شتر خود داغ زدید و به آبشخوری که حقّ دیگری بود، وارد شدید (مقام خلافت و ولایتی را که حقّ دیگری بود، غصب کردید) این تغییر و تحریف به هنگامی انجام شد که چیزی از دوران رسول خدا نگذشته، و زخم به استخوان رسیده گسترش پیدا کرده، و جراحت بهبود نیافته و هنوز پیامبر دفن نشده بود. شما شتاب کرده وانمود کردید که خوفِ فتنه و آشوب می‌رود. «آگاه باشید که خود در فتنه سقوط کرده‌اید و دوزخ، کافران را احاطه کرده است».

۱۲. مقابل جسارتهای شما مانند کسی که نیزه‌ای در شکم دارد صبر می‌کنیم

فَهَيْهاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ اَنّى تُؤْفَكُونَ؟ وَ كِتابُ اللَّهِ بَيْنَ اَظهُرِكُمْ. اُمُورُهُ ظاهِرَةٌ، وَ اَحْكامُهُ زاهِرَةٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، وَ زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ، اَرَغْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ اَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ «بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً» (۲۴۲) «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِى الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ» (۲۴۳). ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلّا رَيْثَ اَنْ تَسْكُنَ نَفرَتُها وَ يَسْلَسَ قِيادُها، ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها، وَ تُهَيِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهِتافِ الشَّيْطانِ الْغَوِيِّ، وَ اِطْفاءِ اَنْوارِ الدِّينَ الْجَلِيِّ وَ اِهْمادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ، تُسِرُّونَ حَسْواً فى ارْتِغاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِى الْخَمَرِ وَالضَّرّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلى مِثْلِ حَزِّ الْمُدى وَ وَخْزِ السِّنانِ فِى الْحَشا وَ اَنْتُمْ تَزْعُمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا، «اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۲۴۴) اَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلى تَجَلّى لَكُمْ كَالشَّمسِ الضّاحِيَةِ اَنِّى ابْنَتُهُ. پس دور است از شما، شما را چه شده است؟ و به کجا می‌روید و چه بیراهه می‌روید؟! در حالی که کتاب

خداونـد پیش روی شـماست، مسـائلش روشن، دسـتوراتش درخشـان، نشانه‌های آن روشن و منوّر، مُحرّمات و نواهی اش آشـکار و فرامینش واضح است، شـما آن را پشت سـر انداختید، آیا تصـمیم دارید از آن دست برداشـته چشم پوشـی کنید؟ و یا می‌خواهید بر خلاف آن حکـم نماییـد؟ (که این) «برای سـتمگران جـایگزین بـدی است» «و هر کس دنبـال دینی غیر از اسـلام برود، هرگز از او پـذیرفته نیست و در آخرت از زیانکـاران است.» پس شـما چنـدان صبر نکردیـد که سرکشـی این فتنه فرو بنشـیند و گرفتن مهار این ستور رمیده آسان گردد و شـروع به افروختن شـعله‌ها و جرقّه‌هایش کرده سـپس باد آن را فرا گرفت و آوای شیطان گمراه کننده را پاسـخ مثبت داده در پی خاموش کردن انوار درخشان دین نورانی و نابود کردن سـنّتهای پیامبر برگزیده برآمدید، وانمود کردید که کف روی شـیر را می‌گیرید، در حالی که تمامی شـیر را نوشـیدید (چیزی را نشان دادید و غیر آن عمل کردید) و نسـبت به خاندان پیامبر دورویی و نفاق به خرج دادید، در همان حالی که در کمین ایشان (و غصب حقّ آنان) بودید. ما در مقابل شـما همچون کسی که دسـتش بر لبه کـارد گذاشـته و یـا نیزه‌ای در امعـاء و احشایش فرورفته، صبر و پایـداری می‌کنیم. شـما پنداشـته‌اید که ما را ارثی نیست،آیا از دستورات دوران جاهلیت پیروی می‌کنید؟ برای مردمی که اهل یقین و ایمانند، چه کسی از خداوند بهتر دستور می‌دهد و داوری می‌کند؟ آیا نمی‌دانید؟ آری بلکه بر اینان بسان خورشید درخشان روشن است که من دختر پیامبرم.

۱۳. استدلال به آیات قرآن برای ارث بردن از پدرش رسول گرامی اسلام

اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ اَ اُغْلَبُ عَلی اِرْثِی یَا ابْنَ اَبی قُحافَهَْ! أفی کِتابِ اللَّهِ اَنْ تَرِثَ اَباکَ وَ لا اَرِثَ اَبی؟! «لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً» (۲۴۵) اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهورِکُمْ اذ یَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (۲۴۶) وَقالَ فیما اقْتَصَّ مِن خَبَرِ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا علیهما السلام اِذْ قالَ: «رَبِّ فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعقُوبَ» (۲۴۷) وَقالَ: «وَ اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ» (۲۴۸) وَ قالَ: «یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ» (۲۴۹) وَقالَ: «انْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُْ لِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ» (۲۵۰) وَزَعَمْتُمْ اَلّا حِظْوَهَْ لِی وَ لا ارْثَ مِنْ اَبی وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا (۲۵۱). ای مسـلمانان! آیا من نسبت به گرفتن ارث خود بایـد مغلوب شوم؟ای پسـر ابی قحافه! آیا در کتاب خداونـد آمـده است که تو از پـدرت ارث ببری و من از پـدرم ارث نبرم؟!تو مطلب ناروا و سـخن نامناسبی گفته‌ای. آیا عمداً کتاب خدا کنار گذاشـته و پشت سرتان انداخته‌اید در حالی که قرآن می‌گویـد: «سـلیمان از داود ارث برد». و در آنجـا که داسـتان یحیی بن زکریـا را بـازگو می‌کنـد و می‌گویـد: «پروردگـارا! از سـوی خودت جانشـینی به من ببخش که از من و از خانـدان یعقوب ارث ببرد» و نیز فرموده: «خویشاوندان برخی نسـبت به برخی دیگر در کتاب خداوند اولی و مقدّم می‌باشـند.» و نیز فرموده: «خداوند درباره فرزندانتان به شـما سـفارش می‌کند که پسر دو برابر دختر سهم ببرد.» و نیز فرموده: «اگر مـالی را از خود بر جـای گـذاشت برای پـدر و مادر و خویشاونـدان به گونه خیر و شـناخته شـده و معروف وصیّت کند و این برای پرهیزکاران کاری درست و شایسـته است.» شـما پنداشـته‌اید که من بهره‌ای نداشـته، از پدرم ارث نمی‌برم و هیچ رابطه و پیوندی بین ما نیست.

۱۴. سه سؤال بیدار کننده

اَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِآیَهٍْ اَخرَجَ مِنها اَبی؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ اَهْلُ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ وَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ مِلَّهٍْ واحِدَهٍْ؟! اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی وَ ابْنِ عَمّی، فَدُونَکَها مَخْطُومَهًْ مَرْحُولَهًْ، تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، فَنِعْمَ الحَکَمُ اللَّهُ، وَالزَّعِیمُ مَحَمَّدٌ وَالمَوْعِدُ الْقِیامَهُْ وَ عِنْدَ السَّاعَهِْ ما تَخْسِرُونَ وَ لا یَنفَعُکُمْ اذْ تَنْدَمُونَ، «وَ لِکُلِّ نَبَاءٍ مُستَقَرٌ وَ سَوْفَ تَعلَمُونَ مَنْ یَأتِیهِ عَذابٌ یُخْزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقِیمٌ». (۲۵۲) آیا خداوند اختصاصاً برای شـما آیه‌ای فرسـتاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟ و یا اینکه می‌گویید اهل دو ملّت از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم اهل یک ملّت و آیین نیستیم؟!! و یا شـما خود را نسـبت به عام و خاص قرآن از پدر

و پسر عمویم علی علیه‌السلام داناتر می‌دانید؟پس این شما و این فَدَك كه همچون شتر مهار كشیده و بار كرده در اختیار شما باشد و روز واپسین و رستاخیز تو و آن (فَدَك) با هم روبرو خواهید شد. خداوند بهترین داور، محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بهترین رهبر، و قیامت هنگامه وعده و قرار است، در آن روز زیانی كه نموده‌اید مشاهده خواهید كرد، و در آن هنگام پشیمانی سودی ندارد. «هر رویدادی را جایگاهی است و بزودی خواهید دانست كه بر چه كسی عذاب خوار كننده فرود آمده و شكنجه‌ای پایدار وارد خواهد شد» (از آیه چنین استفاده می‌شود كه: همچون قصه گنهكاران نوح علیه‌السلام هم غرق می‌شوید و به هلاكت می‌رسید و هم عذابی جاودانه در انتظارتان است).

۱۵. آنگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به سوی انصار نظر افکنده و فرمودند: چرا در حقّ من سستی می‌کنید؟!

یا مَعاشِرَ الْفِتْیَةِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ اَنْصارَ الْإسلام!ما هذِهِ الْغَمیزَةُ فِی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتِی، أما كانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اَبِی یَقُولُ: «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ؟ سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةٍ وَ لَكُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ، وَ قُوَّةٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ! اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، فَخَطْبٌ جَلیلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْیُهُ وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ وَ اَظْلَمَتِ الأَرْضُ لِغَیْبَتِهِ وَ كُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ وَ اَكْدَتِ الْآمالُ وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ وَ اُضیعَ الْحَریمُ وَ اُزیلَتِ الْحُرمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الكُبْری، وَ الْمُصیبَةُ الْعُظْمی لامِثْلُها نازِلَةٌ وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ اَعْلَنَ بِها كِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فِی اَفْنِیَتِكُمْ فِی مَمْساكُمْ وَ مُصْبَحِكُمْ هِتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَةً وَ اِلْحاناً وَ لِقَبلِهِ ما حَلَّ بِأَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ حُكْمٌ فَصْلٌ و قَضاءٌ حَتْمٌ: «وَ ما مُحَمَّدٌ اِلّا رسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِكُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشّاكِرینَ». (۲۵۳) ای گروه جوانمرادان و ای بازوان ملت و یاوران اسلام، این ضعف و سستی در حق من، و این سهل انگاری و خواب آلودگی، نسبت به ستمی كه بر من روا شده، برای چیست؟ آیا رسول خدا پدرم نمی‌فرمود: حرمت هر كس باید در فرزندش حفظ شود. چه زود و با عجله حادثه‌ای را پدید آوردید و چه با شتاب بیراهه رفتید! و حال آنكه شما توانایی و نیروی كافی در جهت دستیابی به هدف من را دارید آیا می‌گویند محمّد مُرد؟!! آری مرگ او مصیبتی بزرگ بود كه اثر آن همه جا را گرفت و شكافش آشكار گردید، و پیچیدگی آن همه گیر شد، و روی زمین با غیبتش تیره گشت. و ستارگان در مصیبتش گرفته شدند و آرزوها به آخر رسید. و كوهها فروتنی كرد. و حریمها درهم شكست و حرمتها به هنگام مرگش درهم ریخت به خدا سوگند این بلای بزرگ و مصیبت عظیمی است كه بلایی همانند آن نیامده و مصیبتی مانند آن نازل نگشته است این كتاب خدای عزوجل در خانه‌های شماست كه در صبح و شام بلند و آهسته و به صورت عادی و یا با لحن مطبوع می‌خوانید كه می‌گوید: قبل از پیامبر هم حادثه قطعی مرگ بر پیامبران گذشته جاری شده است: «و نیست محمّد جز اینكه پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند (و رفته‌اند) پس اگر او بمیرد و یا كشته شود شما به گذشته خود (جاهلیت) برمی‌گردید؟ (و مرتد می‌شوید) و یقیناً هر كس به گذشته‌اش برگردد هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

۱۶. شما قدرت نظامی آن را دارید که حق مرا باز پس بگیرید

اَیْهاً بَنِی قیلَةَ، أ اُهْضَمُ تُراثَ اَبِیَه وَ اَنْتُمْ بِمَرْأی مِنّی وَ مَسْمَعٍ وَ مُبْتَدأٍ وَ مَجْمَعٍ؟! تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمُلُكُمُ الْخَبْرَةُ، وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ وَ عِنْدَكُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوافیكُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجیبُونَ وَ تَأْتِیكُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغیثُونَ وَ اَنْتُمْ مَوصُوفُونَ بِالْكِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَالصَّلاحِ، وَ النُّجَبَةُ الَّتِی انْتُجِبَتْ، وَ الْخِیَرَةُ الَّتِی اخْتُیِرَتْ، قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ وَ ناطَحْتُمُ الأُمَمَ وَ كافَحْتُمُ الْبُهَمَ فَلا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ نَأمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ حَتی دارَتْ بِنا رَحَی الْإسْلامِ وَ دَرَّ حَلَبُ الْاَیّامِ، وَ خَضَعَتْ نُعَرَةُ الشِّرْكِ وَ سَكَنَتْ فَوْرَةُ الْإفْكِ وَ خَمَدَتْ نِیْرانُ الْكُفْرِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ، فَاَنّی جُرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإعْلانِ وَ نَكَصْتُمْ

بَعْدَ الْاِقْدامِ وَ اَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْاِيمانِ؟ «ألا تُقاتِلُونَ قَوماً نَكَثُوا اَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». (۲۵۴) ای وای، ای قوم اوس و خزرج (فرزنـدان قیله دختر کاهل)! آیا میراث پدرم بلعیده شود در حالی که شـما مرا می‌بینید و صدای مرا می‌شنوید و آغاز و فرجام کار به شما برمی‌گردد و زمام امور در دست شماست؟! آوای ستمدیده، شما را احـاطه کرده و از هر جهت از قضـیّه آگاهیـد، شـما نفرات و تـوان و نیرو داریـد، ابزار و وسایـل در دسـت شـما و اسـلحه و تجهیزات در اختیارتـان اسـت، فریـاد سـتمدیده را می‌شـنوید و پاسـخ نمی‌گوییـد و آه و نـاله‌اش بـه گوشـتان می‌رسـد و به فریـادش نمی‌رسـید، با اینکه مشـهور به رزم آوری و معروف به خیر و صـلاحید، برگزیدگان جامعه و اشراف قومید، شما با اعراب جنگیده و رنـج و زحمت بسـیاری متحمّل شده‌ایـد، با امّتها درگیر شده گردنفرازان را بر زمین زدید، نه ما دست بردار بودیم نه شـما، همیشه و در هر حالتی هر دسـتوری که به شـما دادیم، پیروی کردیـد تا اینکه سـنگ آسـیای اسـلام به گردش آمده روزگاران به ثمر رسـید، شرک از خروش ایسـتاد، طغیانِ تهمت و ناروا فرونشـست، و آتش کفر به خاموشی گرایید، آشوب و فتنه آرام و نظام دیانت منسجم گردیـد، پس از روشـنی و وضـوحِ راه بـه کـدام سـمت منحرف شـده و بعـد از آشـکار شـدن حق چه چیزی را می‌خواهیـد پنهـان کنید؟!پس از آنکه قدم برداشـته‌اید چرا می‌لغزید و به عقب بر می‌گردید؟ و پس از ایمان چرا مشـرک می‌شوید؟! «آیا با مردمی که پیمانهای خود را شکسـته و برای بیرون کردن پیامبر تصـمیم گرفته‌انـد، نمی‌خواهیـد بجنگیـد با آنکه جنگ را آغاز کرده‌اند؟ آیا از آنان می‌ترسید، با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده و دین را باور کرده‌اید؟.»

۱۷. هشدار بر شما که رفاه‌طلبی شما را خانه نشین کرده است

اَلا قَد اَرى اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى الْخَفْضِ، وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ وَ خَلَوْتُم بِالدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّيقِ بِالسَّعَةِ فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذى تَسَوَّغْتُمْ فَ «اِنْ تَكفُرُوا اَنتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَميدٌ» (۲۵۵). اَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ عَلى مَعْرِفَةٍ مِنِّى بِالْخَذْلَةِ الَّتِى خامَرَتْكُمْ وَالْغَدْرَةِ الَّتِى اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبكُمْ، وَلكِنَّها فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ وَ خَوَرُ الْقَنا، وَ بَثَّةُ الصُّدُورِ وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ. فَدُونَكُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ، نَقِبَةَ الْخُفِّ، باقِيَةَ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللَّهِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ مَوصُولَةً بنارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةِ، فَبِعَيْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ؛ «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۲۵۶). وَ اَنَا ابْنَتُهُ نَذيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَىْ عَذابٍ شَديدٍ «فَاعْلَمُوا اِنَّا عامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (۲۵۷). آگاه و هوشـیار باشـید! هشـدار بر شـما (۲۵۸)، مـن شـما را می‌بینم که به خـوش گذرانی و تن‌پروی روی آورده‌اید و کسـی را که شایسته دخل و تصرف در کارهاست کنار زده‌اید و به تن‌پروری و راحت‌طلبی در گوشه‌ای آرام تن داده‌ایـد. و از فشارها و سـختیها (ی مسؤولیت) به فضای باز بی‌احساس روی آورده‌ایـد. آنچه را از ایمان فرا گرفته بودیـد از دهان بیرون انداختیـد و آن شـربت گوارایی را که به آسانی فرو برده بودیـد قِی کردید و بدانید که «اگر شـما و تمام افراد روی زمین کـافر شونـد خداونـد بی‌نیـاز و سـتوده است.» آگاه باشیـد (هشـدار بر شـما) آنچه را که گفتم، با آگاهی کامل نسبت به انگیزه یـاری نکردن شـما و نیرنـگ و حقّه بازی‌هـای شـما بود که دلهایتـان را فرا گرفته و با قلب و روحتان درهم آمیخته است. این سخنـان، خروشـی بود که از جـان برآمـد و آهی بود که از خشم و غیـظ من برخاسـته از بی‌تـابی و توانفرسایی من حکایت می‌کرد، شِکوه از دلتنگی کرده بـدین وسیله اتمـام حجّت نمودم، پس این شـما و این شتر خلافـت، بر آن سوار شـده بتازیـد؛ امّا بدانیـد که پشتش زخمی، پایش لنگان، ننگ و عارش جاودان، و نشان خشم الهی بر آن خورده و رسوایی‌اش همیشگی، و به آتش جانگداز و سوزان الهی متّصـل است که بر دلها اثر می‌گـذارد و لهیب آن جانسوز است (و نهماننـد آتش دنیا که فقط ظاهر را می‌سوزانـد و به قلب و روح کـاری نـدارد)، آنچه را که انجـام دهیـد، پیش روی پروردگـار بوده و او نـاظر و بیناست «و به زودی سـتمگران خواهند دانست که به چه جایگاهی بازگشت می‌کنند.» من دختر پیامبر هشدار دهنده شـمایم که از عذاب سرسـخت پیش رویتان شما را بیم می‌داد. «پس هرکـاری که می‌خواهیـد انجـام دهیـد که ما هم کار خود را انجام خواهیم داد و شـما منتظر باشـید که ما هم منتظریم.»

سخنان حضرت زهرا علیها السلام که بدینجا رسید، ابوبکر چنین پاسخ داد: ای دختر رسول خدا! پدرت نسبت به مؤمنان مهربان بود و با بزرگواری رفتار می کرد، دلسوز و با محبّت بود، نسبت به کافران (همچون) عذابی دردناک و کیفری بزرگ بود. ما اگر بخواهیم کسی را به او نسبت دهیم جز تو هیچ یک از زنان را دختر او نمی‌دانیم و برادرِ شوهر تو بود و کس دیگری (افتخار) برادری وی را کسب نکرد. او را بر دیگر خویشاوندان خود ترجیح داده و در هر کار مهمّی یاری می کرد. شما را فقط سعادتمندان دوست می‌دارند و جز افراد شقی و بدبخت کسی با شما دشمنی نمی‌کند شما خاندان پاک حضرت رسول و برگزیدگان منتخب خدا می‌باشید شما راهنمای ما به سوی خیر و رهبر ما به سوی بهشت هستید. و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران، در گفتارت صادق و در تیزهوشی و خردمندی سابقه دار می‌باشی، حقّ تو از تو گرفته نشده و گفتارت را کسی تکذیب نکرده و به خدا سوگند که من از نظریّه و رأی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تجاوز نکرده‌ام. آن حضرت فرمود: از ما گروه پیامبران کسی ارث نمی‌برد و طلا و نقره و خانه و ملک و املاکی از خود به ارث نمی گذاریم. بلکه کتاب، حکمت، دانش و نبوّت را به یادگار و ارث می گذاریم. هر آذوقه‌ای که از ما باز ماند، به ولیّ امر بعد از ما مربوط می‌شود که هرگونه صلاح دید، حکم کند. ما آنچه را که شما در نظر دارید در راه خرید اسلحه و ساز و برگ جنگی خرج کرده‌ایم تا به وسیله آنها مسلمانان با کافران هم آورد باشند و به جهاد علیه آنان برخاسته با سرکشان و یاغیان و تبهکاران مبارزه کنند در این تصمیم‌گیری عموم مسلمانان شرکت داشته، اجماع کرده‌اند و این تنها من نبوده‌ام که تصمیم گرفته باشم و نسبت به این نظریه، استبداد رأی نداشته‌ام. این موضع من است، و این اموال من در اختیار توست. چیزی از تو دریغ نداشته، نمی‌خواهیم اندوخته کنیم و به تو ندهیم. تو بانوی زنان امّت پدرت و شجره طیبه نسبت به فرزندانت می‌باشی. از تصرّف در اموالت جلوگیری نشده است و از اصل و فرع سرمایه ات چیزی کاسته نمی‌شود در آنچه که در اختیار شخص من است و از اموال من به شمار می‌آید، هر دستوری که بفرمایید اجرا می‌شود. آیا شما صلاح می‌دانید که من در این مورد خلاف دستور پدرت حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عمل کنم؟!

۱۸. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ ابوبکر چنین فرمود:

سُبْحانَ اللَّهِ! ما کانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عَنْ کِتابِ اللَّهِ صادِفاً وَ لا لِاَحْکامِهِ مُخالِفاً بَلْ کانَ یَتَّبِعُ اَثَرَهُ، وَ یَقْفُو سُوَرَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَی الْغَدْرِ اعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ وَ هذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبِیهٌ بِما بُغِیَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فِی حَیاتِهِ. هذا کِتابُ اللَّهِ حَکَماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً، یَقُولُ «یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (۲۵۹) «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (۲۶۰) فَبَیَّنَ عَزَّوَجَلَّ فِیما وَزَّعَ عَلَیْهِ مِنَ الْاَقْساطِ وَشَرَّعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَالْمِیراثِ، وَ اَباحَ مِنْ حَظِّ الذُّکْرانِ وَ الْاُناثِ ما اَزاحَ عِلَّةَ الْمُبطِلِینَ وَ اَزالَ التَظَنِّی وَ الشُّبُهاتِ فِی الْغابِرِینَ، کَلّا «بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ». (۲۶۱) سبحان اللَّه پاک و منزّه است خداوند! هیچ گاه رسول خدا از کتاب خدا روی گردان و نسبت به احکام او مخالف نبود، بلکه پیرو قرآن و سوره‌های آن بود. آیا شما بر نیرنگ و فریب اجماع کرده بهانه‌های دروغین بر او بسته‌اید؟ این کار شما پس از رحلت آن حضرت، مانند همان فتنه‌ها و غائله‌هایی است که در زمان زنده بودن آن حضرت برای هلاکتش انجام می‌شد. این کتاب خدا که داوری دادگر است و بیان آن حلّ و فصل می کند (دعوی ما را) که می‌فرماید: درخواست زکریا از خداوند آن بود که به او فرزندی بدهد و گفت: (آن فرزند) «وارث من و آل یعقوب باشد.» و یا در جای دیگر می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد.» بنابراین، خداوند متعال در آنچه که توزیع و تقسیم کرده، سهم هر کسی را تعیین و مقدار واجب و حتمی از میراث را مشخص ساخته است، سهم پسران و دختران را به گونه‌ای واضح و روشن بیان داشته، بهانه جوییِ یاوه‌سرایان را باطل ساخته و از بدگمانی و شبهه افراد وامانده در آینده جلوگیری نموده است. نه، چنین نیست، «بلکه شما خودتان را گول می‌زنید و نفوس شما کاری (قبیح) را برایتان با جلوه‌ای زیبا نمایش داده است. و من بردباری و صبری نیکو و جمیل خواهم کرد و بر آنچه که شما توصیف می کنید، از خداوند کمک می‌جویم!.» ابوبکر با شنیدن این فرمایش، چنین گفت:

خداونـد و رسولش راست گفته‌انـد و دختر پیـامبر نیز درست می گویـد. تو معـدن حکمت و جایگاه هـدایت و رحمت، رکن دین و سرچشمه برهان و دلیل می‌باشی. حق گویی تو را بعید نمی‌شمرم و سخنانت را ناروا نمی‌دانم. اینک این مسلمانانند که می‌توانند بین مـن و تـو داوری کننـد. آنچه را که بر عهـده گرفته‌ام عهـده دار گشـته‌ام. نه زور گفته‌ام و نه اسـتبداد داشـته و نه تنهـا خـود تصـمیم گرفته‌ام. اینان بر این کار گواه و شاهدند.

۱۹. حضرت زهرا علیها السلام روی به مردم کرده فرمود:

مَعاشِرَ النّاسِ الْمُسْرِعَةِ اِلی قِیلِ الْباطِلِ، الْمُغْضِیَةِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبِیحِ الْخاسِرِ «اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها» (۲۶۲) کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ مـا اَسَـأْتُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ، فَاَخَـذَ بِسَـمْعِکُمْ وَ اَبْصارِکُمْ، وَ لَبِسَ ما تَأَوَّلْتُمْ، وَ ساءَ ما بِهِ اَشَـرْتُمْ وَ شَـرَّ ما مِنْهُ اعْتَضْـتُمْ، لَتَجِـدَّنَ. وَاللَّهِ. مَحْمِلَهُ ثَقِیلاً، وَ غِبَّهُ وَ بِیلاً. اذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطـاءُ وَ بانَ ماوَراءَهُ الضَّراءُ «وَ بَـدَأَ لَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِـبُونَ» (۲۶۳) وَ «خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبِطلُونَ». (۲۶۴) ای مردمی که شـتابان به گفتار باطل روی آورده کار زشت زیانبار را با دیده اغماض نگریسته و آن را پذیرفته‌ایـد! «آیـا در قرآن انـدیشه نمی کننـد (نمی کنیـد) یا اینکه قفل بر در دلهایشان (یتان) است؟» نه چنین نیست، بلکه کارهای زشـتتان بر دلهایتان نقش بسـته، (جایی برای خیراندیشـی و تفکّر صـحیح باقی نگذاشـته است) گوشها و چشمهایتان را از شما گرفته است و چه بـد جایی برگشتید و چه بد موضع گرفتید، به بد چیزی اشاره کرده‌اید و به معاوضه نامناسب و بدی رضا داده‌اید. به خدا سوگنـد، هنگـامی که پرده‌هـا به یـک سو زده شود، بارَش را سـنگین و پیامـدش را خطرناک خواهیـد یافت و زیان و ضـرر به دنبال خواهـد داشت و از پروردگارتان آنچه را که حساب نمی کردیـد و به ذهنتان نمی‌آمـد، برایتان آشـکار خواهـد شد «و در آن هنگام آنها که بر باطل هستند، زیان خواهند دید.»

۲۰. سپس روی به قبر رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نمود و فرمود:

۱. قَدْ کانَ بَعْدَکَ اَنْباءٌ و هَنْبَثَةٌ لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَم تَکْبُرِ الْخَطْبُ ۲. اِنّا فَقَدْناکَ فَقْدَ الْاَرْضِ وابِلَها وَ اخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُم وَ قَدْ نَکَبُوا ۳. وَ کُلُّ اَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزِلَةٌ عِندَ الْاِلهِ عَلَی الْاَدْنَیْنِ مُقْتَرِبٌ ۴. اَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمْ لَمّا مَضَـیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ ۵. تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنا لَمّا فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْاَرْضِ مُغْتَصَبٌ ۶. وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِهِ عَلَیْکَ تُنْزَلُ مِنْ ذی الْعِزَّةِ الْکُتُبُ ۷. وَ کانَ جِبْرِیلُ بِالْآیاتِ یُونِسُنا فَقَدْ فُقِدْتَ فَکُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجِبٌ ۸. فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادَفَنا لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ ۹. اِنَّا رُزِئْنـا بِمـا لَم یُرْزَءْ ذُوشَجَنٍ مِنَ الْبَرِیَّةِ لا عَجَمٌ وَ لا عَرَبُ (۲۶۵) ۱. ای پـدر بزرگوارم بعـد از تو حوادث و فتنه‌ها برپا شـد که اگر تو شاهد آن بودی چنین نمی‌شد. ۲. چون از میان ما رفتی ما مثل زمینی شدیم که باران نبیند. پدرم، قوم تو مختل و منحرف شده‌اند تو شاهـد آنها باش که به چه نکبتی افتاده‌انـد. ۳. خانـدان و اهل بیت هر شخصـی که در پیشـگاه خداونـد قرب و منزلت داشت در بین مردم محترم بود بغیر از مـا که احترام مـا را نگه نداشـتند. ۴. ای پـدر عزیز: آنان که در سینه‌های خود کینه تو را پنهان داشـتند چون شما رفتید و بین شما و ما، خاک حائل شد آن کینه‌ها را آشکار ساختند. ۵. هنگامی که تو از دنیا رفتی، مردم با تندی و بی‌رحمی با ما رفتار کردند و آنچه از زمین در دست ما بود از ما غصب کردند (عرصه را بر ما تنگ کردند). ۶. شما ماه شب چهارده ما و چراغ زندگانی ما بودی. به نام تو از آسمان جبرئیل با وحی و کتاب فرود می‌آمد. ۷. جبرئیل به وسیله آیات قرآن کریم مونس ما بود و با فوت شـما تمام خیر و برکت از دست رفت. ۸. ای کاش پیش از شـما من مرده بودم و چون شـما رفتی کتاب خداوند معنی دیگری شد. ۹. ای پـدر بزرگوار، در مرگ شـما آن چنـان مصیبت و انـدوهی به مـا رسـید که به هیـچ انـدوهناکی از مردمان عجم و عرب نرسیده بود.

۲۱. سـپس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ساکت شد و به خانه برگشت و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بر در خانه در انتظار او بود تا جمال زهرا علیها السلام بر او طلوع کند. وقتی حضرت به خانه رسید و قرار گرفت به مولا فرمود:

یـا ابْنَ اَبی طالِب! اِشْـتَمَلْتَ شِـمْلَةَ الْجَنینِ، وَ قَعَـدْتَ حُجْرَةَ الظَّنینِ! نَقَضْتَ قادِمَـةَ الْاَجْـدَلِ، فَخانَکَ رِیشُ الْاَعْزَلِ، هـذَا ابْنُ اَبی قُحافَةَ، یَبْتَزُّنی نُحَیْلَةَ اَبی وَ بُلْغَةَ ابْنِی، لَقَدْ اَجْهَرَ فِی خِصامِی وَ اَلْفَیْتُهُ اَلَدَّ فِی کَلامِی، حَتَّی حَبَسَـتْنِی قَیْلَةُ نَصْرَها وَالْمُهاجِرَةُ وَصْلَها وَ غَضَّتِ الْجَماعَةُ دُونِی طَرْفَها فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَةً وَ عُدْتُ راغِمَةً، اَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ أضَعْتَ حَدَّکَ افْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَافتَرَشْتَ التُّرابَ، مـا کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا اَغْنَیْتَ باطِلاً وَ لا خِیارَ لِی، لَیْتَنِی مِتُّ قَبلَ هَنِیَّتِی وَ دُونَ زَلَّتِی، عَـذِیرِیَ اللَّهُ مِنْکَ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً وَیْلایَ فِی کُلِّ شارِقٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَتِ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی اَبی وَ عَدْوایَ اِلی رَبِّی، اللَّهُمَّ اَنْتَ اَشَدُّ قُوَّةً وَ حَوْلاً وَ اَحَدُّ بأْساً وَ تَنْکِیلاً. فَقالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام: لا وَیلَ عَلَیْکَ، الْوَیْلُ لِشَانِئِکِ نَهْنِهی عَنْ وَجْدِکِ یَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ فَما وَنَیْتُ عَنْ دینی وَ لا اَخْطَأْتُ مَقْدوری، فَاِنْ کُنْتِ تُرِیدِینَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ وَ ما اَعَدَّ لَکِ اَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللَّهَ، فَقالَتْ: حَسْبِیَ اللَّهُ، وَ أَمْسَکَتْ. ای پسر ابوطـالب! چرا مانند طفل در شکم مادر پرده نشین شده‌ای و چون کودک خانه نشین گشته‌ای؟! تو بودی که تیر صفت از کمان پر می‌کشیدی و شاه پرهای بازهای بلند پرواز را درهم می‌شکستی اینک این پسر ابی قحافه به ظلم و ستم هدیه و عطای پدرم، و قوت و معیشت فرزندانم را می‌رباید و با من به دشمنی برخاسته است و در سخن گفتن با درشتی با من مجادله می‌کند تا جایی که انصار ما را یاری نمی‌کنند و مهاجرین ریسمان محبت و دوستی ما بریده‌اند و مردمان دیگر در حق ما چشم پوشی کرده‌اند نه دافعی دارم نه حامی. با دلی پر از خشم بیرون رفتم و با حالی افسرده برگشتم. آن روز که لبه شمشیر خود را بکار نینداختی همان روز خویشتن را خانه نشین کردی، روزی که حق تو را ضایع کردند سرت را پائین انداختی تو آن کس بودی که گرگان عرب را شکار می‌کردی اکنون چه شده است که خانه‌نشین شده‌ای. از من گوینده‌ای را دور نکردی و باطلی را از من برنگرداندی من که قدرت و اختیاری بَر دفاع از خود ندارم ای کاش قبل از این جفا و سستی و قبل از آنکه به چنین خواری مبتلا شوم مرده بودم (شما نظاره کنید که فاطمه مظلومه چگونه عقده‌های دل خود را با أوّل مظلوم عالم بیان می‌کند چون می‌بیند پناهگاهی غیر از حضرت علی ندارد) از اینکه با تو این گونه سخن می‌گویم در نزد خداوند عذر می‌خواهم وای بر من در هر صبح و عصر که پدر و تکیه گاه خود را از دست دادم و قوت و نیروی بازوی من سست شد من شکایت به پیش پدر گرامیم می‌برم و از خداوند دادخواهی می‌نمایم. بارالها، خداوندا، قوّت و قدرت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر. در این لحظه امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیگر طاقت شنیدن شکوای حضرت زهرا علیها السلام را نیاورد و فرمود: ای فاطمه عزیز من! ویل و عذاب بر تو نیست بلکه بر دشمنان تو می‌باشد. ای دختر برگزیده جهانیان، و ای باقیمانده پیامبر آخرالزمان من در امر خویش سستی نورزیدم و در طلب حق تو کوتاهی نکردم اگر مقصد تو قوت و روزی است که می‌دانی خداوند ضامن روزی می‌باشد و کفیل روزی شما مأمون و محفوظ است و آنچه خداوند برای شما آماده کرده افضل از آن می‌باشد که از شما قطع کردند خداوند را کافی بدان. پس حضرت زهرا سلام اللَّه علیها فرمودند «حسبی اللَّه» و خاموش شدند. (۲۶۶)

گفتار علماء و بزرگان درباره عظمت این خطبه

۱. علّامه مجلسی قدس سره: این خطبه شیوا را که از ناحیه بانوی زنان، حضرت زهرا علیها السلام صادر شده و فکر خطیبان مبرّز و سخنور را به خود مشغول داشته، موجب بهت و حیرت ایشان شده است، توضیح می‌دهیم. (۲۶۷) ۲. علامه محقق اِرْبِلِی قدّس سرّه: سخنرانی آن حضرت، سخنوران بلیغ را سرگردان و فصحا را ناتوان کرده است ... این گفتار، از خطبه‌های زیبا و بدیع است که پرتوی از نور نبوّت آن را در برگرفته و شکوفه‌ای از گلستان رسالت در آن دیده می‌شود. (۲۶۸) ۳. علامه سید محمّد تقی رضوی قمی قدّس سرّه ...: زبان ادیبان و سخنوران از سرودن چنان خطبه‌ای و کمتر از آن عاجز، و عقل حکیمان و خردمندان از ادراکِ

کُنه آن ناتوان است. چگونه چنین نباشد؟ در حالی که از زبان مقام عصمت الهیّه سرزده، از مشکاهٔ و جایگاه مشعل نبوّت مصطفویه درخشیده، از گنجینه اسرار مرتضویه جلوه‌گری کرده، از گلستان زهرای زکیه شکوفا گشته و از چشمه سار حکمت ربّانیه جوشیده است. (۲۶۹) ۴. مولی محمّد علی تبریزی انصاری: اگر این خطبه بر کوههای برافراشته ایراد می‌شد آنها را خاشع و فرو ریخته می‌دیدی. هر چند در آن دلهای سختی که به سان سنگ و یا سخت‌تر از آن بود، تاثیری نکرد و آن گفتاری است که از کلام آفریدگار فروتر، و از کلام آفریدگان فراتر ... نسبت این خطبه به کلمات فصیح دیگر، به سان ستارگان نورانی آسمان در مقابل سنگهای سیاه روی زمین است ... و اثر را با مؤثرش سنخیّت می‌باشد، این کلمات از پاره تن پیامبر، همسر امیرالمؤمنین و چکیده نبوت و عصاره فتّوت، صدیقه کبری و انسیه حوراء، چشمه و منبع نور، مادر امامان برگزیده و سروران بزرگوار، بانوی زنان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام صادر شده است. (۲۷۰)

فصل ششم أشعار فَدَکیّه

خطبه حضرت زهرا علیها السلام «حاج غلامرضا سازگار»

به نام رحمان و رحیم خدا لب به سخن وا کنم از ابتدا حکایت از محشر کبرا کنم ترجمه خُطبه‌ی زهرا کنم بعد نبی پاسخ حقٍّ نمک غصب خلافت شد و غصب فَدَک عصمت حق، فاطمه دُخت رسول کُفوِ علی، ام ابیها بتول غصب فَدَک، دوری روی پدر بی کسی شوهر و قتل پسر شُعله شد و از دل او سر گرفت مُهر سکوت از لب خود برگرفت ناله به دل،اشک به چشم تَرَش رو به سوی مسجد پیغمبرش زنان هاشمی به دنبال او محو کمال و مات اجلال او در پس پرده حجاب ایستاد ناله زد و آه کشید از نهاد پای صدای ناله فاطمه ریخت به هم نظام مسجد همه گریه زمام خود ز کف داده بود مدینه در تلاطم افتاده بود صدای گریه شد چو کم کم خموش به خطبه فاطمه دادند گوش عصمت حق لب به سخن باز کرد بدین عبارت سخن آغاز کرد حمد خدا راست به انعامها شکر بر او زان همه الهامها ستایش او را که ز لطف و کرم پیش قدم شد به عطای نعم گسترده نعمت الوان بسی منّت جودش به سر هر کسی نعمت پی در پی او پیش پیش از عدد و طاعت و اوهام بیش پای چنین سفره آراسته شکر ز ما، حمد ز ما خواسته شکر طلب کرد که گیرد زوال حمد ز ما خواست که بخشد کمال پس به جزای شکر و حمد و ثنا کرد دو چندان کرمش را به ما لبم به توحید گواهی دهد که صدق و اخلاص الهی دهد دل را سازد بخدا متصّل چراغ عقل را کند مشتعل اوست فراتر به جمال و کمال از نگه و از سخن و از خیال عالم هستی ز عدم ساخته ساخته و بسته و پرداخته این همه صورت که به عالم نگاشت نقشه ز اندازه و الگو نداشت گشت به قدرتش جهان پایدار داد فزونی همه را بی‌شمار او که بدین خلقت حاجت نداشت سود بر او این همه صورت نداشت جز به ثبوت حکمت و قدرتش و ز پی فرمانبری و طاعتش خواست که فرمان عبادت دهد دعوت فرماید و عزّت دهد می‌خرد از بنده خود در حساب طاعت و عصیان به ثواب و عقاب بعد ستایش خدای ودود بر پدرم شخص محمّد درود آنکه خدا کرد ورا انتخاب پیشتر از رسالت آن جناب خواند و پسندید بدین شوکتش پیشتر از ولادت و بعثتش در آن زمانها که جهان وجود در عدم و تیرگی و غیب بود بهر کمال امر و انجام کار از طرف ذات خداوندگار بعثت آن عبد مؤیّد رسید حکم رسالت به محمّد رسید دید پیمبر همه در اختلاف هر که گرفته است طریقی خلاف آن به بُتش ساجدُ این عبد نار قوم دگر منکر پروردگار تا که خداوند کریم ودود ظلمتشان را به محمّد زدود پرده ز چشم دلشان برگرفت ابر ضلالت ره دیگر گرفت خاست نبی بهر هدایت بپا کرد بشر را ز ضلالت رها چشم و دل کور بشر باز شد دوره روشنگری آغاز شد راهبری کرد به دین قویم خواند شما را به ره مستقیم تا که بفرمان خدای ودود کرد ز تن روح محمّد صعود روح وی از رأفت و از اختیار گشت رها از تعب روزگار همره خیل ملک آن مقتدا رفت به رضوان به جوار خدا بر پدرم درود حیّ مبین رسول و برگزیده بود و امین مرضی حق حضرت خیرالأنام بر او

درود و برکات و سلام الغرض آن عبد خدایی صفات کرد سوی مسجدیان التفات گفت عباد اللّه در امر و نهی حمل کنندگان اسلام و وحی معتمد و امین حق بین هم مبلّغین او به سوی اُمَم بقیهٔ اللّهش زعیم شماست این سند عهد قدیم شماست اوست کتابی که به حق ناطق است بنام قرآن، به سخن صادق است نورش در اوج درخشندگی شعاع آن را همه تابندگی بُرهانش بر همگان آشکار باطن آن چو ظاهرش نور بار تابع آن را سوی جنّت برند به پیروانش همه حسرت برند دست توسل سوی قرآن برید تا حُجج اللّه ورا بنگرید ذکر شده به آیه‌هایش تمام واجب و مستحب، مُباح و حرام ادلّه و برهانش سر به سر روشن و کافی از برای بشر اوست قوانین خدا در خطاب که آمده جمع شما را کتاب ایمان را قرار داده خدا تا کند از شرک، بشر را رها برای تنزیه، ز هر کبر و ناز حکم نماز آمد از بی‌نیاز زکات بر تزکیه نفس خواست روزه به تثبیت خلوص شماست حجّ بود از برای تحکیم دین عدل برای وحدت مسلمین طاعت ما برای حفظ نظام واجب شد بر همه خاص و عام امامت ماست در اجرای دین مانع از تفرقه مسلمین جهاد بر عزّت و وارستگی است صبر برای اجر شایستگی است برای اصلاح بشر از خطا امر به معروف به او شد عطا نیکی فرزند به مادر و پدر پیش عقوبت خدا شد سپر بر صله رَحِم خدا حکم داد تا که شود جمع طوایف زیاد برای حفظ حرمت خون، قصاص یافته از جانب حق اختصاص وفا به نذر است به فرمان او موجب آمرزش و غفران او تا نشود حق کسی کاسته کیل به هر بیع و شرا خواسته نهی شده بنده او از شراب کآن همه رجس است و پلید و عذاب منع شده گناه تهمت بسی تا نشود موجب لعنت کسی حرمت دُزدی شده تا خاص و عام دامنشان پاك بُود از حرام شرك حرام آمده تا پاك پاك پیش خدا بنده نهد سر به خاك كمال تقواست شما را پناه پس همه پرهیز کنید از گناه از ره تقوی به خدا بگروید مباد روز مرگ کافر شوید امر خدا را همه اجرا کنید ز نهی او یکسره پروا کنید آنکه خود آگه بود از خیر و شر می‌کند از خشم الهی حذر باز ندا داد به مردم همه گفت بدانید منم فاطمه‌ام آری بابم نبی است آخر و آغاز کلامم یکی است بستگیم هست به وحی اله نیست به فعل و سخنم اشتباه رسولی از سوی خدای شما آمده از شما برای شما بار غم شما به دوشش عظیم به مؤمنین رئوف بود و رحیم معرفت و بینشتان خود گواست کو پدر من نه زنان شماست بن عمّ من بر او برادر بود نه این شرف ز مرد دیگر بُود به که چه نیکوست مرا نسبتش درود حق بر وی و بر عترتش او که خود ابلاغ رسالت نمود زبان به اندرز و نصیحت گشود ز مشرکین رو سوی معبود بُرد شکستشان داد و گلوشان فشرد به حکمت و منطق نیکو جدا خواند بشر را به طریق خُدا بُتان شکست و بتگران را فکند تا که پراکنده به هر سو شدند رفت شب و صبح سیاهی زُدود رهبر دین لب به تکلّم گشود بانگ شیاطین همه جا شد خموش ماند لب منافقین از خروش گسسته شد سلسله‌های نفاق بریده شد ندای کفر و شقاق شما به اخلاص گشودید لب همره رو سفیدهای عرب شما که بودید حقیر و تباه گرسنگانی به لب پرتگاه چو خوردن آب و غذا دشمنان به سویتان گشوده دست و دهان عُمرِ شما جرقّه‌ای بود و بس زیر لگدها همه چون خار و خس شرابتان ز آب گندیده بود غذایتان برگ خزان دیده بود تغذیه از پوست حیوانتان لرزه ز بیم خصم، بر جانتان تا به محمّد که ز حیّ ودود بر وی و آلش صلوات و درود از پس ارشاد شما روز و شب دید بسی محنت و رنج و تعب گاه ز گرگان عرب در عذاب گاه ز سرکشان اهل کتاب جنگ به هر صحنه که آتش فکند شد به ستم چو شاخ شیطان بلند افعی فتنه چو دهن باز کرد او به علی درد دل ابراز کرد رو به سوی برادر خویش بُرد به کام اژدهای جنگش سپرد علی دمی خسته نشد از قتال داد به خیل سرکشان گوشمال به تیغ آن مجاهد سخت کوش شراره‌های فتنه می‌شد خموش علی به حق همیشه پابند بود مطیع فرمان خداوند بود به مصطفی همدم و همراه بود سید اولیای اللّه بود ناصح و ثابت قدم و سخت کوش شما همه در طلب عیش و نوش روی زمین غرق نعم در امان تا چه کند چرخ به ما خاندان منتظر سختی ما در ملال دائم در حال فرار از قتال تا که رسول خویش را کبریا بُرد به دارالشرف انبیا او به دیار اصفیا جا گرفت بین شما نفاق بالا گرفت جامه دین کهنه شد و کاسته گمره گمرهان بپا خواسته پست‌ترین شد به شما پیشتاز در طلب فتنه دهن کرد باز او به شما چیره و شیطان دون کرد ز مخفی گه خود سر برون خواند شما را و شما از ستم یك سره گفتید به پاسخ نَعَم آنچه که او خواست شما آن شدید دشمن ما، حامی شیطان شدید داغ زن اشتر دیگر شدید راهی آبشخور دیگر شدید

هنوز پیمان نبی تازه بود به گوشتان ز وحی آوازه بود جراحت زخم فراقش به دل نرفته جسم پاك او زیر گل ز بیم فتنه، فتنه‌ها ساختید خویش به چاه فتنه انداختید روز جزا با شرری بس عظیم به کافران احاطه دارد جهیم هیهات از شما که کافر شوید چه می‌کنید و به کجا می‌روید؟ پیش روی شما کتاب خداست امور آن ظاهر و حُکمش رساست پرچم نورانی او استوار اوامر و نواهیش آشکار راه خود از خدا جدا ساختید قرآن را پشت سر انداختید یا شده تسلیم کتابی جدا وای به ظالم از عذاب خدا هر کس آرد به جز اسلام دین زو نپذیرند به طور یقین سعی و تلاشش همگی بی‌ثمر نیست بر او غیر زیان و ضرر صبر نکردید در آن صحنه‌ها رام شود مرکب این فتنه‌ها باد زن آتش سوزان شدید شیطان را بنده فرمان شدید در پی خاموشی و تضعیف دین پای فشردید به تخفیف دین عهد شما با نبی از یاد رفت هستی تان یک سره بر باد رفت ای به زبان حق، دلتان را نفاق کرده به مخفی گه خود اتفاق آل نبی را همه دادید سیر از سر نیزه‌ها به فرمان غیر ما چو کسی که رفته تیغش به دست بر گلویش نیزه فرو رفته است به ذات معبود توکّل کنیم صبر نمائیم و تحمّل کنیم نیست مرا ارث گمان کرده‌اید روی به جاهلیت آورده‌اید کیست که بهتر ز خدای مُبین حکم کند برای اهل یقین چو مِهر تابنده عیان بر شماست که فاطمه دُخت رسول خداست آیا ساکتید ای مسلمین که حق من غصب شود این چنین؟ پور ابو قحافه غالب شود ارث مرا به زور صاحب شود یا بن ابی قحافه این ناروا آمده باشد به کتاب خدا؟ تو ببری از پدرت ارث و من منع ز ارث پدر خویشتن وه که چه قانون بدی ساختید قرآن را پشت سرانداختید ارث نبی نص کتاب خداست قصّه داود و سلیمان گواست این زکریاست که وقت دعا گفت خدایا پسری ده مرا تا ببرد ارث ز جاه و حِشَم از من و ذُرّیه یعقوب هم و ز اولو الارحام خدا گفته باز هست به یکدیگرشان امتیاز باز شما را به کتاب مبین توصیه فرموده خدا این چنین هر چه که میراث به دختر رسد بر پسر از آن دو برابر رسد قرآن گوید که به ترک جهان بر پدر و مادر و بستگان به نیکی و خیر وصیّت کنید که حق متقین رعایت کنید آیا من از پدرم مصطفا بهره ندارم به گمان شما؟ آیا آیه‌ای است خاص شما کزان خدا کرده نبی را جُدا؟ آیا من نه دخترم زان پدر یا ز دو ملّتیم ما یک دگر؟ آیا ما جدا از این اُمتیم من و محمّد نه ز یک ملّتیم آیا در خصوص قرآن سرید از پدر و شوهر من برترید این شتر خلافت، اینش زمام بتاز با سرعت هر چه تمام بتاز تا روی به حشر آوری کیفر کار خویش را بنگری روز جزا خدا وکیل من است خاتم انبیا کفیل من است روز زیان روز پریشانیت می‌ندهد سود، پشیمانیت چون به شما روز جزا روی داد جایگهی هست به هر رویداد خود همه بینید به قعر جحیم کیست معذّب به عذاب الیم؟ نسل جوان که بازوی ملّتید ذخیره‌های مکتب واُمتید چه شد که در سکوت بنشسته‌اید لب ز دفاع من فرو بسته‌اید مگر نداده پدرم آگهی اَلْمَرءُ یُحْفَظُ فی وُلدِهِ یعنی احترام هر پاك خو بسته به احترام فرزند او چه زود قول او فراموش شد غفلت با شما هم آغوش شد شما توانید در این ماجرا بازستانید حقوق مرا آیا این است شما را دلیل مات مُحمَّدٌ فخطبٌ جلیل رشته اتّصال از این غم گسیخت خاك مصیبت به سر خلق ریخت سینه اُمّید در این غم شکافت چاره آن را نتوان باز یافت ظلمت بر اهل زمین چیره شد روی همه ستارگان تیره شد ریخت فرو در غم او کوهها شکسته شد حریمها را بها گشت در این فاجعه ارتحال حُرمت اهل بیت او پایمال قسم به عزّت خدای بزرگ مصیبت اوست بلای بزرگ مصیبتی که مثل آن در جهان نیامده فرود از آسمان این خبری بوده که پروردگار گفته به قرآن مجید آشکار همان کتابی که میان شماست آیاتش ورد زبان شماست بلند و آرام به هر صبح و شام تلاوتش کنید با احترام مرگ رسل بوده ز روز ازل مشیّت خدای عزّوجل گفت خدا نیست محمّد مگر؟ رسول از جانب حق بر بشر پیمبران پیش از او مُرده‌اند رو به سوی دار بقا بُرده‌اند اگر بمیرد آن رسول جلیل و یا شود به دست دشمن قتیل آیا از دین نگران می‌شوید؟ پیرو راه پدران می‌شوید هر آنکه از دین خدا بازگشت کرده به دین پدران بازگشت زیان نه هرگز به خدا می‌رسد به شاکرین زود جزا می‌رسد ای پسران مام (۲۷۱) دو انجمن آیا بلعیده شود حق من شما که بر ناله من ناظرید گوش فرا داده همه حاضرید مجمعتان راست توان قیام گشته برای همه حجّت تمام یکسره بی‌شبهه گواهید حال که حق فاطمه شده پایمال از چه نشستید شما را به دست اسلحه و قدرت پیکار هست دعوتتان می‌کنم و بی‌هُشید ناله من شنیده و خامُشید ای همه موصوف به جنگاوری وی شده معروف به دین پروری به خیر و

نیکی و وفا منتخب جنگیده با عجم و با عرب کرده تحمّل بلا بارها ستاده در هجوم پیکارها به طاعت ما همه بودید راه تا که ز ما گرفته مکتب قوام سینه ایام پر از شیر شد کفر فرو ماند و زمین گیر شد تهمت و افتراء فراموش شد شراره‌های کفر خاموش شد ریشه هرج و مرج بر باد رفت نظام داد آمد و بیداد رفت چه شد که بعد از آن همه آگهی شدید گُم به وادی گمرهی چرا به کار خویش سرگشته‌اید چرا زدین خویش برگشته‌اید لوای دین که بود بر دوشتان فتاد و گردید فراموشتان از پس اعلان وفا در خفا دست گشودید به جور و جفا پیش رُوید و به عقب تاختید یکسره مشرک شده دین باختید ندا دهد خدای حیّ مبین الا نمی‌جنگید با ناکثین؟ که عهد خود شکسته، مرتد شدید در پی اخراج محمّد شدید آیا در هراس از دشمنید ز حق بترسید اگر مؤمنید الا، که می‌بینم در هر نگاه شما گرفتید طریق رفاه علی که در حکم سزاوار بود واقف اسرار به هر کار بود تا بگریزید ز پروردگار زدید آن حجت حق را کنار در طلب راحتی و تنبلی جدا شدید از نبی و از علی آنچه گرفتید ز کف باختید گوهر خود به دور انداختید اگر شما و جمله اهل زمین کفر بورزید به حیّ مبین خدا بُود از همگان بی‌نیاز زبان به حمدش بگشایند باز الا که من گفتم و دانم شما گذشته کارتان ز اندرز ما سُستی و پستی و سکوت و رفاه کرده دگر قلب شما را سیاه بود کلامم همه سوز درون با شرر ناله‌ام آمد برون در شرر نار دل افروختم گفتم و فریاد زدم سوختم خطبه من ناله از دل رهاست اتمام حجّت من با شماست این شتر خلافت و این شما سخت بگیرید مهار ورا او به جبین نشان باطل زده زخم به پشت پاش تاول زده مُهر غصب،بُوَد به پیشانیش زشتی جاودانه ارزانیش سوار آن تاخته سوی جهیم احاطه‌اش کرده عذاب عظیم آنچه که کردید بود آشکار به محضر حضرت پرودگار زود جزا دهد به ظالم نشان که ظلم بر که می‌رساند زیان منم همان دخت رسول مجید که بیم تان داده ز نار شدید شما و ظلم و ستم و خودسری ما و تلاش و صبر و روشنگری شما و ما در گرو کار خویش منتظر حاصل رفتار خویش سوز درون ریخت برون فاطمه پاسخ او بود سکوت همه هر چه که آمد به سر روزگار بود از آن خامُشی مرگبار دخت رسول و خطبه بی‌جواب وای به خامُشان ز روز حساب «میثم» را چه زَهره لب وا کند ترجمه‌ی خُطبه زهرا کند آنچه که گفتم به دفاع بتول بار خدایا ز کرم کن قبول (۲۷۲)

خطبه فَدَکیّه – «محمّد علی مردانی»

حمد سزد قادر بخشنده را خالق انوار درخشنده را آنکه همه خلقت عالم از اوست جوهره هستی آدم از اوست لوح قلم کرسی و ارض و سما مهر و سپهر و فلک و ماسوی ساجد حقند، نبات و جماد آتش و آب و شجر و خاک و باد بعد ثنای صمد بی‌نیاز احمد مرسل نبی سرفراز هست سزاوار درود سلام با همه عترت و آلش تمام بعد تحیت به رسول خدا شرح دهم واقعه‌ای جانگزا راوی این واقعه عبداللهست این سخن از سبط رسول اللهست او ز پدر نقل روایت کند از علی این گونه حکایت کند چون سخن از غصب فَدَک گفته شد فاش یکی فتنه بنهفته شد فاطمه آن عصمت پاک خدای فاطمه آن آینه حق نمای فاطمه آن گوهر بحر شرف در گرانمایه دین را صدف شمسه ایوان جمال و جلال نیره کامله ذوالجلال فاطمه آن دره تاج رسول عاقله فاضله یعنی بتول همچو پدر شد سوی مسجد روان هشته سر اندر قدمش آسمان سلسله در سلسله بودش به راه خیل زنان زهره صفت گرد ماه گویی ظاهر شده ختم رسل جانب مسجد شده آن عقل کل شد به حرم بانوی بیت الحرم فاطمه طاهره محترم دختر پیغمبر والا تبار همسر حیدر ولی کردگار آن که بود کوثر و تسنیم از او آن که قلم یافته تعلیم از او با همه عز و جبروت و وقار شد به پس پرده نهان پرده‌دار داشت ابابکر به منبر مکان با همه اصحاب ز خرد و کلان مظهر احمد ز جگر زد خروش قلزم قهر نبی آمد به جوش گشت قیامت بجهان آشکار رفت ز انصار و مهاجر قرار ناله کنان صیحه زنان مرد و زن مسجد گویی شده بیت الحزن بانوی اسلام چو آرام شد صید سخن در کف او رام شد حمد و ثنا و صلوات و درود خواند خدا را و پدر را ستود بار دگر بانگ نوا شد بپا از سخن دخت رسول خدا غنچه توحید دهن باز کرد معنی کوثر سخن آغاز کرد بانوی اسلام از این احتجاج خواست نهد بر سر اسلام تاج زد به عدو بانگ که هشیار باش رفت ز ره قافله بیدار باش گفت سخن به ز در آبدار در خور محبوب خداوندگار مسجد پیغمبر و احباب او

مرکز دانشگه اصحاب او مهبط جبریل و مقام خلیل محکمه‌ای بی‌بدل و بی‌بدیل مطلب او روشن و مقصد پدید مدرک او نص کتاب مجید خصم نبی مدعی دادگاه عصمت کبرای خدا دادخواه بود سوی خالق سرمد سجود خواند به پیغمبر و آلش درود پس سوی حضار ز راه عتاب کرد در آن محکمه زهرا خطاب کای ز خدا بی‌خبران العجب کور دلان خیره سران العجب خانه اسلام به امر خدا گشت چو بر دست پیمبر بنا چون پدرم باب نبوت گشود غیر علی یار و ندیمش که بود نور فروزان امام مبین در نظر مردم اهل یقین هست چو خورشید فلک تابناک نیست بر او از گذر ابر باک احمد مرسل که رسول خداست بر همه خلق جهان رهنماست هست عیان بر همه افکار او کوشش و جانبازی و افکار او با صفت و شیوه پیغمبری کرد شما را سوی دین رهبری داشت چراغی به فرا راهتان تا شده روشن دل گمراهتان بت بشکستید و مسلمان شدید اهل سخن تابع قرآن شدید حالی ایا مردم با داد و دین ای همگان صاحب نفس امین این من و این نص کتاب خدا این من و این مجمع و این پیشوا من نه مگر دختر پیغمبرم من نه مگر فاطمه اطهرم همسر من نیست مگر مرتضی ابن عم احمد و شیر خدا آن که بتان را ز حرم بر فکند از همه ابطال عدو سر فکند صِهر نبی آن که به گاه جدال در صف اسلام نبودش همال آن که نبی را بستودی به جان داشتی از اهرمنش در امان آن که به هنگامه‌ی خونین بدر فارغ از اندیشه هر کید و غدر گرد سر خاتم پیغمبران بود چو پروانه همی پر زنان لیک شما غرق نشاط و طرب گرم صفا با امرای عرب بر سرتان سایه زده سایبان تا که بلایی رسد از آسمان دهر به کام دل دشمن شود خاک یتیمی به سر من شود دامن همت به کمر زد علی بر جگر خصم شرر زد علی لیک شما را نبُد از کارزار جز غدر و مکر و فریب و فرار حال که پیغمبر آخر زمان ز امر خدا دیده ببست از جهان جامه دین پاره شد از خار و خس دزد به تن کرده لباس عسس جاهل گمراه به افسونگری خاسته بر دعوی پیغمبری چون شتر مست تکان داده دُم تا شده باطل حق و حق گشته گم داغ به غیر شتر خود زدید عقل رها کرده رهی بد زدید آتشی از کینه بیفروختید خرمن دین را به عبث سوختید مدّعیان شیوه شیطان کجا؟ سنّت پیغمبر پاکان کجا؟ جای کف شیر بخوردید شیر روبه مکار شده شیر گیر تا که چو من طایر بشکسته بال قامت سروم شده از غم هلال تا که یکی جاهل گم کرده راه از سر بغض و حسد و اشتباه غصب کند حق من خسته را صید کند طایر پر بسته را پس به ابابکر به پرخاش گفت کای شده با شیوه ابلیس جفت چیست که اینگونه خطا می‌زنی تهمت بی‌جا به خدا می‌زنی نیست سزاوار تو ای بوالفتن امر خدا پشت سر انداختن این نه مگر آیه قرآن بُوَد؟ وارث داود سلیمان بُوَد؟ قصه یحیی به کتاب خدا شاهد ارث آمده بر انبیا گر تو بدانی اولوالارحام را سر فکنی این طمع خام را آیه «یوصیکم» اگر خوانده‌ای از چه چنین خنگ خطا رانده‌ای؟ «ان ترک خیراً» از بهر چیست؟ نصّ کتابست جواب تو چیست؟ چیست گمان تو ز غارتگری آبروی خوش چرا می‌بری؟ جمله بدانید همه خاص و عام هست علی صاحب قرآن تمام کاشف اسرار خفی و جلی بعد نبی نیست به غیر از علی این تو و این اُشتر و این باراو این تو و این رشته افسار او خیز و بزن بار و بگیر و ببر تا به صف حشر برِ دادگر حاکم آن محکمه باشد اله هست در او ختم رسل دادخواه ماه چو در جلوه به صحرا شود دزد سر گردنه رسوا شود وای بر آن کو رهِ باطل سپرد غیر ندامت ز بطالت نبرد آتش نیران خدای احد بر سر او خیمه زند تا ابد من به تو اعلام خطر می‌کنم آگهت از این همه شر می‌کنم چونکه تو را نیست به حق دسترس دست به نشتر مزن ای بوالهوس ختم سخن را چو به هشدار کرد پس روی خود جانب انصار کرد کرد بدانها به توقّع نگاه گفت که ای مردم آزادخواه خانه اسلام مقام من است این حرم از باب کِرام من است آیه تطهیر به اکرام ماست زینت آیات خدا نام ماست من که مهین بانوی این خانه‌ام وارث این منصب جانانه‌ام چیست که اینگونه عذابم کنید بعد پدر خانه خرابم کنید شد ز شما دین نبی استوار نیست به از این سند افتخار بهر حضانت چو پرافراشتید بیضه اسلام نگه داشتید باب من اکنون ز جهان رخت بست پشت فلک زین غم عظمی شکست ای ز شما «قیله» سرافراز و شاد مردمِ با مادرِ والا نژاد می‌شنوید این همه فریاد من شد به فلک در ره حق داد من چون همه رزمنده و کند آورید شیر ژیانید و غضنفر فرید تابع فرمان پیمبر بُدید پیشرو مردم دیگر بُدید چیست که غافل ز خدا گشته اید از هدف خویش جدا گشته اید مستی و رخوت ز چه؟ غفلت چرا در ره دین سستی همت چرا آبروی خویش چرا ریختید

رشته وحدت ز چه بگسیختید من به شما بانگ خطر می‌زنم از غم اسلام به سر می‌زنم عاقبت کفر و عناد و نفاق نیست به جز ذلت و رنج و شقاق آمده چون موسم غارتگری کرده شما را ز حمیّت بری اینک این اُشتر و این بار او جمله چو هستید گرفتار او بار دگر بر سر بارش نهید تنگی زرین به کنارش نهید لیک بدانید که این داغ ننگ بر رُختان تا به ابد بسته رنگ کار شما در بر چشم خداست کیفر آن آتش خشم خداست دختر والای بشیر و نذیر کُفو علی سیّد صاحب سریر دادِ سخن داد در آن انجمن بست ز هر باب ره اهرمن گرچه بلند است بنای ستم آه ستمدیده از او نیست کم بلبل باغ نبوی با امید ختم سخن کرد به قید امید تا مگر آن مردم دور از حساب زان همه حجّت چه دهندش جواب گفت ابابکر که ای پاک دین دخت رسول مدنی امین باب گِرام تو به اهل جهان مشفق و غمخوار بُد و مهربان یار ستمدیده و مظلوم بود راهبر مردم محروم بود احمد مرسل که حبیب خداست باب تو و ابن عم مرتضی است هست برابر به امام مبین شیر خدا رهبر اهل یقین داد ز تقوی به علی برتری تا که رساندش به سر و سروری گفت که انسان سعادت نصیب با علی و فاطمه باشد حبیب خصم علی خصم محمّد بود خصمی او دشمن سرمد بود بخت بد او را که به تو دشمن است دشمن تو پیرو اهریمن است آل نبی تاج سر عالمند اشرف اولاد بنی آدمند مشعل توحید به دست علی است آب حیات از سر شست علی است دخت نبی شمسه خوبان توئی سیّده و سرور نسوان توئی نیست به عالم چو تو کس راستگو همچو تویی پاک دل و نیکخو بر احد قادر یکتا قسم حق خداوند تعالی قسم می‌روم آن سان که نبی پا گذاشت زان قدمی پیش نخواهم گذاشت پیشرو قافله با اقربا کذب نگوید ننماید خطا قادر قهّار گواه من است راه رسول است نه راه من است گفت که از مکنت پیغمبران ارث نماند دِرَمی در جهان نه زر و نه نقره و نی دانه‌ای نه حَشَم و خانه و کاشانه‌ای غیر کتاب آنچه بماند به جا حق بود از بهر اولوالامر ما ارث پیمبر ز اولوا الامر اوست آنچه کند بر حسب امر اوست آنچه تو می‌جویی و خواهان شدی آمدی و در طلب آن شدی ما پی تجهیز سلاح و سپاه بهره بجوئیم از او چندگاه بنیه اسلام قوی‌تر کنیم لشکر اسلام غنی‌تر کنیم من ز خود این حکم ندادم چنین بلکه بود با نظر مسلمین اینک این حال من و مال من هست به فرمان تو اموال من نیست دریغ از تو مرا جان و مال از تو نه پنهان بودم هیچ حال سیّد نسوان جهان جز تو نیست نخله طوبای جنان جز تو نیست در شرف بحر فضائل توئی نور هدی حجّت کامل توئی حکم تو نافذ چو کلام خداست لایق شأن تو سلام خداست لیک تو مپسند کز این ماجرا من بنهم قول نبی زیر پا فاطمه چون این سخن از وی شنید آه جگر سوز ز دل برکشید گفت که یاللْعجب این حرف چیست؟ این سخنان جز غدر و مکر نیست وا اَسَفا این چه تبهکاری است این چه فسونکاری و غدّاری است آنکه از او غصب فَدَک می‌کنی مدحتش از حقّ نمک می‌کنی آنکه بود قول رسولش هدف از چه کند حقّ بتولش تلف قول رسول اللّه و قرآن یکی است آنچه نبی گفته و یزدان یکی است ختم رُسُل پیرو امر خداست این سخن از قول پیمبر خطاست بهر هلاکش به زمان حیات دام فکندند محبّان لات بعد وفاتش بود این دام و قید تهمت و کذب و غدر و مکر و کید اینک اَیا مردم دور از وفا حاکم ما هست کلام خدا او حَکَمِ بین حق و باطل است ناطق قطعی حکم عادل است بار دگر آیتی از ارث خواند داد سخن داد و بسی در فشاند از زکریای نبی کرد یاد داغ به پیشانی باطل نهاد بس سخن از فرقت یعقوب گفت آنچه بیاید ز بد و خوب گفت گفت که جز صبر مرا چاره نیست غیر خدا حامی بیچاره کیست؟ دید چو آن قوم ستم کیش را هیچ نبینند مگر خویش را نیست به جز ظلم و ستم کارشان خاطرش آزرد ز آزارشان گفت که ای مردم دور از ادب فاطمه‌ام دخت رسول عرب سوزم و سازم ز ستمهایتان تا به صف حشر رسد پایتان ختم سخن کرد به صبر جمیل صبر و سکون خواست ز حی جلیل زاده قحافه چو اینسان بدید برق رضایت زد و چشمش پرید با صَدَقَ اللّه و صَدَق الرَّسُول وصف نبی گفت و مدیح بتول بار دگر لب به ثنا برگشود گفت که ای عصمت ربّ ودود معدن لطف و کرم و حکمتی مشعل نور و شرف و رحمتی پایه دین گوهر حکمت ز توست بحر سخا چشمه حجّت ز تو است هست کلام تو چنان درّ ناب من به تو از نهی نگویم جواب این من و این انجمن مسلمین این تو و این قاطبه مؤمنین من که چنین سلسله در گردنم خویش به آتش ز چه رو افکنم آنچه من از خوب و ز بد کرده‌ام غصب فَدَک را نه ز خود کرده‌ام عامه مردم که پناه منند در همه احوال گواه منند آن‌چه من از سود و

زیـان می‌کنم کـار برای همگـان می‌کنم نیست تو را چاره در این ماجرا صبر کن و باش رضا بر قضا زاده قحافه چو گفت این سـخن بار دگر فاطمه ممتحن همچو نبی لب به سـخن باز کرد در بر مردم سخن آغاز کرد کز چه در این راه خطا می‌روید زین خط بیجا به کجا می‌روید راه کج و کار بد و ناپسـند نیست شـما را به خدا سودمند آنکه در این راه دلیل شـماست در وحل افتاده ذلیل شماست در ره او پای خِرَد در گل است حمل چنین بار گران مشـکل است کرده قضا کور و کر و لالتان از پی اندوختن مالتان روز جزا پرده چو یکسو نهنـد حاصـل مـا را به ترازو نهنـد وای بر آن کس که در این کشتزار کاشـته بـذری که نیایـد به کار هر که در این مزرعه بنمود کشت می‌درود کشـته چه زیبا چه زشت آن که ره جهل و ضـلالت گزیـد گشت گرفتار عـذاب شدیـد هست حدیثی ز رُوات اَنام آمده در سـیره ابن هشام دور ابابکر چو پایان گرفت بانک زدش مرگ و گریبان گرفت راه ز هر سو به رخش بسته شد شانه‌اش از بار ندم خسـته شد داس اجل رشته عمرش برید جامه جان را ز تن او درید گفت که هیهات که بگذشت کار چون دم مرگ است و دم احتضار خواست در آن لحظه دو تا پیرهن هر دو بپوشـید به جای کفن عایشه‌اش گفت که جان پـدر هست تو را گنـج و طلا و گهر داده تو را دولت افزون خـدا از چه نخواهی کفنی پر بهـا گفت ابوبکر به انـدوه و درد با دل پر حسـرت و با روی زرد آنچه مرا جمع شـد از گنـج و مال نیست به جز مایه وزر و وبال شـد بـدن من چو به خاک اندرون ساعت دیگر همه چرکست و خون حاصـل دنیا که به جز مهل نیست ای خنک آن کس که سـرافراز نیست خصمی پیغمبر والا تبار هست یقین در دو جهان شرمسار الغرض آن محرم اسـرار حق فاطمه آن مظهر انوار حق رو سوی آرامگه باب کرد شکوه بر آن مِهر جهانتاب کرد گفت پدر خون رود از دیده‌ام بسـکه ز خصم تو سـتم دیـده‌ام بعـد تو ای سیّد ملـک حجاز گشت بپا فتنه و شـد پرده باز تا تو بـدی پرچم دین باز بود ملت اسـلام سرافراز بود رفتی و اهل تو پریشان شدند امت تو پیرو شـیطان شدند بعد تو شد رنگ دگر آشـکار روز به چشـمم شده چون شام تار روی تو بد شـمع شبستان ما مهر فروزنده ایوان ما عالمی از تو به نشاط و سرور کرد جهان از تو همی کسب نور چونکه خدا را به تو پیوند بود مونس ما پیک خداوند بود کاش که پیش از تو سپردیم جان ای پدر ای بار ستمدیدگان دست ستم هر که به ما می‌زند بر سر او دست خدا می‌زند تا که کنم خویش به قربان تو اشک فشانم پی هجران تو از غمت ای محور دین را مدار هست جهان بشـری داغدار سرّ خدا بودی و محبوب حق نور خدا بودی و مطلوب حق رفتی و خیرات ز ما رخ نهفت گشت سـلیل تو به اندوه جفت بعد توام ای پـدر از عمر سیر تنـگ گرفته است به مـا چرخ پیر بهر حسـین و حسـنم دل فکار شـد ز دلم تاب و توان و قرار بانوی خوبان جهان فاطمه سیده جمع زنان فاطمه از دل خود آتش حسـرت فشانـد اشک غم از دیـده به شـدت فشانـد درد دل خود برِ بابا شـمرد همچو گل لاله ز داغش فسـرد مرغ حرم سوی حرمخانه شد بانوی عصـمت سوی کاشانه شد شیر خدا مظهر پروردگار می‌کشد اندر ره او انتظار پرده نشـین حرم کبریا گفت که ای معدن سـر خدا از چه چنین خانه نشـین گشـته ای دل ز جان شسـته و بنشسته‌ای پرده نشـینی چو جنین در شـکم روی نهان کرده چنان متهم شهپر مرغان بلند آشیان بستی و بشکستی و دادی امان لیک کنون زاغ و بط و ماکیان کرده تو را زیر پر خون نهان آنچه مرا بود ز ارث پدر مهریه مادر و نان پسـر دشمن اسلام به زور و علن غصب نمود از من و طفلاـن من یافتم اینگونه که آن نابکار با منش استیزه بود آشـکار عامه مردم همه از خاص و عام جمله انصار و مهاجر تمام قـدر من غمزده نشـناختند جانب بیگانه بپرداختنـد راه دفاع از همه جا بسته شـد رشـته الفت همه بگسسـته شـد با دو صد امید پی حق خویش رفتم و گشتم ز ستم سینه ریش تا تو ز کف تیغ بینداختی با غم و اندوه و الم ساختی تا بنهادی به زمین تیغ تیز خصم برافراشت لوای ستیز گرگ دغل را بدریدی چو شـیر نک مگست می‌زند ای شـیر گیر من همه خود گفته‌ام از گفتنی سـفتم در لیک چه در سـفتنی تیره دلان را سـخن حق چه سود حاصـلم از گفته به جز غم نبود گو چه کنم ای مه برج وقار شـد ز کفم چاره و از دل قرار کاش که دسـت اجلـم پیش از ایـن بردی و ظلمی نکشـیدم چنین یـا علی این خـود نه گنـاه من است خـالق من بر تـو گـواه من است آه که از گردش شام و سـحر هر دمم از نو غمی آید به بر بعد پدر بر من ماتمزده خانه ویران شده ماتمکده پشـتم از این ماتم عظمی شکست پای ز ره مانـد و شد از کار دست شِـکوه برم نزد رسول کبار دادرسم نیست به جز کردگار بارخدایا چو تویی دادرس ای ز تو فریاد

به فریاد رس دید علی شافع یوم الحساب فاطمه را در تعب و التهاب از پی آرامش آن نور حق گفت که ای برده ز خوبان سبق صبر کن و گریه بی‌حد مکن از غم ایام تو دل بد مکن حسرت و اندوه ز بد خواه توست خالق پاک تو مددخواه توست بشنو ایا دخت حبیب خدا مام امامان، دُرِ بحرِ سخا نیست کسی بعد خداوندگار بر تو چو من در غم ایام یار در ره اسلام به هر گیر و دار بودم و هستم به خدا استوار گسترش عدل شعار من است سستی و اهمال نه کار من است دانم ایا دختر خیر البشر نیست تو را در پی روزی نظر دعوی حق منشأ پیکار ماست در دو جهان حق‌طلبی کار ماست من که در این دار کفیل تو ام عبد تو ام گرچه دلیل توام آنچه کنون در ید فرمان توست بهتر از آن قطع شده نان توست پس بگو ای دختر ختم رسل هست خدایم بس از این جزء و کل فاطمه چون این سخن حق شنید بحر خروشان به دمی آرمید ساکت و آرام شد آن بحر جُود برد بر خالق یکتا سجود گوهر یکدانه کانِ وقار زد به جهان از تَفِ آهش شرار گشت خمش لیک ز گفتار او رفت ز بیداد گران آبرو گشت خمش لیک از این احتجاج بر سر اسلام زد از فخر تاج خلق جهان شاد ز ارشاد اوست تاج شرف بر سر اولاد اوست خطبه آن شمسه برج حیا هست درخشنده چو مهر سما هست مهِ ملک حیا فاطمه شافعه روز جزا فاطمه چون به صف حشر قدم می‌نهد بر زبر چرخ علم می‌نهد خصمی او جای به نیران کند شکوه ز اعدا بَرِ یزدان کند هست جنان جان محبان او هر که بود ریزه خور خوان او می‌دهد از لطف به دستش برات تا دهدش زآتش دوزخ نجات هدیه «مردانی» افسرده حال در برِ آن مظهر عزّ و جلال نیست به جز دفتر اشعار او حاصل عمرش بود آثار او هست همه مدحتِ آل رسول تا کند آن بانوی عُظمی قبول هست همه مدح و رثای حسین جان جهانی به فدای حسین هدیه چو موری به سلیمان برد قطره اشکی برِ عمان برد مُهر چو بر دفتر او می‌نهد تاج شرف بر سر او می‌نهد (۲۷۳)

فَدَک، غدیر، سقیفه – «حاج غلامرضا سازگار»

شهر مدینه با همه زیبایی و صفا جولانگه ستم شده آبستن جفا دشمن گرفته سخت کمین در لباس دوست طرح هزار فتنه کشیده است در خَفا مردم چون نقشها که به دیوار در سکوت عترت غریب مانده و قرآن به زیر پا نفس نبی ولیّ خدا بُرده سر به جیب پُور ابوقحافه به منبر گرفته جا زاغ سیاه و خرمن گل وامصیبتا بیگانه جانشین نبی وامحمّدا دندان برای غصب فَدَک کرده سخت تیز قول دروغ بسته به پیغمبر خدا اخراج از فَدَک شده عُمّال فاطمه بی اطلاع فاطمه بی‌اذن مرتضا گر اذن می‌گرفت خلیفه، گناه بود یا آنکه بود حضرت دادار نارضا اوّل فَدَک گرفت سپس خواست بیّنه این بی‌عدالتی که شنیده است در قضا غصب فَدَک نبوده روا از کسی که خود پیراهن زفاف به سائل کند عطا کفر است کفر خواستن شاهد از کسی کو را خدا ستوده به تطهیر و هَل اَتا هرگز روا نبود که شاهد طلب کند آن هم ز روح بین دو پهلوی مصطفا آن کو پیمبر از غضبش می‌کند غضب وان کو شود به شادی او شاد کبریا ظلم و ستم به حضرت او بود ناپسند غصب حقوق حقّه او بود ناروا بردند حق فاطمه را و به کذب محض گفتند ارث می‌نگذارند انبیا قول دروغ محض و خلاف کتاب حق دادند فاش نسبت آن را به مصطفا اوّل کسی که غصب فَدَک کرد از بتول أوّل کسی که او به نبی بست افترا داود ارث بهر سلیمان گذاشته بوده است قصّه زکریا، گواه ما دشمن دروغ گفت، شهادت دهد رسول زهرا درست گفت، گواهی دهد خدا آیا رسول و فاطمه‌اش از دو ملّتند؟ یا بود آیه‌ای که نبی بود از آن جُدا؟ یا آنکه بود دانش آنان به حکم حقّ بالاتر از رسول و فراتر ز مرتضا گر قول «لا نُوَرِّثُ» می‌بود از رسول آن را نگفت با علی و فاطمه چرا باور کنم که حضرت صدیقه و دروغ باور کنم ز عصمت حق گفته خطا؟ زهرا دروغ گفت که روح صداقت است؟ یا آنکه کرد غصب فَدَک را ز ابتدا؟ پور ابوقحافه برد ارث از پدر حقّ یگانه دخت پیمبر به زیر پا ازا ین گذشته، بود فَدَک ملک فاطمه فرموده بود شخص پیمبر بدو عطا ارثی نبود تا بستانند از بتول گیرم که بود این سخن ناروا، روا آنکس که بست کذب به پیغمبر از ستم وان کو که کرد غصب فَدَک از ره جفا نگذاشت دخترش ز چه با ادعای ارث در خانه رسول شود دفن مجتبا او غاصب فَدَک شد و انکار ارث کرد این کرد روز دفن حسن ارث ادعا تا حال کس نگفته که یک دین و دو مرام هرگز کسی ندیده که یک بام و دو هوا بیت نبی به فاطمه‌اش ارث

می‌رسید زهرا چو رفت از حسنین است آن سرا گردید بی‌اجازه اولاد فاطمه در بیت وحی دفن تن آن دو تن چرا؟ ور ارث نیست حق تمامی مردم است باید برون نمود از آن خانه آن دو را گیرم که بر خلیفه خلاف کتاب حق غصب فَدَک ز فاطمه می کرد اقتضا طبق کدام آیه قرآن حلال بود بی حرمتی به خانه ناموس کبریا این قول من نه بلکه فریقین گفته اند زهرا همراه زین دو نفر بود نارضا خشم خدا و فاطمه و مصطفی یکی است این نکته را رسول خدا گفته بارها آن کو امام خود نشناسد یقین کنید میرد به جاهلیّت، فرمود مصطفا امام اوست که زهرا امام خواند او کیست جز ولی خدا شخص مرتضا خوشبخت آنکه چنگ به حبل المتین زند بیچاره آن کسی که علی را کند رها زهرا به دوستی علی تازیانه خورد شیعه در این طریق به او کرده اقتدا این ما و دوستی علیّ و طریق او این خصم تازیانه و دشنام و ناسزا ما از علی جدا نشدیم و نمی‌شویم صد بار اگر شود سرمان از بدن جدا گفتا نبی حقیقت کلّ سید رسل گر ما سوا شوند همه از علی سوا حق جانب علی بود و خلق باطلند حجت تمام گشته از این قول بهر ما دین از علی است همچو نبوت که از نبی است حق با علی است زانکه جدا نیست با خدا بیگانه با خداست به پیغمبرش قسم هر کس که با غدیر وعلی نیست آشنا قومی غدیریند و گروهی سقیفه‌ای هشدار با که می‌روی و می‌روی کجا؟ هرگز غدیر را به سقیفه نمی‌دهم کان جنّت ولا بود این دوزخ بلا آنجا بنای دین به ولایت نهاده شد اینجا لوای فتنه در اسلام شد بپا روز غدیر گشت علی میرِ مؤمنین روز سقیفه خانه نشین گشت مرتضا باللّه شکسته از لگد آن سقیفه شد پهلوی دخت قافله سالار انبیا شمشیری از سقیفه برون آمد و از آن فرق علی به دامن محراب شد دوتا روز سقیفه دست علی بسته شد به ظلم روز سقیفه فاطمه شد پشت در فدا روز سقیفه محسن زهرا شهید شد تیر ستم به حنجر اصغر گرفت جا روز سقیفه آتش صفّین بر فروخت روز سقیفه جنگ جمل گشت ابتدا روز سقیفه کرد معاویه سر بلند روز سقیفه پاره شده قلب مجتبا روز سقیفه مالک اشتر شهید شد پشت علی ز ماتم عمّار شد دوتا روز سقیفه خصم به شمشیر ظلم کشت عَمْرو و سعید و میثم و حُجْر و رُشَید را روز سقیفه با قلم فتنه ثبت شد تاریخ سرنوشت شهیدان کربلا روز سقیفه از حرم عترت رسول دودی بلند گشت که بگذشت از سما روز سقیفه با لب خشک از حسین سر بین دو نهر آب، جدا گشت از قفا روز سقیفه بود که زیر سُمِ ستور جسم عزیز فاطمه گردید توتیا روز سقیفه زینب کبری اسیر شد هفتاد داغ دید به صحرای نینوا پیچیده بین سلسله آن سقیفه شد جسمی که جسم و جان همه عالمش فدا با دست آن سقیفه به دامان خاک ریخت خونی که در بهاش خدا بود خونبها چوب همان سقیفه لبی را کبود کرد کان را حضور فاطمه بوسید مصطفا تیغ همان سقیفه سری را ز تن برید کز او رسیده دیده خورشید را ضیا با سنگ آن سقیفه جبینی شکسته شد کائینه بود، آئینه حسن کبریا آری به رب کعبه قسم هر جنایتی سرمنشأش سقیفه بود تا صف جزا بیگانه گر به جای پیمبر نمی‌نشست هرگز سر حسین نمی‌شد ز تن جدا محصول آن سقیفه همانا یزید بود محصول آن یزید، جنایات کربلا «میثم» سقیفه راه علی نیست کج مرو راه غدیر گیر و به زهرا کن اقتدا (۲۷۴)

حدود فَدَک – «حاج سیّد رضا مؤیّد»

ای آفتاب حُسن به زیبائیت سلام وی آسمان فضل به دانائیت سلام در صبر شاخصی به شکیبائیت سلام تنها توی کاظمی که به تنهائیت سلام هرگز غضب به قلب رئوفت نیافت دست از آب عفو آتش خشمت فرونشست تو عبد صالح و به کفت قدرت خداست هر ادعا را قدرت و عزت تو را سزاست هارون چگونه صاحب این دعوی خطاست کی ابر هر کجا که بباری ز ملک ماست قدرت از آن توست که بر ابر پیل وار فرمان دهی و شیعه خود را کنی سوار روزی خلیفه خواند تو را کی ابا الحسن اکنون بگیر نامه رد فَدَک زمن کردی تو امتناع از این کار و این سخن بسیار رفت بین شما اندر انجمن کآخر شدی پذیره و گفتی به آن عنود من می کنم قبول ولیکن به این حدود یک حدّ آن به ملک عَدَن یابد انتها حدّی دگر شود به سمرقند منتهی دیگر از آن حدود رسد تا به افرقا سیف البحر است حدّ دگر از فَدَک هِلا خواهی اگر که ملک فَدَک را به ما دهی باید به واگذاری مُلکت رضا دهی آن

غاصب فَدَك چو حدود فدك شناخت كين حدّ و مرز كشور او را احاطه ساخت شرمندگی ز گفته خود بُرد و رنگ باخت از شرم آب گشته و از خشم برگداخت گفتا كه با جواب تو بر مدّعای ما باقی نماند چیز دگر از برای ما ای وارث فَدَك كه بود بنده‌ات ملك صد داغ دل برای تو جا مانده از فَدَك از خاطرات فاطمه داغی فدیت لك زان ردّ نامه فَدَك و كوچه و كتك می‌خواستی تو ردّ فَدَك را و در حجاب دشمن نداد جز به شهادت تو را جواب

فَدَک – «حاج سیّد رضا مؤید»

گیرم كه بود بغض علی در نهاد تو سیلی زدن به صورت زهرا دگر چرا سیلی زدی به فاطمه دست شكسته باد مادر زدن مقابل چشم پسر چرا؟ * * بگرفت نامه فَدَكم را و پاره كرد با شدّتی كه جان مرا در خطر گرفت سیلی مگر نوازش پهلو شكسته است ظلمی تمام ناشده، ظلمی دگر گرفت * * روزی كه دوّمی سر راه مرا گرفت با من ز هیچگونه جنایت ابا نكرد دستش حجاب صورت من شد ولی به قهر سیلی به روی من زد و خوف از خدا نكرد * * عیادت می‌كند قاتل ز من، اینقدر مظلومم بیایید و ز سوی او بگردانید رویم را نه تنها من نماز خویش را بنشسته می‌خوانم كه با همیاری فضه به جای آرم وضویم را * * پی گرفتن حقّ امام مظلومم ز هر كسی كه كمك خواستم جوابم كرد به عضو عضو تنم مانده جای غصب فَدَك مرا كه «بَضْعَةُ مِنّی پدر خطابم كرد سرمایه محبت زهراست دین من من دین خویش را به دو دنیا نمی‌دهم گر مهر و ماه را به دو دستم نهد قضا یك ذره از محبت زهرا نمی‌دهم * * تا صاحب فَدَك ببرد نیز بهره‌ای نقش فَدَك به صورت صاحب فَدَك زدند یابن الحسن بیا و به ما دوستان بگو زهرا چه كرده بود كه او را كتك زدند (۲۷۵)

کوچه، سیلی، فَدَک – «حسن ژولیده نیشابوری»

در كوچه خزان به گل سر راه گرفت بغض آمد و در گلو رهِ آه گرفت جبریل به خورشید ولایت می‌گفت خاموش چرا نشسته‌ای ماه گرفت * * آن روز كه بذر ناله بلبل می‌كاشت با ناله به سینه سنبل می‌كاشت در كوچه هاشمی به ضرب سیلی بر صورت فاطمه عدو گل می‌كاشت * * تا چشم علی به صورت یار افتاد قلبش به خدا به سینه از كار افتاد رو كرد به قبر مصطفی و فرمود بازوی علی دگر ز پیكار افتاد * * منم علی كه ز داغ غمت سیه‌پوشم كنار قبر تو با یاد تو هم آغوشم قسم به جان تو زهرا، هر آنچه كردم سعی حدیث كوچه و سیلی نشد فراموشم * * حدیث كوچه دلم را به پیچ و تاب انداخت چنانكه خصم به دست علی طناب انداخت ز وصف كوچه همین بس كه بعد از آن زهرا به پیش دیده شوهر به رُخ نقاب انداخت * * كسی به پیكر من جز غم تو تاب نداد هجوم اشك به چشمم مجال خواب نداد حدیث كوچه و سیلی بگو تو خود با من كه این سؤالِ مرا هیچكس جواب نداد * * یا رب آن یار پریچهره‌ی ما را برسان مصلح كل بشر، خون خدا را برسان تا بگیرد به جهان دادِ دل فاطمه را جان زهرا و علی مهدی ما را برسان (۲۷۶)

فَدَک – «حبیب اللّه چایچیان»

محمّد و علی چو اصل و من چو امّ خلقتم منم كه باب خویش را در این مقام مادرم فَدَك چه جلوه‌ای كند به پیشگاه دولتم كه مالكیت جنان به كف بود چو حیدرم علیه غاصب فَدَك از آن قیام كرده‌ام كه راه بر جهاد حق، نشان دهم به پیروم حسان بود مودّت رسول و آل مصطفی امید برزخِ من و پناه روز محشرم (۲۷۷)

احتجاج حضرت زهرا علیها السلام – «خوشدل»

چنـد روزی است که پیغمبر والای کریم رخت بسـته ز جهان جانب جنات نعیم شده با رحلت او امت اسـلام یتیم هر که را می‌نگری قلب وی از غصه دو نیم هر کجا می‌نگری ناله و غوغا باشـد گرد محنت به رخ یثرب و بطحا باشـد * * خاصه امروز که گویی غم و رنج دگر است مسجد ختم رسل مرکز آشوب و شر است بر سر منبر بوبکر و به نزدش عمر است هر که از مسجدیان بینی چشمش به در است گوئیا منتظر آمـدن فاطمه‌انـد که سوی در نگران منتظرانه همه انـد * * آری از راه رسد نور دل خیر بشـر بهترین بانوی اسـلام، علی را همسـر اشک در دیده وی حلقه زنان همچو گهر بگرفته است به کف دست دو فرخنده پسر همچنین دخترکی ماه لقا در بر اوست آری این زینب کبری بود و دختر اوست * * گوئیا می‌دهدش طرز سـخن گفتن یاد گویدش دخترکم دادِ سخن باید داد ویژه در بزم یزیـد بتر از صـد شدّاد داد خود گیر و مرو هیچ به زیر بیداد غیر نامی نبود فرق، پلید است پلید هست امروز ابوبکر و به فرداست یزیـد بر زنان گرچه جهاد است در اسـلام حرام لیک هنگام دفاعنـد به مردان همگام در دفاع حق خو د بایـد کردن اقدام نیست رهبـانیت و عزلت انـدر اسـلام مرد و زن، خرد و کلان در ره آئین و شـرف چون من و تو همه را بایـد جان انـدر کف * * * الغرض فـاطمه نزدیـک به منبر گردیـد سـر بوبکر به تعظیم و ادب خم گردیـد نظرش جانب آن دخت پیمبر گردیـد خواهـد انـدر بر صـدیقه سـخنور گردیـد که امان هیچ نخواهد دهدش دخت رسول به سـخن آید و فرماید کای خصم جهول * * تو نه آنی که از آن پیش که آیـد پـدرم بت پرستیـدی و بودی پی دینار و درم پدرم با کمک همسـر فرخنده فرم پاک از لوث بتان کرده همه بیت و حرم تا که امروز تو از نعمت اسـلام چنین گر چه انـدر خور تو نیست شـدی صدر نشـین * * عرب آن روز که خود نعمت اسـلام نداشت در جهان مدنیّت ابداً نام نداشت در ره علم و ادب هیچ زمان گام نداشت و سر جهل و ستم لحظه‌ای آرام نداشت اگر امروز چنین دولت سـرمد دارد همه از پرتو تعلیم محمّـد دارد * * این محمّد نه مگر هست گرامی پدرم که شد از دست من و خاک الم شـد به سـرم آب غسـلش نشـدی‌خشک که خون شـد جگرم بشـکستید ز کین پهلو با ضـرب درم عمر از امر تو سوزاند در خانه من قُنفُذش کرد سـیه پشت من و شـانه من * * بعـد از آنی که زدی آن همه از کین کتکم حالیا بر سـر آنی که بگیری فَدَکم عوض آنکه یتیمم من و سازی کمکم تو مپنـدار که مظلومه بی‌یار و تکم می گشایم به خـدا از پی نفرین لب را با خدا عرضه کنم درد خود و مطلب را * * احتجاج من مظلومه به گیتی مانـد هر که آید پس از این قصه آن را خواند چون سـتمکاری و ظلم تو به زهرا داند لعن و نفرین به سر و روی تو می‌افشانـد این فَدَک نان من و این دو سه اطفال من است به خداوند قسم ملک فَدَک مال من است * * * گر بگویی ز رسل ارث نمانـد به جهان «لا نُوَرِّثُ» که بود جعل، نمایی عنوان برو ای بیخبر از حکم خـدا قران خوان که ز داوود برد ارث سـلیمان به عیان گر چه از عهـد پـدر بُـِد فَدَکم انـدر دست که نه ارث است مرا ملک فَدَک موهوبه است * * شاهد ار خواهی این پـادشه مردان است هم حسـینم چو حسن آگه از این دسـتان است همچنین شاهـد من یـک دو تن از نسوان است گر چه بالاتر از این شاهـد من قرآن است پاکی و صـدق مرا آیه تطهیر گواست تو چه گویی که گواه من دلخسـته خـداست * * گفت و آنقـدر دلیل آورد آن دخت رسول که شـد عاجز به جوابش عـدوی شوم جهول لیک ننمود ز راه حیل و مکر قبول هیـچ دانی ز چه ننمود قبول او ز بتول دیـد بی‌ملـک فَدَک نـام علی بر فلـک است غصب حقش نشود تا که به دسـتش فَدَک است * * آری این قاعـده و رسم سـتمکاران است که تهی خواهنـد از مردم بـا همت دست وز همین راه بر این طـایفه بدهنـد شـکست یار دون همت و پست است بلی دنیِ پست بی سـبب نیست که گردیـده قرین بـا زر، زور زور گوینـد به نیروی زر این قوم جسور * * لیـک با این همه حق می‌شود آخر پیروز قدرت باطل آری نبود جز دو سه روز چهره روشن حق گردد عالم افروز «خوشدلا» ناله مظلوم بود ظالم سوز نه همین فاطمه روز عدوی خود شب کرد روز را شب به یزید و صفِ او زینب کرد * * ای مسلمانان امروز شما از زن و مرد پیروی بایـدتان از علی و زهرا کرد علی آن بود که بـا ظلم و سـتم داشت نـبرد فـاطمه نیز چو خود زینب کـبری پرورد تـا که بـا عون حسـینش صف خصـمان شـکنند مشـتها دست به هم داده و سـندان شکنند * * هست در خاتمه اظهار چنین نکته ضرور که رسول مـدنی مظهر غفران غفور داد آزادی زن را به جهانی دسـتور انـدر آن عصـر که دختر بشـدی زنـده به گور لیک آزادی اسـلام بُدی

ربانی نه که آزادی بی‌دینی و شهوترانی (۲۷۸) * * *

سرگذشت فَدَک – «امیر ایزدی همدانی»

به سال هفتم هجرت رسول عالی جاه شدی ز وحدت قوم یهود و کفر آگاه لذا به امر مطاع جناب خیر بشر شدند لشکر اسلام عازم خَیْبَر دیـار خَیْبَر را بود هفت قلعه، تمـام چو کوه سر به فلـک داشـتند اسـتحکام در آن قلاع یکی پهلوان جنگ آور به نام مَرْحَب و همرزم با هزار نفر ز خوف او دو امیر سپاه پیغمبر نخست روز ابابکر و روز بعد عمر فرار کرده ز میدان جنگ برگشتند نموده پشت به دشمن به ننگ برگشتند عَلَم سپرد دگر روز احمـد مختـار به غیر فرّاری که اوست حیـدر کرار به نیم ضـربت حیـدر دو نیم شـد مَرْحَب ز جای کند در قلعه را امیر عرب قسم به کعبه که قتل چنین یل و بطلی نبود کار کسی در صحابه غیر علی یهودیان فَدَک این خبر چو بشـنیدند شـکوه و قدرت اسلام و لشکرش دیدند ز ترس جان همگی فکر صلح افتادند پیام صلح برای نبی فرستادند پس از مـذاکره گردیـد این مفاد قبول به حکم «فیء» فَدَک گشت ملک خاص رسول یهودیان پی نصف درآمد املاک شدند کارگزاران خواجه لَولَاک رسول نیز به حکم «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی» بـداد ملک فَدَک را به دخترش زهرا سـند نوشت که بندد زبان دشـمن را گرفت شاهد، حیدر و اُم اَیْمَن را سه سال بعد که از سمّ شـهید گشت رسول گرفت ملک فَدَک را عدو ز دست بتول بدون اذن بهین دخت خواجه معراج وکیل فاطمه گردیـد از فَدَک اخراج شـنید فاطمه وقتی که این قضایا را به مسجد آمـد و بوبکر را چنین گفتا تو قلبِ پاره قلب رسول، خون کردی چرا وکیل مرا از فَدَک برون کردی جواب داد: فَدَک بوده ملک پیغمبر به رأی خلق، منم جانشـین آن سرور کنون که رهبری خلق کار من باشـد فَدَک به جاست که در اختیار من باشد بتول طاهره از مصـطفی سـند آورد یکی سـند که بسـی بود مسـتند آورد در آن میانه به ناگاه زاده خطاب گرفت نامه، بر آن از دهان فکندی آب کسـی که گفت «لَیَهْجُرْ» ستم دوباره نمود به دست خویش سـند را ز کینه پاره نمود روانه شد سوی منزل حبیبه داور به مسـجد آمدی آنگاه فاتح خَیْبَر به پیش دیده خیل مهاجر و انصار خطاب کرد به بوبکر، حیدر کرار فَدَک ز عهد نبی بوده در کف زهرا چرا گرفته‌ای از دست صاحبش آن را؟ جواب داد: فَدَک حق مسـلمین باشد اگر که فاطمه را مدّعا جز این باشد بگو که بر سـخن خویشتن شهود آرد و گرنه دست از این ادّعایش بردارد علی به یاد وی آورد امر سـرمد را بیان نمود از احکام فقه، ذوالید را بگفت: بیّنه باید تو آوری، نه بتول چرا که بوده فَدَک در یـدِ عزیز رسول شـهی که گشت ز وی مفتخر ابوطـالب به ذوالفقـار سـخن بر خلیفه شـد غالب عمر گشود زبان گفت: زین مقال چه سود برای ردّ فَدَک لازم است شـرط شـهود گواه خواست ز شخصـی که کردگار بصیر گواه پاکی او شد به آیت تطهیر دوباره روز دگر دختر رسول اللّه به مسجد آمد و آورد شاهدان همراه یکی علیّ و دگر شاهد اُم اَیْمَن بود که طبق قول پیمبر، بهشتی آن زن بود به غاصبان خلافت بیان نمود آن زن به بیت فاطمه روزی نشسته بودم من حضور داشت رسول خدا در آن منزل امین وحی الهی بر او شـدی نـازل بیـان نمود ز فرمـان خالق اکبر «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حقه» به پیغمبر رسول نیز ز فرمان کردگار فَدَک بـداد فاطمه را ملک و اختیار فَدَک من و علی ز پیمبر، گواه فاطمه‌ایم به نفع فاطمه شاهد در این مخاصـمه‌ایم بر این قضـیه دوباره علی شهادت داد علی که شیعه او را خـدا سـعادت داد عمر گشود زبان بهر عـذر آوردن نـداشت چاره و شد گرم متّهم کردن که چون ز ردّ فَدَک نفع می‌برد حیدر شهادتش نبود معتبر در این محضر در اُم اَیْمَن و حرفش اگر خلافی نیست ولی شهادت یک زن دلیل کافی نیست از این کلام عـدو یافت دست آویزی نگشت عایـد صدّیقه از فَدَک چیزی شـهود دیگری آورد حضـرت زهرا حسن حسـین رباحِ غلام، با اسـماء ولی شـهادت ایشان نیامدی مقبول به نزد آن دو که کردند غصب جای رسول هنوز فاطمه احقاق حقّ خود می‌کرد دلیل دیگر از بهر غاصـبان آورد خطاب کرد شـما را بر این بُوَد اقرار که بوده است فَدَک ملک احمد مختار به حکم شـرع شود چون که عمر شخصی طی هر آنچه مانده از او می‌رسد به وارث وی منم که وارث میراث مصـطفی هسـتم خجسته دختر سالار انبیا هستم همان دقیقه ابابکر بد مرام و خبیث ز قول سیّد اسـرا نمود جعل حدیث به کذب گفت: شینَدم ز صاحب قرآن که ارث می‌نگذارند انبیا به جهان شنیده

چون که شدی «لا نُوَرِّثُ» از دهنش شدند عایشه و حفصه شاهد سخنش چو افترا به نبی بسته شد بتول آشفت به ناخلف پسر بو قحافه پاسخ گفت کجای قرآن فرموده حیّ دادگرم تو ارث از پدرِ خود بریّ و من نبرم بدون پرده بیان کرده حق به فرقانش رواست ارث ز داود بر سلیمانش مگر نخواسته یحیی ز درگه محبوب که زاده‌اش ببرد ارث از بنی یعقوب به پنج آیه دلالت نمود از قرآن که بوده کذب کلام خلیفه نادان سؤال کرد که آیا کتاب حق به نصوص نموده مسأله ارث بر شما مخصوص ولی من و پدرم را نموده خارج از آن اگر چنین بود، اسرار را کنید اعلان و یا جداست ز هم مذهب من و پدرم بدین جهت نسزد ارث از پدر ببرم و یا شدید به فهم رموز قرآنی بصیرتر ز رسول و علیّ عمرانی از این خطابه شیوا نمود او اثبات که نیست بر سخن غاصبان دلیل و ثبات اگر چه فاطمه آورد آیه پی در پی ولیک باز فَدَک را عدو نداد به وی به خانه آمد و طبق «وَ اَمْرُهُمْ شوْری نمود شور در این‌باره با ولیّ خدا علی بگفت: الا- یادگار پیغمبر برو به نزد ابابکر در غیاب عمر بگو تو راست چنین ادّعا که در دوران پس از رسول تویی جانشین او به جهان کنون تکیه‌گهت گشته منبر محمود به فرض اینکه تمام فَدَک از آنِ تو بود اگر که فاطمه بودش چنین تقاضائی که سر زمین فَدَک را به او ببخشائی لزوم داشت به یک آن، نه کمتر از آنی به فاطمه فَدَک از لطف بازگردانی چرا که من گلِ گلزار مصطفی بودم سُرورِ سینه پیغمبر خدا بودم چو راهکار علی را عمل نمود بتول فتاد نزد ابابکر گفته‌اش مقبول نوشت نامه که این قصه مختصر گردد به فاطمه، فَدَک او دوباره برگردد گرفت فاطمه این دست خطّ و شد دلشاد ز مسجد نبوی سوی خانه راه افتاد امید داشت که این مژده را دهد به علی هزار شوق به دل داشت آن عزیزِ ولی میان کوچه عمر دید دخت طاها را گرفت از ره بیداد راهِ زهرا را سؤال کرد که این نامه چیست در دستت که کرده است چنین شادمان و سرمستت بتول طاهره لب باز کرد بهر جواب خطاب کرد به ناپاک زاده خطاب اگر چه داغ به دل مثل لاله بگرفتم برای ردّ فَدَک این قباله بگرفتم عمر قباله طلب کرد از عزیز رسول ولیک فاطمه در خواستش نکرد قبول در آن میانه عدو باز هم جنایت کرد جسارت دگری بر گل ولایت کرد کسی که بغض علی را مُدام در دل داشت کسی که منکر حق بود و فکر باطل داشت کسی که دشمن قرآن و آل یاسین بود همیشه در پی نابود کردن دین بود همان که کرد ز مَرْحَب فرار موقع جنگ به سوی فاطمه شد حمله ور به کوچه تنگ به جای مزد نبی شعله بر دل همه زد خلاف امر مودّت لگد به فاطمه زد روایت است که او باردار محسن بود امید داشت و چشم انتظار محسن بود چه کرد خصم به بانوی هیجده ساله نمود گلچین، پامال، غنچه و لاله دمی که فاطمه را زد عمر لگد محکم ز خانواده سادات، گشت ثلثی کم کشید آه جگر سوز و ناله زد جانکاه شهید محسنِ شش ماه شد بدون گناه مهِ مدینه همان دم گرفت و نیلی شد رخ عزیز پیمبر نشان سیلی شد هزار کوه غم و غصه بود بر دوشش چو گوشواره زهرا شکست در گوشش فزوده شد به غم و دردِ بی‌شماره او به خاک کوچه بیفتاد گوشواره او نگشت نرم دل خصم ز آه و ناله او گرفت عاقبت از فاطمه قباله او به پیش دیده زهرا عدوی بدکاره قباله فَدَکش را نمود صد پاره بتولِ طاهره نفرین نمود با دل خون خطاب کرد به خطّاب زاده ملعون الا- که از تو مرا شد کبود رخساره خدا کند شکمت را چو نامه‌ام پاره دعای فاطمه گردید مستجاب آن روز که پاره شد دل خصمش به خنجر فیروز درودُ و مغفرت و رحمت خداوندی نثار روح ابولؤلؤ نهاوندی همان که در همدان مثل گل شکوفا شد اجابت از دم تیغش دعای زهرا شد شده است بارگهش قلب پیکر کاشان بلند گنبد او تاج بر سر کاشان خدا گواه چنین کار نیست شایسته که گشته است دَرِ بارگاه او بسته ز دوست خواستش این‌است «ایزدی» هر روز به خصم فاطمه فیروز سان شود پیروز (۲۷۹)

فصل هفتم امروزِ فَدَک

[گزارش سفر آیت اللّه هاشمی رفسنجانی به سرزمین «فَدَک» در سیمای جمهوری اسلامی]

در روز میلاد حضرت زهرا علیها السلام در حال شنیدن اخبار سراسری سیمای جمهوری اسلامی که در ساعت ۱۴، پخش می‌شود

بودم که در قسمتی از خبر، گوینده اخبار گفت: «امروز می‌خواهیم گزارشی خاص که مربوط به حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد پخش کنیم، ولی اگر این گزارش حزن انگیز بود و از این جهت با امروز که روز میلاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است مناسبتی ندارد عذرخواهی می کنیم، گزارش ما به سفر آیت اللّه هاشمی رفسنجانی به سرزمین «فَدَک» اختصاص دارد و این اولین تصاویر از «فَدَک» می‌باشد که الآن برای شما پخش می کنیم.» با این توضیحات سراسر وجودم متوجه این گزارش گردید و وقتی چشمم به نخلستانهای نیمه خشکیده و بعضاً قطع شده و همچنین حصارهای گلی که با بی‌توجهی تبدیل به خرابه‌هایی شده بود افتاد تمام بدنم لرزید، و اشک از چشمانم جاری گشت، و زیر لب گفتم: خدایا اینها حتی به نخلهایی که مربوط به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است رحم نمی کنند، چرا این قدر کینه و خصومت نسبت به دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم؟ ... سه روز بعد (در تاریخ ۸/۴/۱۳۸۷) آیت اللّه هاشمی رفسنجانی بیشترین زمان خطبه دوّم نماز جمعه تهران را به مسأله «فَدَک» و سفر خود به سرزمین اختصاص داد. اینجانب که در آن زمان مشغول تألیف کتاب «فَدَک» بودم این تصاویر برایم انگیزه تازه‌ای ایجاد کرد و بر آن شدم که تصاویر پخش شده از «فَدَک» و سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی را بدست آورم. با راهنمایی سروش سیمای اصفهان با سروش سیمای تهران تماس گرفتم و آنها در جواب گفتند: «ارسال تمام برنامه‌های پخش شده از سیما برای ما امکان دارد به غیر از اخبار و تبلیغات.» و به این علت تلاش اینجانب فقط برای بدست آوردن خطبه های آقای هاشمی رفسنجانی نتیجه داد ولی پیگیری خود را برای بدست آوردن تصاویر فَدَک ادامه دادم و با راهنمایی استاد گرامی، حضرت آیت اللّه، حاج سید حجت ابطحی که همیشه در فعالیت‌های فاطمیه مشوق و راهنمای بنده بوده‌اند به مرکز صدا و سیمای اصفهان رفتم و با رئیس صدا و سیمای اصفهان ملاقات نمودم. در این ملاقات صمیمی و گرم، ایشان فرمودند دسترسی به آن تصاویر فعلاً ممکن نیست ولی قرار است در آینده فیلم بلند مدتی از این سفر از صدا و سیما پخش شود، ولی شما می‌توانید برای بدست آوردن عکس‌هایی از «فَدَک» به روزنامه جمهوری اسلامی ایران، (مورخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۷) مراجعه کنید. این بشارت مرا بسیار خوشحال نمود و نتیجه این پی گیریها این شد که به روزنامه جمهوری اسلامی ایران، دست یافتم.

طرح مسأله‌ی فَدَک در روزنامه جمهوری اسلامی

در صفحه أوّل روزنامه عکس بسیار بزرگی از «فَدَک» چاپ شده و در کنار آن جمله: مقدمه‌ای برای احیاء «فَدَک» به چشم می‌خورد. در زیر عکس نوشته شده: این عکس صحنه‌ای از منطقه مرکزی «فَدَک» را با نخلستانهای آن نشان می‌دهد، تصویری که در جریان سفر آیت اللّه هاشمی رفسنجانی به «فَدَک» در تاریخ ۲۰ خرداد ماه ۸۷ برداشته شده است. گزارش تصویری «فَدَک» را در صفحه ۱۴ روزنامه امروز ملاحظه نمائید. در صفحه ۱۴ روزنامه، ۹ عکس از «فَدَک» ملاحظه می‌فرمایید که در بالای عکسها جمله: اَلحائِطُ تُرَحِّبُ بِکُم (۲۸۰) که زیر آن کلمه «فَدَک» نوشته شده و در کنار آن «مقاله‌ای تحت عنوان «مقدمه‌ای بر احیاء فَدَک» گزارشی از این سفر می‌دهد که توجه شما را به آن مقاله و عکسها (۲۸۱) جلب می کنیم.

مقدمه‌ای برای احیاء فَدَک

روح کنجکاو و جستجوگر آیت اللّه هاشمی رفسنجانی، هر بار که سفری به اماکن مقدسه و متبرکه اسلامی پیش می‌آید گوشه‌ای از تاریخ غبار گرفته اسلام را از غربت خارج می کند و راه را برای بازشناسی آن هموار می‌سازد. در سفر ۱۰ روزه رئیس مجلس خبرگان رهبری به عربستان (۱۳ تا ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۷) یک روز از این سفر به بازدید از «فَدَک» اختصاص یافت، «فَدَک» منطقه‌ای در شمال شرق مدینه است که ملک شخصی پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و ایشان آن را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده بودند. بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، غصب شد و عثمان آن را به مروان بن حکم

داد و او «فَدَک» را به دو فرزند خود عبدالملک و عبدالعزیز هبه کرد. عمربن عبدالعزیز که از خلفای بنی امیه از شاخه مروانی بود، وقتی به حکومت رسید «فَدَک» را به فرزندان حضرت زهرا برگرداند، ولی یزید بن عبدالملک وقتی به حکومت رسید آن را پس گرفت و تا دوران خلافت سفاح در دست بنی مروان بود تا اینکه سفاح آن را به حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام برگرداند تا میان اولاد حضرت زهرا علیها السلام تقسیم کند ولی منصور دوانیقی آن را از آنها گرفت. بار دیگر مهدی، فرزند منصور، «فَدَک» را به اولاد فاطمه زهرا علیها السلام برگرداند، اما موسی الهادی آن را از آنها پس گرفت و همچنان در دست بنی عباس بود تا اینکه مأمون بار دیگر آنرا به اولاد فاطمه زهرا علیها السلام برگرداند و سرانجام متوکل عباسی فَدَک را از آنها پس گرفت ... با این تاریخچه پرفراز و نشیب و پس از آنکه در هزار سال گذشته سرنوشت فَدَک در هاله‌ای از ابهام فرو برده شد، این منطقه مهم به حال خود رها شد، و تحولات زیادی را پشت سر گذاشت تا اینکه در قرن اخیر به دلیل دیوارهای مستحکمی که به طول ۶ کیلومتر در ۶ کیلومتر در چهارطرف آن برای حفاظت اهالی از دزدان و اشرار وجود داشت به «حائط» معروف شد، که به معنای دیوار است ولی نام «فَدَک» همچنان در اسناد و مدارک و بر زبانها باقی ماند، به طوری که حتی هم اکنون بر تابلوی ورودی شهر زیر نام حائط، کلمه «فَدَک» نیز به چشم می‌خورد. در جریان بازدید آیت اللّه هاشمی رفسنجانی از «فَدَک» که در تاریخ ۲۰ خرداد ۸۷ صورت گرفت، پیرمردی از اهالی فَدَک، که قبلاً رئیس دایره امر به معروف و نهی از منکر منطقه بود، و هم اکنون نیز طبق گفته خودش به دعوت مسؤولان منطقه مشغول همکاری با آنهاست، توضیح داد که مسجد این محل «مسجد فاطمه» نام دارد، نخلستانهای آن به «بستان فاطمه»، چشمه‌ها به «عیون فاطمه» و خود منطقه به «وادی فاطمه» معروف است. ورود آیت اللّه هاشمی رفسنجانی و همراهان به «فَدَک» شور و شوقی در مردم منطقه پدید آورد به طوری که از خانه‌ها بیرون زدند و بر بام‌ها و بلندی‌های اطراف مشغول تماشای صحنه‌های بازدید شدند. سفر به «فَدَک» برای مسؤولان عربستانی که آقای هاشمی رفسنجانی را همراهی می‌کردند نیز بسیار جالب بود و تازگی داشت به طوری که در بازگشت به مدینه ضمن تشکر از ایشان که با این اقدام موجب شدند آنها نیز برای اولین بار قدم به «فَدَک» بگذارند، گفتند ما تاکنون از چنین مسائلی مطلع نبودیم و آنچه در «فَدَک» دیدیم و شنیدیم برای خود ما نیز تازگی داشت. از چاهها و چشمه‌ها و نخلستانهای فَدَک، گفتنی‌های زیادی وجود دارد که باید در جای خود به تفصیل بیان شود، اما دراین گزارش تصویری ضمن دعوت شما به ملاحظه تعدادی از عکس هایی که در جریان این سفر یک روزه به «فَدَک» برداشته شده، لازم است این نکته را یادآور شویم که: بازدید آیت اللّه هاشمی رفسنجانی از «فَدَک» می‌تواند و به خواست خدا باید مقدمه‌ای برای احیاء «فَدَک» باشد (پایان مقاله). اما در صفحه سوّم همین روزنامه (۲۵/۳/۱۳۸۷) از حجت الاسلام محمّد رضا نوری شاهرودی یکی از دوستان و همسفری‌های آقای هاشمی رفسنجانی در این سفر مقاله‌ای زیبا چاپ شده است تحت عنوان:

زهرای عزیز، ما به «فَدَک» رسیده‌ایم.

امسال از غربت همیشگی قبرستان بقیع در ایام شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خبری نبود، چون بانوان ایرانی با حمایت رئیس مجلس خبرگان رهبری وارد آن مزار نورانی شدند، و در کنار دیگر زائران مشتاق به مرثیه سرایی و سوگواری یگانه دخت پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پرداختند. هجده سال زندگی، دوران بسیار کوتاهی برای کسی است که لباس هستی به آفرینش او تکوین یافته است. در هیچ برهه‌ای از تاریخ سراغ ندارم که امت با این سرعت سفارشهای پیامبرشان را فراموش کنند، و کشتی نجات خود و بشریت آینده را به آتش بکشند. چه شد که فرشته‌ای معصوم که نگاه او دل رسول خدا را شاد و چهره‌اش را خندان می‌نمود، به این روز افتد، که برای جلوگیری از انحراف رسالت پدر و احقاق حق جانشین مظلومش، اینگونه در شبهای تاریک و غریب مدینه، به در خانه مهاجر و انصار رود و وصایای اشرف کائنات و غدیر جاودانه را به یک یک آن قوم کینه توز گوشزد نماید؟!. صبوری و اصرار بر مقاومت، و ایثار «ام ابیها» در احقاق حقوق بزرگ مرد تاریخ انسانیت، سبب گشت که

نشانه‌های مرقد مقدسش هم مجهول بماند. بی‌جهت نیست که در وقتی که نزدیک بود جان از کالبد صاحب ذوالفقار بیرون رود، او با چشمی گریان و آهی سوزان زمزمه می‌کند که سنگینی بار مصیبت، کمر تاریخ را می‌شکند، چه رسد به تنهایی و غربت و بی‌کسی حضرت علی علیه السلام. محنت تاریخی وارثان بحق پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ساعتی آغاز شد که اهل بیت را از مراتب و درجاتی که خداوند برای آنان در نظر گرفته بود، پائین کشیدند و نگذاشتند فضائل و مناقب و سیره کوثر کائنات هستی و الگوی زندگی همه زنان گیتی به منصه ظهور برسد. عبادت و پرستش خالق هستی از سجده‌ها و قنوت‌های دخت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مفهوم و معنا گرفته است. آن تندیس رضا که با صبر و بردباری و اشک هایی سرشار از معنویت و مظلومیت، تاریخ تشیع را در نشئه تکوین نگاشته است. او شجره طیبه‌ای است که با اخلاق و عرفان و عفاف و حمایت از ولایت با آن شجاعت و شهامت، آموزه چگونه زیستن را به پیروان خود ارزانی داشت، و تاریخ را جوش و خروش دیگری بخشید. هر فصل از زندگی‌اش، کتابی مرصع و وزین است که نیاز به کاوش و تحقیق و قرائت دقیق دارد ... آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی در مدینه تصمیم گرفت موقعیت جغرافیایی «فَدَک» که میراث قطعی همه سادات است را زنده کند و با عزمی راسخ با اتومبیل برای رسیدن به مقصود بیش از ۲۶۰ کیلومتر از شهر مدینه منوره به سوی استان «حائل» را در نوردید و به شهر «حائط» و «حویطه» که به گفته آیت اللَّه شیخ محمّد علی عمری رهبر شیعیان مدینه همان «فَدَک» است، رسید. در شهر حائط فرماندار و مسؤولین این شهر به استقبال مهمان ویژه خود آمده بودند. آقای نایف فرماندار شهر گفت: اینجا «فَدَک» است و الآن قدیمی‌ها هنوز به آن «فَدَک» می گویند. شهر حدود ۳۵ هزار نفر جمعیت دارد، ولی جمعیت کل منطقه به اضافه روستانشینان و عشایر کوچ نشین به صدهزار نفر می‌رسد. فرماندار مردی را معرفی کرد که «محمّد عبدالرحمن جابر» نام داشت، تا توضیحات لازم را بدهد. آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی از او پرسید: چرا به این منطقه «فَدَک» می گویند؟ عبدالرحمن جابر: چون پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید. آقای هاشمی رفسنجانی: چرا پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید؟ عبدالرحمن جابر: نظر ما این است که چون اهالی این منطقه بدون درگیری آنرا به پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هدیه کردند. آقای هاشمی رفسنجانی: دراین منطقه چه چیزهایی به نام فاطمه علیها السلام وجود دارد؟ عبدالرحمن جابر: چشمه‌های هفت گانه فاطمه، مسجد فاطمه، وادی فاطمه و بساتین (باغستانهای) فاطمه. آقای هاشمی رفسنجانی: چرا اسم «فَدَک» را عوض کردید و حائط یعنی دیوار می‌گوئید؟ جابر: در این منطقه سه دیوار بلند است که به صورت حلقه، منطقه را احاطه کرده است. درون دیوارها باغ (بستان) فاطمه نام دارد که در «معجم البلدان» یاقوت حِموی هم ذکر شده است. مسجدی که الآن ترمیم شده، مربوط به زمان پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده، که به مسجد فاطمه معروف است. ما آل جابر هستیم که قدمتی چند صد ساله در منطقه داریم و پیش از دولت سعودی حکمران اینجا بوده‌ایم. آقای هاشمی رفسنجانی: مساحت کل «فَدَک» چقدر است؟ جابر: مساحت منطقه «فَدَک» ۵۰ در ۵۰ کیلومتر است. آقای هاشمی رفسنجانی: آب منطقه چگونه است؟ جابر: «فَدَک» دارای هفت چشمه آب بوده، که به «عیون فاطمه» معروف است، که به دلیل اهمال و بی‌توجهی به کشاورزی، آب آن کم شده و شاید علت کمی آب حفر چاههای عمیق (آرتزین) در منطقه باشد. آقای هاشمی رفسنجانی: می‌خواهم از آب «چشمه فاطمه» بخورم. جابر و دیگر همراهان: آقای هاشمی این کار را نکنید چون نمی‌دانیم وضع آب چگونه است. آقای هاشمی در حالی که قطرات اشکِ چشمانش، با چشمه فاطمه مخلوط شده بود گفت: «آیا بی‌سعادتی و حیف نیست که انسان تا اینجا بیاید و از چشمه فاطمه سیراب نشود؟» این جمله باعث شد که قطرات اشک چشمان همراهان نیز در چشمه بریزد. صدا و سیما باید فیلم «فَدَک» را بارها پخش نموده و در اذهان ملت عزیز ایران زنده نگاه دارد، اساساً رادیو و تلویزیون و مطبوعات حداقل در ایام شهادت آن بانوی بزرگ اسلام باید شرح زندگی و مجاهدتهای آن اسوه کامل ارزشها و مقاومت و فضائل اخلاقی که محور هدفمند تعالیم آسمانی و اهل بیت دانا و توانای اسلام است را به صورتی جذاب برای مخاطبان ولایتمدارِ خود بازگو کنند. آموزش و پرورش باید

چکیده‌ای از زندگی سراسر افتخار این بانوی نمونه الهی که بیشترین قرابت مادی و معنوی در میان زنان جهان با خاتم رسل را دارد برای یادگیری و الگو برداری نونهالان این مرز و بوم در کتابهای درسی قرار دهد و جایگاه بانویی که سیده زنان عالم بود و در تولدش مریم و آسیه، خدیجه همسر با وفای حضرت مصطفی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را کمک می‌کردند و فرشتگان و زنان بهشتی بر او آب بهشتی می‌ریختند، و برای خدمت به وی بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، و براین خدمت بر عرشیان و فرشیان فخر می‌ورزیدند را تبیین نماید. واقعاً فاطمه علیها السلام، جان رسول خدا، مام ائمه معصومین علیهم السلام که تبلیغ و ترویج او با گفتار و کردار، آموزه‌هایی چون چشمه جوشان و دریایی مواج و خروشان و شمعی فروزان در گستره زمان، برای آبادی دین و ایمان و دنیای خردمندان و ذخیره آخرت هر انسان است. پیشنهاد دیگر آنکه عالمان و رهپویان معصومان و فرهیختگان، خصوصاً زنان مؤمن و معتقد این مرز و بوم با افتخار باید نهضت و جنبش «فاطمه شناسی» و «فاطمه پژوهشی» را در دستور کار خود برای جستجوگران مسیر فضیلت و حقیقت قرار دهند که اگر شگفتی زندگانی این خورشید عالم تاب روشن نشود، همگان مسؤولیم.

نکته‌های این مقاله

۱. جمعیت صد هزار نفری منطقه «فَدَک» و وسعت ۵۰ در ۵۰ کیلومتری آن که وسعت این منطقه را می‌رساند. ۲. اقرار عبدالرحمن جابر به اینکه «فَدَک» را پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بدون درگیری به دست آورد و آن را به فاطمه علیها السلام بخشید. ۳. باقی بودن چشمه‌های هفت گانه که در تاریخ «فَدَک» ذکر شده. ۴. چشمه‌ها و باغها و مسجد به نام فاطمه است که حاکی از مالکیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد. ۵. تعویض نام «فَدَک» که قبل از اسلام تاکنون به این نام بوده، به نام «حائط» به بهانه چند دیوار توسط وهابیت، مسأله‌ای است که نباید از کنار آن گذشت. آنهایی که با تغییر نام‌ها (۲۸۲) و تخریب مکانهای مقدس می‌خواهند به اهداف شوم خود دست یابند. ۶. بی‌توجهی به منطقه «فَدَک» به حدّی که چشمه‌ها بخشکد و نخلها قطع شود و خانه‌ها و حصارهای «فَدَک» به مرور زمان خراب گردد، تا در آینده آثاری از فَدَک باقی نماند، یکی دیگر از توطئه‌های طراحی شده وهابیت، نسبت به آثار اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، همانهایی که کوچه‌های بنی هاشم و قبرستان بقیع و حرم سامّرا و حرم حضرت ابوطالب و خدیجه کبری را به بهانه‌های واهی خراب نمودند، و مسیر حجاج را از برکه غدیرخم تغییر دادند تا به خیال خود، آثار اسلام و تشیع را به مرور زمان از بین ببرند. ۷. ما شیعیان در مقابل این جنایتها وظیفه داریم که نام «فَدَک» را که سند حقانیّت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است زنده نگه داریم. ۸. مسؤولین کشور می‌توانند از قدرت و نفوذ سیاسی خود به نفع منافع تشیع استفاده کنند، که در غیر این صورت روز قیامت مقابل اهل بیت علیهم السلام مسؤولند. ۹. سفر یک روزه حجاج بیت اللَّه الحرام و مدینه منوّره به «فَدَک» می‌تواند دسیسه‌های دشمن را در این زمینه از بین ببرد.

طرح مسأله فَدَک در خطبه‌های نماز جمعه تهران

[مقدمه و تاریخچه‌ای بر فَدَک]

اما همین طور که اشاره کردم سه روز بعد از میلاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در روز جمعه ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۲۹ هجری قمری، حضرت آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی قسمتی از خطبه دوّم نماز جمعه تهران را به مسأله «فَدَک» اختصاص داده و سفر خود به «فَدَک» را تشریح نمودند که توجه شما را به متن این خطبه که در روزنامه جمهوری اسلامی (۴/۸/۱۳۸۷) در صفحه ۱۱ و ۱۲ به چاپ رسیده است، جلب می‌نمایم ...: در مورد «فَدَک»، من در سفر قبل که خَیْبَر را دیده بودم می‌خواستم «فَدَک» هم بروم، این طلب من باقی بود، این دفعه برادران سعودی به وعده‌ای که داده بودند عمل کردند، هیأت ما را خیلی خوب به «فَدَک» بردند.

چیزهای عجیبی دیدیم و صمیمانه تشکر می کنم از روحیه‌ای که آنجا دیدیم، از علاقه‌ای که در «فَدَک» نسبت به حضرت زهرا علیها السلام مشاهده کردیم و دیدیم نام حضرت زهرا علیها السلام زنده است، در آنجا که پای ایرانیها و ماها به آنجا نرسیده بود، آن حقیقت حضرت زهرا علیها السلام هنوز آنجا جلوه دارد. زیاد خوانده بودم راجع به فَدَک، نمی‌توانستم خیلی بفهمم، چرا مسأله یک مزرعه اینقدر در تاریخ مهم است. از لحظه فتح خَیْبَر یعنی از سال هفتم هجرت پیغمبر تا ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال بعد این مسأله یک مسأله زنده و مشاجره‌ای و مورد توجه دنیای اسلام بوده است، چرا اینقدر این مهم است، این را نمی‌فهمیدم. البته خوب احتجاجات معمولی در تاریخ است، آدم اینها را می‌بیند ولی روح قضیه را از این چیزها آدم باید بزرگتر ببیند، که بیهوده سخن به این درازی نشود، این یک ماجرای واقعی در پشت سرش دارد. من کمی از این تاریخ می گویم، بعد کمی از مشاهدات خود را عرض می کنم. در جنگ خندق در مدینه معلوم شد یهودیها که تقریباً اقتصاد جزیرهٔ العرب در دستشان بود با مشرکین ساخته‌اند و توطئه کرده‌اند و عهدشان را شکسته‌اند و درگیری با یهود شروع شد. در خندق شکست خوردند بعد سریه‌ها و جنگهای کوچکی بود و مسأله به جنگ خَیْبَر رسید که آنجا پایگاه اصلی‌شان بود، قلعه‌های فراوان مستحکم و مزارع بسیار وسیع و پرثمر اطراف آنجا است که اگر انسان تاریخ آن موقع حجاز را ببیند می‌فهمد که چقدر آن موقع محصول داشتند و زرخیز بوده و چقدر آباد بوده است، و خیلی روشن است که تا شمال مدینه سرسبز بوده و بویژه منطقه «فَدَک» و خَیْبَر. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برای حل مشکلی که از ناحیه مشرکین و یهود پیش آمده بود، به خَیْبَر رفتند، از اینجا مسأله «فَدَک» شروع می‌شود، همزمان با رفتن به خَیْبَر، ایشان یک گروهی را به رهبری شخصی به نام «مُحَیِّصَهٔ» فرستادند به فَدَک، «فَدَک» تقریباً ۹۰ کیلومتر با خَیْبَر فاصله دارد ولی در همان منطقه است، که مسأله آنجا را همراه حل کنند. خود این برای من اهمیت داشت که چطور، مگر «فَدَک» چقدر اهمیت داشته است که هم وزن خَیْبَر در این لشکر کشی پیغمبر مورد توجه بوده است. این را آنجا فهمیدم که همین جورها بوده و اهمیت بسیار بالایی دارد که حالا آنها را عرض می کنم. زمانی که «مُحَیِّصَهٔ» رفت بعضی از قلعه‌های خَیْبَر تحت محاصره پیغمبر بود و هنوز فتح نشده بود، پیغمبر آنها را دعوت کرده بود که بدون جنگ بیایید مذاکره کنیم و صلح کنیم و حقوق شما محفوظ باشد و امنیت برقرار باشد و جان و مالتان محفوظ باشد. آنها باور نمی‌کردند که خَیْبَر بشکند هیچ کس باور نمی‌کرد، مشرکان مکه منتظر بودند پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در خَیْبَر بشکند و بعد اسلام را از پای درآورند، این قدر اهمیت قائل بودند برای خَیْبَر، آنها از أوّل طفره می‌رفتند ولی با توضیحاتی که «مُحَیِّصَهٔ» داد آنها کمی به حال آمدند و گفتند ما هیأت می‌فرستیم پیش پیغمبر. هیأت را پیش پیغمبر فرستادند ببینند چه می‌شود. در همین فاصله قلعه‌های خَیْبَر فتح شد و چیزی که باور کردنی نبود در آن مقطع، اتفاق افتاد. آنها هم دیگر می‌دانستند مقاومت آنها فایده‌ای ندارد، آمدند و گفتند کسی را بفرستید تا مصالحه کنیم. علی ابن ابی طالب از طرف پیغمبر مأمور شدند با یک جمعی به فَدَک بروند، که فَدَک را بدون جنگ تحویل بگیرند، آنها وقتی اسم حضرت علی را شنیدند دیگر تصمیم گرفتند که تسلیم شوند و شدند. و من یک چیز در روایت دیدم، هنوز برایم یک قدری جای مطالعه دارد، که یک بار پیغمبر و علی ابن ابی طالب در یک مسافرت طی الارض به «فَدَک» رفته بودند، قبل از این خَیْبَر، و در آنجا آن سورها و برج و باروها و استحکامات «فَدَک» و مزارع «فَدَک» را بررسی کرده بودند. این حالا یک سری توجیهات دیگر لازم دارد، ولی اهمیت «فَدَک» را می‌رساند که مهم بوده است. به هر حال علی ابن ابی طالب به «فَدَک» تشریف بردند و آنها هم بزرگانشان جمع شدند، قرارداد خوبی بستند در قراردادشان هم تاریخ اختلاف دارد، در یک نظر می گویند نصف «فَدَک» را تحویل پیغمبر دادند و نصف دیگر را برای خودشان نگه داشتند، بعضی‌ها هم می گویند نه، همه «فَدَک» را دادند اما گفتند محصولاتش نصف از ما و نصف از شما، چون کارکنانش هم خودشان بودند، و فقط مدیریتش با پیغمبر بود. این نظر دومی بهتر می‌تواند صحیح باشد به هر حال مسأله «فَدَک» بدون جنگ تمام شد. اینهایی که عرض می کنم تمامش را هم اهل سنّت دارند و هم شیعه دارند، فقط از زاویه تاریخ شیعی عرض نمی کنم. مورد به موردش را در کتب معتبر اهل سنّت می‌بینید. مثلاً همین که می‌خواهم بگویم از کتاب «تفسیر دُرّ المنثور» که از علمای بنام

اهل سنّت است عرض می‌کنم. وقتی که «فَدَک» مساله‌اش این طور شد جبرئیل به پیغمبر نازل شد و گفت خداوند از شما می‌خواهد که «فَدَک» را بـه مصـداق قرآن و آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» (۲۸۳) به زهرا واگـذار کنیـد. و پیغمبر واگـذار کردند. دُرّ المنثور در تفسیر آیه مربوطه که گویا در سوره مبارکه «اسرا» است، دو روایت نقل می‌کند یکی از «ابوسعید خُدْرِی» که از بزرگان روایت اهل سنّت و یکی از «ابن عبـاس» که پیغمبر «فَدَک» را به حضـرت زهرا واگـذار کرده آن هم به فرمـان الهی مبنـای فقهی‌اش هم روشـن است، چون عمـل پیغمبر این جوری بود، آیه قرآن هم همین را می‌گویـد، در جنگهـا اگر بـا جنگ چیزی را گرفتنـد غنایم بین تمام رزمندگان تقسیم می‌شود. خمس آن هم به بیت المال داده می‌شود، ولی اگر بدون جنگ گرفتند این خالصه در اختیار پیغمبر است. این آیه قرآن است در سوره مبـارکه «حشـر» (۲۸۴) می‌توانیـد بخوانیـد. پس این اراضـی بدون جنگ در اختیار پیغمبر بود و دسـتور خداونـد هم طبق این روایـات که عرض می‌کنم این بود که به حضـرت زهرا علیهـا السـلام بدهنـد. حالا۔ چرا به حضـرت زهرا علیها السـلام منحصـر به این هم نیست چیزهـای دیگری هم به حضـرت زهرا دادهانـد که بایـد در کنـار این ببینیم و ما نتوانستیم. یک چیز دیگری هم به نام «عوالی» که هفت حدیقه است، هفت مزرعه است، آنها هم به حضرت زهرا علیها السلام واگذار شده است، که در وصـیتنامه حضرت زهرا علیها السلام اسم اینها آمده است. این «عوالی» داستان عجیبی دارد (۲۸۵). در جنگ احد وقتی که مشرکین به مـدینه حمله کردنـد، جلسه‌ای یهودیـان تشـکیل دادنـد، هنوز هم پیمـان پیغمبر بودنـد، یـک عـالم یهودی بنـام «مُخَیْرِیق» در جمع یهودیـان گفت شـما که می‌دانیـد این پیغمبر است، شـما می‌دانیـد و مـا منتظر بودیم ما از راههای دور آمـدیم که وقتی پیغمبر ظهور می‌کند در رکابش باشیم چرا حمایت نمی‌کنید. الان تهدید می‌شود راه پیغمبر، کسی به حرفش گوش نکرد. خودش سوار اسب شد آمـد در میـدان احـد، وقتی که آمـد دو لشـکر در مقابل هم صف کشیـده بودند و جنگ داشت شـروع می‌شد، ایسـتاد و فریاد زد به مسلمانها گفت: شهادت بدهید که من هر چه داشتم به پیغمبر واگذار کردم و زد به لشکر و شهید شد، وقتی که شهید شد، پیغمبر به او گفتند که «مُخَیْرِیق» وارد بهشت شد بدون اینکه یک رکعت نماز خوانده باشد و راه خودش را پیدا کرد. چون آنهایی که بدست آمـده بود جزو غنایم جنگ نبود، پیغمبر آنها را به حضـرت زهرا علیها السـلام واگـذار کردنـد، حالا می گوییم چرا به حضـرت زهرا علیها السلام واگذار می‌شود. مصارفی که حضرت زهرا از اینها دارند ما دقیق نمی‌دانیم ولی از وصیتنامه اشان می‌شود یک چیزهایی فهمید که چه مصـرفی ایشان داشـتند. در وصـیتنامه حضرت زهرا علیها السلام من حدود ۱۵ مورد دیـدم، خوب خیلی از آنها مسائل مهمی است که فعلاً به بحث ما مربوط نیست دو موردش به اینجا مربوط است. به حضـرت علی علیه‌السلام می‌فرماید که آن مقرری که من برای زنـان بنی هـاشم و همسـران پیغمبر می‌پرداختم بعـد از من هم شـما بپرداز. و در یـک روایتی دارد ۱۲ یا ۱۴ اوقیه به هر کـدام از آنها حضـرت زهرا علیها السـلام می‌پرداخت. و در یک بند دیگری می گوید یک جعبه سبزی است که آن مال دختر ابوذر است به ایشان بپردازنـد. و در بنـد دیگری می گویـد این مقـدار را به «امامه» دختر خواهرم، که بعداً همسـر حضـرت علی شد، بخاطر مشـکلاتی که دارد بپردازیـد، مصارف این جوری. و باز از همین‌ها اسـتفاده می‌شود که در زمان خود پیغمبر مراجعات مالی که بنی هاشم و فقراء که می‌آمدند، داشـتند این نهادی که حضرت زهرا علیها السلام تأسیس کرده بودند، به اینها رسیدگی و اداره می کرد. ایشان وکلایی داشـتند. وکلایی در «فَدَک» داشـتند که اموال سهم خودشان را می گرفتند و می‌فرستادند و حضرت زهرا علیها السلام اداره می‌کردنـد. از بعضـی روایـات می‌شود اسـتفاده کرد، تحلیـل تـاریخی‌اش هم همین است که پیغمـبر و برنـامه الهی این بوده که می‌دانسـتند خانـدان پیغمبر بعد از رحلت ایشان، در سیاسـتهای متضادی که پیش می‌آید دچار مشـکلات می‌شوند، مشکلات مالی و خیلی چیزها می‌آید. با آیه قرآن با این روایات صریح و با شهادتهایی که خیلی‌ها دادند. این «فَدَک» را در اختیار حضرت زهرا علیها السلام و خاندانشان گذاشتند. بعضی روایات دارد که اینها وقف بود و متولی آن حضرت زهرا علیها السلام بود، یا وقف خاص بود، اینهـا بحثهـایی است که هر یکی از آنها احتیاج به یک بررسـی دارد و من اینجا نمی‌خواهم بررسـی کنم و کسانی که می‌خواهنـد و می‌توانند پیدا کنند. اهمیت «فَدَک» را اگر می‌خواهید توجه کنید تا برسم به آن بخش آخر که می‌خواهم عرض کنم.

خلفا بیست و چهار بار فَدَک را گرفتند و باز گرداندند

در طول تاریخ ببینید، به این مزرعه چه آمده است، خلفا بیست و چهار بار «فَدَک» را گرفتند یا پس دادند (۲۸۶)، از همان روز بعد از رحلت پیغمبر شروع شد و تا زمان «الراضی» خلیفه عباسی که در سنه ۳۲۳ خلیفه شده و تا سنه ۳۲۹ خلیفه بوده، تا آن موقع گرفتن و پس دادن «فَدَک» ادامه داشته است. چرا؟ مگر یک قطعه ملک چه رمزی در آن است و چه مسائلی دارد که اینقدر خلفای بزرگی حتی مثل هارون الرشید که می‌گفت به ابر هر جا می‌خواهی بری، برو، آخرش هم در زمین من باید بباری، این طور کسی بود، باز هم «فَدَک» مساله بود. فَدَک مسأله سیاسی است، همان مسأله امامت است، همان مسأله ولایت است، همان مسأله مقاومت است. نیروهایی که مظلوم می‌شوند و مقاومت می‌کنند و این یک پرچم بود. هنوز هم یک پرچم است دیگر بعداً هم من تعقیب نکردم تاریخ را بعداً چه اتفاقی افتاده است. تا قرن چهارم دیدم، حالا من اینهایی که گرفتند و پس دادند را برایتان بخوانم، گفتم ۲۴ مورد، أوّل بار خلیفه أوّل ابابکر گرفت، البته استدلال او این بود که این اموال در زمان پیغمبر دست ولی امر یعنی خود پیغمبر بوده و می‌توانستند به هر کسی بدهند یا بگیرند، الان ما هستیم و ما تصمیم می‌گیریم. حضرت زهرا علیها السلام استدلال کردند و استدلال پذیرفته شد. ابابکر نوشت و «فَدَک» را پس داد. أوّل دستور داده بود وکیلهای حضرت زهرا علیها السلام را از «فَدَک» اخراج کنند، بعد دوباره نامه نوشت گفت: برگردند. منتهی خلیفه دوّم عمر مخالف بود و نامه حضرت زهرا علیها السلام را گرفت و پاره کرد و نگذاشت اجرا شود. این اولین حادثه بود. یک بار گرفتند و پس دادند و دوباره گرفتند. در بعضی از تواریخ و روایات آمده که زمان عمر خلیفه دوّم با چیزهایی که دید قانع شد که حق با حضرت زهرا علیها السلام بوده و در زمان خودش فَدَک را به حضرت زهرا علیها السلام برگرداند. حضرت زهرا علیها السلام که نبودند به خاندان اهل بیت علیهم السلام برگرداندند. و بود تا زمان معاویه یکی یکی پیش می‌رویم. أوّل عطای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دوّم پس گرفتن ابوبکر، سوّم پس دادن ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام با آن نوشته. البته حضرت زهرا علیها السلام در استدلالهایی که با ابوبکر داشتند نامه‌ای و حکمی از پیغمبر را نشان دادند و گفتند نوشته پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است که به من واگذار کرده و این سند مهمی شد برایشان. بعد گفتیم عمر در زمان خلیفه أوّل پس گرفت، بعد عمر پس داد. و زمان معاویه دوباره پس گرفتند و به همین صورت بود، چون در زمان معاویه، اهل بیت با معاویه سازشی نداشتند. قبل از آن این اختلافات شدید نبود. بعد از معاویه اختلافات جدی شد، آنها به عنوان منبع تأمین مالی اهل بیت پس گرفتند و دست آنها بود تا زمان عمر ابن عبدالعزیز و عمر ابن عبدالعزیز هم به خاطر اینکه یک معلم شیعی در موقع تحصیلش او را هدایت کرده بود، اولین کاری که کرد، «فَدَک» را به آل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برگرداند ولی در تاریخ دارد با درخواست امام باقر علیه السلام، حضرت ملاقاتی کردند با عمر ابن عبدالعزیز و «فَدَک» را خواستند و ایشان در اختیار گذاشت، این ششمین مورد بود. هفتمین مورد یزید بن عبدالملک بود که دوباره پس گرفت و تا آخر عمر بنی امیه دست بنی‌امیه بود. سفاح اولین خلیفه عباسی است که توجهات شیعی هم داشت و با هم رزمی شیعیان و علویها که توانسته بودند بنی امیه را بشکنند، دوباره پس داد. بعد از اینکه بنی الحسن فساد را در دولت بنی عباس دیدند و مبارزاتشان را شروع کردند منصور دوانیقی پس گرفت. این نهمین مورد است و یک مقداری که فضا آرام‌تر شد، مهدی فرزند منصور عباسی که خلیفه بعدی بود، «فَدَک» را پس داد. دوباره هادی عباسی به خاطر دیدن تحرکهای خاندان اهل بیت بخصوص بنی الحسن پس گرفت. این هم یازدهمین مورد است. در زمان هارون الرشید، حضرت موسی ابن جعفر علیه‌السلام پیشنهاد کردند که برگردانید، هارون به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام گفت: شما حدود «فَدَک» را تعیین کنید تا من برگردانم. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به هارون الرشید فرمودند: شما نمی‌دهید. ولی در روایت است که حضرت حدود سیاسی برای فَدَک معرفی کرده‌اند. و هارون الرشید گفت: این جوری نمی‌شود و نداد. ولی مأمون یک کار عجیب و غریبی کرد. این دیگر به نظر من از نقاط برجسته فَدَک است که باید رفت دنبالش.

دوزادهمین مورد می‌رسیم به مأمون که می‌خواست پس بدهد. اما مخالفت زیاد بود. مأمون با برادرش اختلاف داشت. مشاجره داشتند بعد هم صف کشی شده بود بین نیروها، کار تصمیم گیری دشوار بود. مأمون دو جلسه گذاشت، یک جلسه ۲۰۰ نفری از علماء جمع شدند، بحث کردند و به این نتیجه رسیدند که «فَدَک» متعلق به حضرت زهرا علیها السلام بوده، و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم داده و باید برگردد. خبر این جلسه منتشر شد و مخالفتهایی پیدا شد. مأمون ۱۰۰۰ نفر را از سراسر دنیا دعوت کرد. مثل کنگره‌های سراسری که ماها می‌گیریم. (۲۸۷) از سراسر آورد. از جاهای مختلف اینها بحثهای زیادی کردند و نتیجه باز به نفع خاندان اهل بیت علیهم السلام شد اگر بشود در تاریخ این بحثها را پیدا کرد. خیلی خوب است. مخالف چه می‌گفته موافق چه می‌گفته. وقتی این جلسه تمام شد، متنی در جلسه تهیه شد و یک جمله را من می‌خوانم که مأمون نوشت به حاکم مدینه، مأمون خودش مدینه نبود. دستور داد که: انَّهُ قَد کَانَ رَسُولُ اللَّهِ أعْطَی إبْنَتَهُ فَاطِمَةَ فَدَکاً. گفت ما از این بحثها فهمیدیم که پیغمبر این را داده به حضرت فاطمه علیها السلام و مال آنهاست. دستور داد آنها هم پس دادند. یک دفعه مثل بمب صدا کرد که یکی از جرقه‌هایش در شعرهای دعبل خزاعی است: أصْبَحَ وَجْه الزَّمانِ قَد ضَحِکا بِرَدِّ مَأمُونَ هَاشِماً فَدَکاً می‌گوید چهره زمانه و تاریخ لبخند زد، وقتی خبر شد که مأمون با این چنین مقدمه‌ای «فَدَک» را به بنی هاشم برگرداند. به شعرها و ادبیات هم رسید. سیزدهمین مورد معتصم عباسی گرفت. چهاردهمین مورد واثق عباسی پس داد. پانزدهمین مورد متوکل گرفت. متوکل خصومتش را با اهل بیت علیهم السلام همه می‌دانید. و شانزدهمین فرزندش منتصر پس داد. منتصر همان کسی است که پدر خودش را هم به خاطر عداوتهایش با اهل بیت کشت. چهره سیاسی قضیه خیلی خوب روشن می‌شود و هفدهمین مورد حاکم بعد از منتصر پس گرفت و هجدهمین مورد مستعین پس داد. نوزدهمین مورد معتز پس گرفت و معتمد بیستمین مورد پس داد و بیست و یکمین، خلیفه بعد از معتمد پس گرفت و بیست و دومش معتمد پس داد، بیست و سوّم حاکم بعدی گرفت و بیست و چهارم در سال ۳۲۴، الراضی که خلیفه عالم و دانشمندی بود پس داد. و این آخرین باری است که حالا ـ من دیده‌ام. ببینید یک قطعه زمین، یک مزرعه، با آن مقدماتش و مؤخراتش و تاریخش خیلی ارزشمند است.

گزارش سفر به فَدَک

من از مسؤولان عربستان سعودی تشکر می‌کنم که ما را بردند تا من قدری بفهمم، منطقه را ببینیم، چرا این جور است. اوّلا: در خود عربستان کسی «فَدَک» را نمی‌شناخت ما وقتی می‌خواستیم برویم شب آقای «العمری» که از علمای بزرگ مدینه است و شخصیت والا ـ مقامی است، من مهمانش بودم به من گفت: شما چرا می‌روید این همه راه، چیزی نمی‌بینید. اصلاً چیزی به نام «فَدَک» نمی‌بینید، یک منطقه است. من گفتم حالا ـ می‌رویم بعلاوه من منطقه را می‌خواهم ببینم. من می‌خواهم بدانم، منطقه قدیم چگونه بوده است. بالأـخره رفتیم. خیلی هم راه رفتیم. راهی که ما رفتیم، طولانی شد. ۲۶۰ کیلومتر رفتیم. اما اگر کسی بخواهد مستقیم از مدینه برود و راه درست وجود داشته باشد کمتر از ۱۳۰ کیلومتر است. می‌گویند در زمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دو تا سه روز با وسایل آن روز راه بوده است. خَیْبَر هم ۱۶۰ کیلومتر از مدینه است و اینها تقریباً موازی هم در شرق و غرب هستند. وقتی که رفتیم چیزی نمی‌دانستیم. یک کسی را شناسایی کردیم که پیدا شود و بیاید پیش ما و توضیح بدهد و وارد آن بخش شهر که می‌خواستیم بشویم، دیدیم یک تابلوی بزرگی أوّل شهر زده‌اند: «اَلحائِط تُرَحِّبُ بِکُم» و زیرش هم با کلمه درشت نوشته‌اند: «فَدَک»، چشم ما روشن شد. حالت خاصی پیدا کردیم، ما اصلاً انتظاری نداشتیم که کلمه‌ای به نام «فَدَک» در آن بیابان ببینیم و دیدیم. وارد شهر شدیم، یک شهر زیبا در دامنه ارتفاعات، دامنه کوه و گشتی زدیم، و ما را بردند به «فَدَک» قدیمی، رفتیم آنجا کنار شهر و متصل به شهر بود. رفتیم و دیدیم وارد شهر شدیم، یک شهر زیبا در دامنه ارتفاعات، دامنه کوه و گشتی زدیم. رفتیم و دیدیم مسؤولان شهرستان فرماندار و دیگران هم آمده بودند، یک نقطه‌ای ایستاده بودند ما هم پیاده شدیم. یک خرابه‌ای بود. برج

و بارو و دیوارهای قدیمی مشخص بود. شکل ساختمانها عمدتاً گلی است. سنگهایی هم هست که نشان می‌دهد منطقه آتش فشان داشته، جمعیت زیادی بودند. فرماندار، بخشدار، رئیس شورای شهر، علماء و ... بودند، پیرمرد روشن ضمیری بود. این هم برایم جالب بود که آنجا من یک ذرّه تعصب ندیدم. آنها ما را می‌شناختند که ما شیعه هستیم و از ایران آمده‌ایم. اختلافات شیعه و سنّی و وهّابی و ... را می‌دانستند. این آقا هم خودش مسؤول امر به معروف و نهی از منکر بود. ایشان آمد برای ما توضیح داد سه، چهار کلمه گفت و من لرزیدم. حتماً همراهان من همین حال را داشتند. کنار یک ساختمانی ایستاده بودیم. ساختمان بدی هم نبود. خراب نشده بود راهنما گفت: «هذا مسجد فاطمه» قلب ما یک باره تکان خورد اشکهایمان ریخت اما سعی کردیم آنها توجه نکنند. (از اینجا به بعد سخنرانی با گریه شنوندگان همراه بود). پرسیدم این مسجد را یعنی حضرت فاطمه ساخته‌اند، گفت بله، آخرین بار هم این مسجد را عثمانی‌ها ساخته‌اند. الان متروک است در همان جایی که بودیم رودخانه بود. رو به رویمان هم نخلستان بود، نخلستانهایی که نخلهایش هم داشت خشک می‌شد، راهنما گفت: «هذا بستان فاطمه» من گفتم: یعنی این نخلستان از آن زمان تا بحال است. گفت بله، همین جا نقطه بستان و نقطه عبور آب بود و سپس گفت: «هذا وادی فاطمه» وادی معمولاً ـ به آن جاهایی می‌گویند که رودخانه‌ها بعد از اینکه از دره‌ها عبور کند جلویشان باز می‌شود. معانی دیگری هم دارد. بعد از دور چیزی را نشان داد و گفت: «این چشمه‌های حضرت فاطمه» است. البته چشمه‌ها دارد خشک می‌شود به خاطر اینکه چاهای عمیق زده‌اند. هر چه از خدا خواسته بودیم خدا به ما در این سفر به ما داده بود. یکی یکی مکانهای مهم «فَدَک» را دیدیم سؤالات زیادی کردیم. آن راهنما هم بدون هیچ تعصبی هر چه می‌دانست به ما گفت و ضبط هم شد. توضیحاتی به ما دادند بعد ما آمدیم به شهرداری برای مراسم معارفه. من احساس کردم مردم آنجا علاقه مند به حضرت فاطمه هستند خیلی با احترام اسم ایشان را می‌برند. خوب می‌دانند این آقای راهنما خودش از مأمورین امر به معروف حکومت سعودی در مدینه بود، ما فکر می‌کنیم اینها سخت‌گیر هستند ولی ما سخت‌گیری ندیدیم. حتی مأموران عربستان که با ما آمده بودند و زیاد هم بودند. از وزیر تا سطوح پایین‌تر آمده بودند. از ما تشکر کردند و گفتند: شما باعث شدید ما یک جای شناخته نشده کشورمان را شناختیم، و از شما تشکر می‌کنیم. آنها هم قدرانی کردند، به هر حال این «فَدَک» بود. من می‌خواهم عرض کنم این حادثه «فَدَک» با این حوادثش بحث بیشتری می‌طلبد بدون آنکه تفرقه‌آمیز باشد. «فَدَک» می‌تواند وسیله اتحاد باشد. خدا کند روزی بیاید مردمی که به حج می‌روند، یک تور بگذرانند و بروند از آنجا و «فَدَک» را هم ببینند. یکی از خواسته‌های آنها این بود که ایرانیها بیایند اینجا. الان دارند تدارکات می‌بینند. استاندارش گفت که ما منتظریم شیعیان بیایند ببینند. عمیر هم که رفتیم شهر امعاء استاندارش گفت ما منتظر هستیم ایرانیها بیایند ببینند وقتی حضرت علی علیه‌السلام به یمن رفته، از اینجا عبور کرده و چیزهای زیادی می‌توانید ببینید. به نظر می‌رسد که یکی از کارهای خوب این است که دولت عربستان این آثار ارزشمند تاریخ اسلامی را که افتخار همه اسلام است و برای خود عربستان بسیار اهمیت دارد کم کم معرفی کند، و شاید نظر وسیعی که آقای ملک عبداللّه دارد آنها را به این نقطه برساند. من می‌خواهم عرض کنم که حضرت زهرا علیها السلام را از نواحی مختلف می‌شود شناخت، ما درباره عظمت حضرت زهرا علیها السلام کم گفته‌ایم. شخصیت زهرا علیها السلام را در همان زمان ببینید. در همان زمان که فشار آوردند از علی ابن ابیطالب بیعت بگیرند حضرت زهرا علیها السلام آن صحنه را که دید نتوانست تحمل کند، یک جمله گفت و همه را متوحش کرد. فرمود دست از پسر عموی من بردارید. اگر ادامه دهید گیسوانم را باز می‌کنم و نفرینتان می‌کنم و می‌دانم چه بر سرتان می‌آید. خَلُّوا بْنَ عَمّی عَلِیّاً أوْ لَأشْکوا إلَی السَّمیعِ الْبَصیر (... ۲۸۸) پسر عمویم علی علیه‌السلام را رها کنید و گرنه به خدای شنوای بینا شکایت می‌کنم. یک جمله حضرت زهرا علیها السلام صحنه را آرام کرد. خیلی‌ها فهمیدند که حضرت زهرا علیها السلام شخصیت بزرگی است و ما چنین مقتدایی داریم تا ان شاء اللّه استفاده کنیم.

نکته‌های برجسته این سخنرانی

۱. مسأله «فَدَک» یک مسأله سیاسی است، مسأله امامت است و «فَدَک» یک پرچم مقاومت بود و هنوز هم یک پرچم است. ۲. خلفاء ۲۴ بار «فَدَک» را گرفتند و پس دادند، از جمله ابابکر «فَدَک» را گرفت، و پس داد و عمر گرفت و دوباره پس داد. ۳. مأمون یک جلسه ۲۰۰ نفری و بعد یک جلسه ۱۰۰۰ نفری از علماء سراسر دنیا را تشکیل داد تا درباره «فَدَک» بحث شود و نتیجه این جلسه این بود که مأمون به والی مدینه نوشت: ما از این بحثها فهمیدیم که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عطا کرده است، و الآن باید «فَدَک» به بنی هاشم برگردد. ۴. «فَدَک» تا ۳۰۰ سال یک مسأله همیشه زنده و مشاجره‌ای بوده است. آخرین خلیفه که «فَدَک» را پس داد «الراضی» در سال ۳۲۴ هجری قمری بود. ۵. فاصله مدینه تا «فَدَک» به صورت مستقیم ۱۳۰ کیلومتر ولی با جاده‌های امروزی ۲۶۰ کیلومتر می‌باشد. ۶. فاصله خَیْبَر تا «فَدَک» ۹۰ کیلومتر می‌باشد ولی هر دو در عرض هم و در یک منطقه هستند. ۷. نام اصلی منطقه به «الحائط» تغییر کرده و «فَدَک» نام فرعی شده که تابلو «اَلحائِطُ تُرَحِّبُ بِکُم» نشانه این مسأله است. ۸. «فَدَک» یک شهر زیبا در دامنه کوه و «فَدَک» قدیمی متصل به شهر «الحائط» است. ۹. «فَدَک» با برج و بارو و دیوارهای قدیمی مشخص بود و عمدتاً شکل ساختمانهای آن گلی بود. ۱۰. استقبال مردم و مسؤولین این شهر از یک عالم شیعه و ایرانی. ۱۱. علاقه‌مندی مردم «فَدَک» به حضرت زهرا علیها السلام و اینکه آنها اسم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با احترام می‌بردند. ۱۲. پیشنهادات أرزشمند و جالب ایشان: ۱ – زائرین خانه خدا و مدینهٔ الرسول به «فَدَک» بروند، و از نزدیک آن را ببینند. استاندار «فَدَک» گفت: ما منتظر شیعیان هستیم. ۲ – یکی از کارهای خوب این است که دولت عربستان این آثار ارزشمند تاریخ اسلامی را که افتخار همه اسلام است و برای خود عربستان بسیار اهمیت دارد معرفی کند.

گفتگو با شبکه اوّل سیمای جمهوری اسلامی ایران

در شب عید مبعث سال ۱۴۲۹ ه ق، از شبکه أوّل سیمای جمهوری اسلامی ایران مصاحبه‌ای از آیت اللّه هاشمی رفسنجانی پخش شد که ایشان ضمن بیان مطالبی درباره رسول گرامی اسلام حضرت محمّد مصطفی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و خاطراتی از سفر خود به کشور عربستان بر ضرورت احیای آثار اسلامی در عربستان تأکید کردند. توجه شما را به قسمتی از این مصاحبه که مربوط به فَدَک و آثار اسلامی در عربستان بود جلب می‌کنیم. (۲۸۹ ...) مجری: این سفر برای خود شما تازگی و حلاوت داشته و برای ما هم شیرین بود. اولین بار بود که نام «فَدَک» با تصویر برای ما گره خورد. شاید ذهنیتی که در خصوص «فَدَک» داشتیم حالا دیگر عینیّت پیدا کرده بود و تصاویرش را می‌دیدیم. از «فَدَک» برای ما بگویید. آقای هاشمی رفسنجانی: من سالهاست به خاطر تأثیری که از میراث فرهنگ اسلامی و صدر اسلام در سازندگی انسانها می‌شناسم، همیشه در فکر بودم که باید نقبی بزنیم به عربستان از مکه و مدینه که معمولاً ـ همه می‌رویم به جاهایی که متأسفانه از دسترس بیرون رفته، خیلی چیزها هست. یکی از آثار بد تفکر وهابی‌ها و سلفی‌ها که آنها خودشان را توحیدی می‌دانند، فکر می‌کنند توجه به گذشته و قبور و آثار قدیمی، اینها انسان را از خدا دور می‌کند. اشتباه می‌کنند؛ چون خود قرآن از ما مکرر خواسته بگردید در زمین آثار گذشتگان را ببینید و عبرت بگیرید. این میدان آموزش قرآن است و حتی آثار تاریخی را اسم می‌برد. مثلاً بعضی از مناطقی که اقوام گذشته بوده‌اند و رفته‌اند و آثارشان مانده. قرآن می‌فرماید: شما دارید می‌بینید اینها را. خوب این تفکر برای من یک تفکر اصیلی بود. وقتی که با مسؤولان عربستان آشنا شدیم، من جزو اهدافم بود که کم کم این مانعی که وهابی‌ها آنجا ایجاد کرده‌اند به خصوص بر سر آثاری که از پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و ائمه علیهم السلام بزرگان صحابه در صدر اسلام مانده، اینها را کم‌کم بشناسیم و معرفی کنیم. یک بار ملک عبداللّه که آن موقع امیر بود در تهران بود. جلسه‌ای بود، علمای دینی هم همراهش بودند. بحث‌های قرآنی می‌کردند. نمونه‌هایی که قرآن اشاره می‌کند در خاک خود عربستان اطراف مکه و مدینه هست و قرآن مثال می‌زند را برایشان گفتم. گفتم: چرا

نمی‌گذارید اینها را ما بیاییم ببینیم و خودتان چرا نمی‌بینید، چرا معرفی نمی‌کنید؟ کم‌کم این در را باز کردم، از آن وقتی که دیگر روابطمان، روابط کم مشکل شد، من هر سفری که رفتم آنجا، از آنها خواهش کردم که بگذارید یک جاهای کشف نشده امروزی را برویم پیدا کنیم، اینها با کلّیت موافقت می‌کردند ولی از علمای تند روی وهابی می‌ترسند. چون آنها عکس العمل نشان می‌دهند. حرام می‌دانند. سخت هم هست برای سران عربستان که با علمای خودشان بر سر این مسائل درگیر شوند. به هر حال قانعشان کردند. آنها هم روی دوستی و میهمان نوازی گاهی خواسته‌های من را رد نمی‌کردند. اولین چیزی که از آنها خواستم، گفتم برویم خَیْبَر را ببینیم و بعد «فَدَک» را. آنها اصلاً «فَدَک» را نمی‌شناختند. خَیْبَر را می‌شناختند. چون جنگ خَیْبَر معروف است. ما را خَیْبَر بردند. دیدنی است. قلعه بزرگی که حضرت علی علیه‌السلام با مَرْحَب جنگید و فتح کرد و همان کمر قدرت یهود را که تقریباً وارد جنگ با پیغمبر شده بودند شکست. چشمه‌ای مانده بود و به نام چشمه علی علیه‌السلام معروف است. ما را بردند سرچشمه علی علیه‌السلام ماهی‌های کوچکی در چشمه بود. البته طبیعت خَیْبَر هنوز مانده است. چشمه در عمق درّه بود. آنجا چیز جالبی که برای من اتفاق افتاد، در شهرداری خَیْبَر میزبانان ما آمدند داستان فتح خَیْبَر را شهردار آنجا برای ما خواند. ما که خودمان معلم این چیزها هستیم تحت تأثیر آنها قرار گرفتیم. چگونه در آخرین لحظه، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عَلَم را به دست علی ابن ابیطالب داد. خیلی صحبت‌های شهردار خَیْبَر برای ما شیرین بود. آنجا ما گفتیم می‌خواهیم برویم فَدَک. راهش ماشین رو نیست. با این ماشین‌هایی که همراه ماست، ما نمی‌توانیم برویم. با جیپ می‌توانیم برویم و آن هم خیلی طولانی است. آن سفر را منصرف شدیم. فرصت نکردیم تا این سفر پیش آمد. ما هم عهد قدیمی را به یاد آوردیم و گفتیم ما می‌خواهیم برویم فَدَک. آنها هم با چهره باز پذیرفتند. ما را بردند به فَدَک. ولی همه نمی‌دانستند «فَدَک» چیست و کجاست. اصلاً من دنبال چه هستم. حتی آقای عمری که از علمای بزرگ شیعه و همان جا بزرگ شده و الان نزدیک ۱۰۰ سال عمر دارد، می‌گفت: اگر شما بروید چیزی نمی‌بینید. آنها هم نتوانسته بودند تا به حال بروند. من گفتم بالأخره ما می‌رویم قرار گذاشتیم و رفتیم. اولین لحظه‌ای که به منطقه «فَدَک» وارد شدیم، یک چیزی مثل هدیه آسمانی دیدیم. تابلویی دیدیم نوشته بود: «الحائط تُرَحِّبُ بِکُم»، زیرش هم کلمه «فَدَک» را درشت نوشته بود. ما دیدیم که چطور می‌گویند فَدَک را نمی‌شناسیم. از آن لحظه دیگر بحث من با وزیر همراه و کسانی که با ما در ماشین بودند، درباره «فَدَک» عوض شد و درباره «فَدَک» خیلی حرف زدیم. شهر حائط را دیدیم. گشت زدیم کنار شهر حائط، شهر قدیمی است که آن «فَدَک» است فَدَک مانده است. در تصویرها می‌بینید که چگونه شهری بوده. شهری است که از داخل یک رودخانه که دو طرفش به ارتفاع می‌رود، شروع می‌شود و اطراف همین جوری پله پله ساختمان است که ساختمانها نوعاً از سنگ‌های آذری و آتشفشانی است. دیوارها ساخته شده‌اند. به نقطه مرکزی رودخانه که رفتیم، دیدیم مسؤولان شهر آنجا منتظر ما هستند. استقبال کردند و ما خواستیم سؤال شروع کنیم که دیدیم آنها آماده جواب هستند. پیرمرد خوش اخلاقی به نام آقای عبدالرحمان جابر، از طایفه آل جابر بود. می‌گفت: ما قبلاً، از ۱۵۰ سال پیش، طایفه جابری، حاکم این منطقه بودیم ولی سعودی‌ها که آمدند از ما گرفتند و حال حاکم نیستیم ولی اینجا هستیم. پیرمرد توضیح داد. همان جا که ایستاده بود می‌گفت: «هذا وادی فاطمه»، من پرواز کردم! اولین بار نام فاطمه را از زبان اینها شنیدیم. بعد یک نخلستانی بود که قسمتی از آن خیلی سرسبز و در جوار رودخانه بود و یک قسمتی هم داشت نخل‌هایش از بین می‌رفت و داشت خشک می‌شد. گفت: «هذا بستان فاطمه» و بعد کنارمان یک ساختمان نسبتاً جالبی بود، گفت: «هذا مسجد فاطمه» و از دور چشمه‌هایی را نشان داد و گفت: «هذه عیون فاطمه». واقعاً هر چه می‌خواستیم به دست آورده بودیم. شروع کردم سؤالات زیادی از این پیرمرد کردم. این مسجد کی ساخته شده بود؟ گفت: این مسجد در زمان حضرت فاطمه علیها السلام اینجا بوده است گفتم: مگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اینجا بوده حالا من تاریخ را می‌دانستم، اما می‌خواستم ببینم آنها چه می‌گویند؟ گفت: نه، بعد از جنگ خَیْبَر، مردم «فَدَک» رفتند آنجا، با پیغمبر صلح کردند و چون «فَدَک» با جنگ فتح نشد، در اختیار پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود. غنیمت نبود که به رزمندگان بدهند. پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم به

دستور خداوند این را در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام گذاشت و حضرت فاطمه علیها السلام از سال هفتم تا آخر عمر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آنجا را اداره می‌کردند و از محصولاتش هزینه فقرای مدینه و به خصوص بنی‌هاشم را می‌پرداختند. آخرین چشمه‌ای که در «فَدَک» آب داشت یک قدری از خزه‌ها رویش را گرفته بود. دیدیم آب دارد آنجا حرکت می‌کند. رفتم قدری آب بخورم. نمی‌گذاشتند. یک مشتی از آب خوردم. طراوتش مرا گرفت. برایم لذت بخش بود. من در سفر قبلی، با آقای امیر مقرم، برادر کوچک ملک عبداللَّه که در مدینه آن موقع امیر بود، سر میز شام از او پرسیدم و گفتم: چرا آثار تاریخی را در معرض دید عموم نمی‌گذارید. گفت: ما اخیراً تصمیم گرفته‌ایم آثار تاریخی و فرهنگی اسلامی را احیا کنیم و مسلمانها بیایند ببینند. در مدینه هزار اثر ارزشمند شناسایی شده است، در خود مدینه و اطراف مدینه، در کلّ مملکت عربستان ۵ هزار اثر تاریخی اسلامی شناسنامه دار شده‌اند. من چند جا در این مدت که به مکه و مدینه سفر کرده‌ام دیده‌ام، یکی از این جاهایی که رفته‌ام همین در راه فرودگاه مدینه روستایی است به نام «عُرَیض»، بیرون جاده است. آنجا چون «علی ابن ابراهیم عریضی» آنجا هست و مسجدی به نام او بوده، ما رفتیم آنجا. در تاریخ هم خوانده بودم. چند نفر از ائمه ما در آن روستا زندگی می‌کردند. امام رضا علیه‌السلام را وقتی می‌خواستند به خراسان بیاورند، از این خانه حرکت دادند. نخلستان‌های خیلی زیبایی هم داشت. رفتیم میان نخلستان‌ها، گفتند این نخلستان‌ها همه الان مال شیعیان است. از همان زمانی که ائمه بوده‌اند، آنجا مزرعه و نخلستان بوده و هم اکنون مانده است، در آنجا معلمی شیعه بود و باغ خرمایی داشت. ما رفتیم باغ، این معلم شیعه وضع شیعیان منطقه را برای ما شرح داد. این یک جا بود. یکی از جاهایی که دیدنی است، «مدائن صالح» است. من اینها را خوانده بودم. مدائن صالح را و آثاری که در کوه‌ها و خانه‌هایی که تراشیده بودند، آن موقع پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به مسلمانها می‌گفت که در قرآن هست و شما دارید می‌بینید خانه‌هایی که در کوه تراشیده‌اند و بعد بلا آمده. یک استانی است به نام «العُلی» که مدائن صالح بالای العلی است. من خواهش کردم از مقامات عربستان که ما را ببرند آنجا. با هواپیمای ۳۳۰ که در زمین خاکی هم می‌نشیند ما را بردند آنجا. رفتیم آنجا واقعاً دیدنی است. کوه‌های بلند متعلق به چندین هزار سال پیش. مردم خانه تراشیده‌اند. خانه راهرو دارد، سالن دارد، اتاق دارد. گاهی من می‌دیدم که ۴۰ متر ارتفاع خانه‌ها است. گفتم با چه ابزاری این بالاها را تراشیده‌اند. قوم عاد و ثمود و صالح که در قرآن همه اینها هستند. رفتیم آن خانه‌ها را دیدیم. واقعاً دیدنی و عبرت آموز است. بعد از من، آن نقطه شد یک نقطه توریستی. یکی از جاهایی که باز به خواهش من آنها موافقت کردند ما برویم «یَنْبُع» بود. آنجا هم چیزی شبیه همین خَیْبَر و فَدَک، یک منطقه زراعی بوده. زمان پیغمبر دست یهودی‌ها بوده. فتح شده، تقسیم شده بین رزمندگان آن موقع. الان و بعد از ۱۴۰۰ سال که من رفتم دیدم جاهایی به نام امام حسن، امام حسین، حضرت علی علیهم السلام بود. چاه حضرت علی علیه‌السلام بود. منطقه‌ای به نام «منطقه شرفا» بود. چون طایفه قریش جزو شرفای آن زمان بودند. محله‌ای به نام شُرَفا بود. حقیقتاً خیلی آثار دیدنی در عربستان هست. ما آنچه در تاریخ می‌خواندیم، دیدیم. «بدر» را دیدیم، معمولاً زوار را نمی‌برند، منطقه جنگی بدر را دیدیم، مقبره شهدای بدر را دیدیم. خیلی دیدنی است. معجزاتی که آنجا اتفاق افتاده. ملائکه‌ای که نازل شده‌اند و آن مرکز فرماندهی پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، چاهی که برای آب بوده. یکی از جاهای واقعاً دیدنی بود. «آبار علی» علیه‌السلام را در بیرون مدینه دیدیم. البته آن خادمی که آمد و به ما توضیح می‌داد وقتی ما را شناخت که ایرانی هستیم می‌خواست بگوید متعلق به حضرت علی علیه‌السلام نبوده، و متعلق به یک علی دیگری بوده. از مهم‌ترین نقاطی که مورد علاقه ما و همه شماها است، «بقیع» است. بقیع مملو از شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام، از جمله چند امام شیعه و احتمالاً حضرت زهرا علیها السلام شاید آنجا هستند. نمی‌گذاشتند کسی داخل بقیع برود. وهابی‌ها حرام می‌دانند. زنها را اجازه نمی‌دادند بقیع بروند. من یکی از کارهایم این بود که این سد را بشکنم. وقتی خودم می‌روم با اجازه مقامات عربستان می‌روم و همه زوّار به خصوص زنها را هم همراه می‌برم. هر بار رفته‌ام به همه اجازه داده‌اند که زیارت بیایند. مذاکراتی با مقامات عربستان کرده‌ام. استدلال کردم و گفتم: شما نمی‌توانید تابع افکار خشک یک عده مقدس خشک که

هیچ ارزشـی برای میراث فرهنگی اسـلامی قائل نیسـتند کشورتان را ضـعیف کنید. دنیا برای آثار اسلامی منطقه عربستان ارزش قائل است. شـما در عربسـتان بیشتر از همه دنیا میراث ارزشـمند داریـد. همه دنیا عاشق هسـتند که بیاینـد این میراث را ببیننـد. اینها را احیا کنید. بگذارید مردم دنیا مخصوصاً شیعه‌ها بیایند و از نزدیک با میراث اسلامی آشنا شوند. شما اگر بیایید و این کار را بکنید و بقیع را برای آنها آزاد کنید و این آثار را نشان دهید، صدها میلیون شـیعه و دوستداران اهل بیت علیهم السلام را محب خودتان می‌کنید. شما چرا این سرمایه را استفاده نمی‌کنید؟ چرا مردم دنیا را از دست خودتان عصبانی می‌کنید. این چه سیاستی است؟! مملکت دارای این نیست. ایشان منطق من را پـذیرفت، مشـکلاتش را گفت، فکر می‌کنم باب گفتگوی ما انشاء اللّٰه اگر خداوند این توفیق را بدهد یک روزی برسـیم به این که همه آثار متروکه در اختیار مسـلمانان سراسر جهان قرار بگیرد. خیلی ممنون حاج آقا، یک دعا برای ما بکنیـد، دعایی که همه بایـد بکنیم و خداوند خواسته این طور دعا کنیم وقتی که اعمال مکه را انجام دادیم، خداوند می‌فرماید: اگر می‌خواهیـد دعـا کنیـد بگوییـد: «رَبَّنـا آتِنـا فی الـدُّنیا حَسَـنهً وَ فی الآخِرَهِ حَسَـنهً وَ قِنـا عَـذابَ النّار». هم دنیایمـان را خوب کن و هم آخرتمان را خوب کن و هم ما را از آتش جهنم مصون بدار.

طرح مسأله فَدَک در فصلنامه میقات حجّ

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، فصـلنامه‌ای را در رابطه با مسائل حج منتشر می‌کند. این فصلنامه در تابستان امسال، ویژه نامه‌ای را به سـفر ده روزه آیت اللّٰه هاشـمی رفسـنجانی به عربسـتان اختصاص داده است و به خاطر اهمیت سـفر ایشان به شـهر فَدَک در این مسافرت، بیشترین صفحات این ویژه نامه که در ۲۶۴ صفحه به چاپ رسیده، به مباحث و مسائل فَدَک اختصاص یافته است در این فصـلنامه ۶ مقاله، چند سـخنرانی و گزارش و ۹ تصویر رنگی از فَدَک به چاپ رسـیده است. ضـمن تشـکر از مسؤولین محترم این فصـلنامه و عرض خسته نباشید به خاطر چاپ این مجموعه در رابطه با «فَدَک» قسمت‌هایی از مطالب این «ویژه نامه» را در اینجا ذکر می‌کنیم.

گزارش سفر به «فَدَک» در اجلاسیه جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم توسط حضرت آیهٔ اللّٰه، هاشمی رفسنجانی

...یکی از چیزهای خیلی خوبی که داشتیم «فَـدَک» بود، «فَـدَک» حقیقتاً برای من در این سـفر یک هـدیه بود، واقعاً لطف خـداوند بود، شـماها شایـد اکثرتان تاریـخ «فَـدَک» را خوانـده باشـید منتهی من چیزهایی خوانده بودم نمی‌فهمیدم چرا این طوری است؟ چرا یک منطقه کشاورزی این قـدر در تاریخ مهم شده است؟، چرا این قدر سیاسـی شده؟ چرا این قدر خود ائمه آن را مربوط به امامت می‌کننـد؟ اصـلًا حدود «فَدَک» را تعیین می‌کنند، حرفهای خیلی مهمی می‌زنند، تاریخش را خوانده بودم و اصل قضـیه برایم عجیب بود، چون آن چیزی که در تاریخ آمده، این است که پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعد از جنگ خندق و خیانت یهودی‌ها آنها را تنبیه کردند و خَیْبَر را گرفتند. هماهنگ با فتح خَیْبَر، ظاهراً به شخصـی به نام مُحَیِّصَهٔ مسؤولیت دادند؛ گفتند: برو فَدَک و به مردم آنجا بگـو کـه شـما نجنگیـد و بیاییـد تسـلیم بشویـد و جانتـان را نجـات بدهیـد، مـا هم حقـوق شـما را حفـظ می‌کنیم. مُحَیِّصَـهٔ نزد شخصیت‌های بزرگ فَدَک رفت، که ۹۰ کیلومتر فعلاً با خَیْبَر فاصـله دارد – آن زمان یک روز بیشتر تقریباً راه بوده است – با یک گروهی رفتنـد و به علمای یهود پیام پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم را دادند. آنها گفتند: ما خدمت پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌آییم. چند نفر انسان دوست، عالم و شخصـیت‌های معتبر یهود را انتخاب کردند و خدمت پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم آمدند. پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم فرمود: اگر شـما پیشـنهاد ما را نپذیرید، برای شـما سخت می‌شود، گفتند: نه کار با مشکل است، من اینجا را خوانـده بودم دنبال این بودم که چطوری بوده که اینها این حرف را می‌زننـد. آنها گفتنـد: «فَدَک» جایی است که سه تـا برج و بـارو پشت سـر هم دارد؛ یعنی یـک سور دو سه سور، و هر سوری هم اطرافش برجی هست و تمـام این سورها درهای

مخصوص و کلیدهای خاصـی دارد، ما این کلیدها را جمع می کنیم در یک صندوقی نگاه می‌داریم، وقتی کسی به ما حمله بکند به این آسانی نمی‌توانـد از آنجا عبور کند و آسان نیست. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: همان کلیدهایی که شـما می گویید الان در دست من است. اینها یک دفعه تکان خوردند، دیدند در دست پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است. اینها که در یک اتاق مهر و موم شـده بود، در همان جا جمعی از اینهایی که آمـده بودنـد مسـلمان شدند، چون آنها می‌فهمیدند. گفتند: این کلیدها را از کجا آوردیـد و چه کسـی به شـما داده است؟ به یک نفر مظنون شـده بودنـد. حضـرت فرمودند: نه، مظنون نشوید، همان کسـی که الواح را برای حضـرت موسـی آورد، همان کسـی که تابوت را برای بنی اسـرائیل آورد، برای من هم اینها را آورد. لذا اینها مسلمان شدند و ایستادند، عده‌ای هم رفتند. (۲۹۰) پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم حکم کردند و گفتند: هر کس مسلمان شد، خمس از اموالش را می گیریم و هر کسـی مسـلمان نشـد همه اموالش را می گیریم و جان خودش نجات پیـدا می کند، «فَدَک» همین طوری بـدون جنگ تسـلیم شـد. بر اساس آیه‌ای که همه بهتر از من می‌دانیـد: «فَما أَوجَفتُم عَلیهِ مِن خَیلٍ وَ لا رِکابٍ» در روایت ما دارد که جبرئیل آمده و به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گفت بر اساس «وَ آتِ ذَا القُربی حَقَّه» این باید به حضرت زهرا علیها السلام داده شود. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم نوشتند (۲۹۱) «فَدَک» را به حضرت زهرا علیها السلام دادند و سه سال زهرا اینجا را اداره می کردند. عاملان حضرت زهرا آنجا بودند و سهم خودشان را می گرفتند و می‌آوردند مدینه، آن طوری که من در منابع کار کردم و همه شـما هم کـار کردیـد و از تخصـص‌های شـماست. حضـرت محصول «فَدَک» را در اختیـار فقراء و اقوام و همه می گذاشـتند، خودشان مصرف نمی کردند. حتی ایشان وقتی به زمان رحلتشان می‌رسند، یکی از موارد وصیت نامه این است که برای زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و همه بخش‌هـای دیگر اهل بیت سـهمیه قرار دادنـد و حضـرت علی علیه‌السـلام بسیج شدنـد که از این «فَدَک» و اموالی که آنجا جمع شده بود، به اینها بدهند، اینها همه تاریخ است، من رفتم ببینم آنجا چیست؟ در مدینه با هر کسی که صحبت می کردیم می گفتند شـما بیخود می‌روی، آنجا هیچی نیست، «فَدَک» یک اسم تاریخی است، الان هیچی وجود ندارد، حتی آقای عمری که ما میهمان ایشان بودیم و بالأخره بایـد همه چیز را آنجا خوب بشـناسد عالم قدیمی آنجاست شب به من گفت شـما لازم نیست برویـد هر چه می‌خواهیـد ما می‌توانیم به شـما بگوییم آنجا چیزی نیست. من گفتم به هر حال قرار گـذاشتیم و میزبان ما محبت کرده و تنظیم کرده و درست نیست نرویم، به هر حال منطقه را می‌خواهم ببینم که اصلاً منطقه چیست، رفتیم، راه دور بود، ما از اتوبان آنجا ۲۶۰ کیلومتر راه رفتیم تا وارد «فَدَک» شـدیم، وقتی از جاده اصـلی وارد شـهر می‌خواستیم بشویم، تابلویی دیدم مثل اینکه دنیا را به من دادنـد، تابلو نوشـته بود، «الحائط تُرَحِّبُ بِکُم» زیرش هم درشت نوشـته بود «فَدَک» ما دیدیم که دیگر اینجا اسـم «فَدَک» نیست، اینجا همان «فَدَک» است، وارد شدیم، شـهر تمیزی بود، شـهر را گشتیم و بعد ما را بردند آن قسـمت قدیمی شهر که همین قدیمی است و من در محاسـبات می گویم همان جایی است که «فَدَک» اصـلی بوده است، این کنار شـهر است، وصل به شـهر است، مسؤولان شـهر هم آنجا جمع شده بودند، از ما آن جا اسـتقبال کردند. وقتی پیاده شدیم یک پیر مرد خوش زبانی که خودش مسؤول امر به معروف آن شـهر بود و بازنشسـته شـده بود یا در حال بازنشسـتگی بود. او برای ما توضـیح می‌داد. تا ما ایسـتادیم، زیر آفتاب بودیم، گفتم خب حالا بگوییـد قضـیه اینجا چیست؟ گفت: «هذا وادی فاطمه» این وادی حضـرت فاطمه است. وادی رودخانه است، رودخانه‌ای که وسیع می‌شود، از بین دو درّه که رودخانه‌ای می‌رود آنجا که باز می‌شود، اینجا را عربها وادی می گوینـد. البته وادی در لغت خیلی تعریف دارد؛ یـک مصـداقش این است. بعـد یک ساختمانی پهلوی ما بود که ساختمان نسبتاً خوبی بود و بقیه بیشتر مخروبه بود. گفت: «هـذا مسـجد فـاطمه» من گفتم یعنی این مسـجد را حضـرت زهرا علیها السـلام ساخته‌انـد؟ گفت بله، وقتی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به حضرت زهرا علیها السلام تحویل دادند، ایشان اینجا، این مسجد را ساختند و این مسجد در طول تاریـخ بارها خراب شـده و آخرین بار عثمانی‌ها این مسـجد را ۲۵۰ سال پیش ساختنـد و الان هم کسـی در مسـجد نیست، به خاطر اینکه بیرون شـهر است، ما رفتیم پشت بام مسـجد، عکسش را هم دیدم در روزنامه‌ها هست، بعد آمدیم پایین، یک نخلستانی جلوی

ما بود همان أوّل، گفت: «هذا بستان فاطمه». این هم بستان ایشان بوده. چشمه‌هایی اشاره کرد و گفت: «هذه عیون فاطمه» چهار عنوان را ایشان معرفی کرد و اینها هم ضبط شد، من از ایشان پرسیدم چرا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به حضرت زهرا داد؟ هرچه که پرسیدم، او که می‌دانست توضیح داد و جواب داد، اما آن را که من الان می‌خواهم بگویم، ما آنجا که ایستاده بودیم رودخانه بود، اطرافمان به صورت پلکانی در دامنه کوه بود و طبقه به طبقه ساخته شده بود، خانه بود، خانه‌ها مثل این که زلزله خراب کند، این طوری بود، برج‌ها پیدا بود ولی نیمه مخروبه بودند، دیوارها هنوز کاملاً مشخص است، من به نظرم آن حرفی که صاحبان یهودی «فَدَک» به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گفته بودند درست بوده، به نظرم همین جا بوده؛ یعنی یک جای محاصره شده، حفاظت شده و این که حالا ـ فلسفه این که خداوند خواسته این هدیه به حضرت زهرا علیها السلام داده بشود بحث‌های دیگری است که از عهده شما بر می‌آید. آنجا پر آب است. اخیراً که چاههای زیادی زدند، چشمه‌های بالا خشک شده و یک چشمه‌ای پایین بود که هنوز آب داشت. ما رفتیم سر آن چشمه، از آن چشمه هم آب خوردیم. آب کم داشت. ولی چاههایی که زده بودند ۲۰ متری به آب رسیده بود. گفتند هرچه آب بخواهید از این چاهها می‌توانیم برداریم. البته او یک ادعای بزرگی کرد و من هنوز نمی‌دانم، من گفتم منطقه «فَدَک» چقدر وسعتش است؟ ایشان گفت ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر، حالا ما دیگر این را ندیدیم این حرفی بود که ایشان زد، چون جمعیت کل منطقه «فَدَک» بیش از ۱۰۰ هزار تاست، ما فیلم داریم، من نمی‌دانم بنا بوده این فیلم همراه ما باشد، اگر آقایان مایل باشند می‌توانند تصویر را ببینند. (۲۹۲)

از صفا تا فَدَک

...پیش از ظهر یک‌شنبه چند نفر از همراهان به منطقه خَیْبَر رفتند تا قلعه معروف و تاریخی خَیْبَر را ببینند، آقای هاشمی رفسنجانی در سفر اولشان (سال ۷۶) از خَیْبَر دیدار کرده بودند و این بار دیدار از «فَدَک» را در برنامه داشتند، ولی آقایان حسین مظفّر، مصطفی میر سلیم، علی آقا محمّدی، داود دانش جعفری و حجهٔ الإسلام معادیخواه علاقمند بودند به خَیْبَر هم بروند، و همین کار را هم کردند. روایت آقایان مظفر و آقا محمّدی، که ایشان هم از اعضای هیأت بود از سفر به خَیْبَر چنین است: دیدن قلعه خَیْبَر که فتح آن خاطراتی حماسی و فتح الفتوحی بزرگ را در اذهان شیعیان شیفته علی علیه‌السلام مصور می‌سازد، از آرزوهای بزرگ ما بود کما این که آرزوی همه زائران مشتاق است، صبح روز سوّم استقرار در مدینه (یک شنبه ۱۳۸۷) به سوی خَیْبَر حرکت کردیم و ۱۸۰ کیلومتر به طرف شمال مدینه پیش رفتیم و بعد از دو ساعت به منطقه خَیْبَر رسیدیم، ابتدا وارد روستایی متروکه شدیم که خانه‌هایی با دیوارهای گِلی و اتاق‌های تو در تو و قدیمی داشتند، از نخلستانی قدیمی و بی‌رمق با برگ‌های آغشته به گرد و غبار، که بعضی از آنها زرد بودند، عبور کردیم و در انتهای باغستان به تپه‌ای بزرگ رسیدیم که با سیم‌هایی محصور شده بود، قلعه معروف خَیْبَر در بالای همین تپه قرار داشت؛ قلعه‌ای با سنگ‌های بسیار سخت و خشن، تصور رفتن به بالای قلعه در وضع عادی بسیار مشکل و شاید ناممکن بود. هیبت این دژ نفوذ ناپذیر که اعاظم صدر اسلام از تسخیر آن عاجز شده بودند، کاملا مشهود بود، اما تسخیر آن توسط مولای خَیْبَر شکن علی رغم همه تجهیزات و سربازان آماده و تا دندان مسلح و تسلط آنها بر اطراف قلعه، اعجاب انگیز و چیزی شبیه معجزه بود و نشان داد که در برابر ایمان مولای متقیان حتی قلعه خَیْبَر نیز از مصادیق بارز «وَ إِنَّ أَوهَنَ البُیوتِ لَبَیتُ العَنکَبُوت» است. شب دوشنبه برای دیدار شیعیان مدینه به حسینیه آنها در منطقه «العوالی» رفتیم. از قدیم معروف بود که شیعیان مدینه وضع مالی خوبی ندارند، اما حالا اینطور نیست، این واقعیت را از تجدید بنای حسینیّه و شامی که آنها به ما دادند و از ناهار امیر مدینه دست کمی نداشت به خوبی می‌شد فهمید، اشتغال شیعیان مدینه به مشاغل مناسب و مساعدت‌هایی که به آنها شده، در سال‌های اخیر وضع آنها را متحول کرده است. آقای عمری، رهبر شیعیان مدینه که بالای ۹۰ سال سن دارد و تقریباً از کار افتاده است، آقای هاشمی را در آغوش گرفت و از این دیدار اظهار خرسندی زیادی کرد، او که با صبر و مقاومت و تحمل شدائد و زندان‌های متعدد

توانست هویت شیعیان مدینه را حفظ کند، اکنون از فضای بازی که برای شیعیان در عربستان فراهم شده راضی است و آقای هاشمی رفسنجانی هم طی سخنانی که در جمع شیعیان در همین دیدار داشت صبر و متانت و مقاومت آقای عمری را عامل مهمی برای رسیدن به وضعیت مناسب دانستند. آیت اللّه هاشمی رفسنجانی در سفرهایی که به عربستان داشتند، معمولاً علاوه بر زیارت و دیدارها و گفتگوها از یک یا چند منطقه تاریخی که نقشی در شکل گیری حوادث صدر اسلام داشتند یا ارتباطی با هویت اسلامی کشور عربستان و یا با تاریخ اقوامی که سرگذشت آنها در قرآن آمده، دارند دیدار به عمل آورده‌اند. در سفر أوّل (۱۳۷۶) خَیْبَر، طائف و منطقه‌ای که منسوب به قوم ثمود است، مورد دیدار ایشان قرار گرفت، و به شرق عربستان که محل زندگی اکثر شیعیان این کشور می‌باشد نیز رفتند و با شیعیان دیدار کردند. در سفر دوّم (۱۳۸۴) به آبار علی، یَنْبُع و بدر رفتند، و در این سفر که سفر سوّم بود، «فَدَک» در برنامه بود. شب دوشنبه که میهمان آقای عمری و شیعیان مدینه بودیم، وقتی آقای عمری متوجه شد که قرار است آقای هاشمی رفسنجانی و همراهان فردا به «فَدَک» بروند گفت در آنجا چیزی وجود ندارد که شما ببینید. این سخن قدری موجب تردید شد؛ به طوری که آقای هاشمی رفسنجانی بعد از این میهمانی و هنگامی‌که در نیمه شب عازم زیارت حرم حضرت رسول بودیم موضوع را با همراهان در میان گذاشتند و نظر خواهی کردند که: سفر به «فَدَک» که قرار است فردا باشد انجام شود یا نه، نظرها عموما مثبت بود و سرانجام تصمیم این شد که این سفر انجام شود. ساعت ۵: ۷ صبح دوشنبه ۲۰ خرداد عازم «فَدَک» شدیم. از آزاد راه «قصیم» که مدینه را به ریاض وصل می‌کند، حدود یکصد کیلومتر به طرف شرق رفتیم و از آنجا به جاده ای وارد شدیم که در جهت شمال به استان «حائل» می‌رود. تقریبا همین مقدار هم در جاده‌ی «حائل» به طرف شمال رفتیم و بعد وارد جاده‌ای شدیم که به طرف غرب؛ یعنی به طرف مدینه می‌رفت. در مجموع بعد از طی مسافتی حدود ۲۶۰ کیلومتر در ساعت ۵: ۱۰ به شهری رسیدیم که بر پیشانی دروازه‌ی ورودی آن نوشته بود: «الحائط تُرحِّبُ بِکُم»؛ شهر حائط به شما خوش آمد می‌گوید؛ زیر این جمله هم، کلمه «فَدَک» نقش بسته بود؛ یعنی این شهر که اکنون حائط نام دارد، نام اصلی آن «فَدَک» است؛ منطقه‌ای بین استان حائل و استان مدینه. این شهر دو قسمت دارد؛ قسمت شرقی؛ که جدید ساخت است و شامل ادارات و خانه‌های مسکونی نوساز می‌باشد و قسمت غربی که نخلستان‌ها، خانه‌های قدیمی، چشمه‌ها و آثار تاریخی در آن به چشم می‌خورد. «فَدَک» همین قسمت قدیمی است. راهنماها آقای هاشمی و هیأت همراه را مستقیماً به همین قسمت غربی بردند. در لحظه ورود، یک پیرمرد که می‌گفت تا دو سال قبل رئیس امر به معروف و نهی از منکر همین شهر بوده که بازنشست شده ولی باز هم به دعوت مسؤولان شهر با آنها همکاری می‌کند، جلو آمد و ضمن خوش آمد گویی مشغول توضیح دادن شد. او گفت: این منطقه «وادی فاطمه» نام دارد به این نخلستان‌ها می‌گوییم «بساتین فاطمه» اینجا مسجدی هست که نامش «مسجد فاطمه» است و چشمه‌هایی در این نخلستان‌ها وجود دارند که اهالی به آنها می‌گویند «عیون فاطمه». این جملات همه ما را به وجد آورد و چهره آقای هاشمی رفسنجانی کاملاً نشان می‌داد که با دیدن این صحنه و شنیدن این مطالب تکان خورده و شگفت زده شده است. با این که قرار بود فقط نیم ساعتی در «فَدَک» بمانیم و به مدینه برگردیم آقای هاشمی رفسنجانی به فرماندار که جزء مستقبلین بود گفتند بگویید ناهار تهیه کنند ما تا ظهر در اینجا می‌مانیم و از پیرمرد راهنما خواستند هیأت را برای دیدن مسجد و چشمه‌ها و قسمت‌هایی از نخلستان‌ها راهنمایی کند. مسجد چون در قسمت قدیمی قرار داشت تقریبا متروکه بود اکثر چشمه‌ها به دلیل خشک سالی و همچنین حفر چاههای نیمه عمیق توسط اهالی خشک شده بودند غیر از دو چشمه، که یکی از آنها با آب قابل توجهی جاری بود و دیگری مرطوب بود ولی به دلیل عدم رسیدگی و لایروبی نشدن جاری نبود. نخل‌ها هم بیشترشان سرپا بودند و تعدادی هم خشک شده بودند، آقای هاشمی رفسنجانی وقتی به کنار چشمه جاری رسیدند، با اشتیاق زاید الوصفی با کف دست یک جرعه از آن نوشیدند و به توصیه راهنمای اهل محل و بعضی همراهان که می‌گفتند چون این آب بهداشتی نیست از آن نخورید، اعتنایی نکردند و گفتند این کمال بی‌سعادتی است که تا اینجا بیاییم و از آب چشمه «فَدَک» نخوریم. کار بسیار ابتکاری و جالبی که آقای هاشمی رفسنجانی در «فَدَک» انجام دادند این بود که

در کنار همین چشـمه، روی تپه کوچکی ایسـتادند و در حالی که دوربین تلویزیونی مشغول فیلم برداری بودند، از پیرمرد راهنما که «عبـدالرحمان آل جـابر» نـام داشـت دربـاره نـام منطقه، نـام نخلسـتان‌ها، نـام چشـمه‌ها، نـام مسجد و سـایر خصوصـیات پرسـیدند و عبـدالرحمان هم به همه سؤال‌هـا جواب داد؛ جوابهـایی که در همه آنها نام «فَـدَک» موج می‌زد و در جواب این سؤال که اینجا مال چه کسـی بود هم گفت: «فَـدَک» ملـک شخصـی پیغمبر بود که آن را به دختر خود فـاطمه بخشـید. او در صـحبت هایش این را هم گفت که اینجا تا یکصد سال قبل تحت حکومت خاندان آل جابر بود، که من هم از همین خاندان هسـتم، ولی از آن زمان به دست آل سـعود افتاده، او وقتی به این جمله رسـید، نگاهی به مأموران و مسؤولان حاضـر در صـحنه انداخت و این جمله را هم اضافه کرد که: البته آل سـعود بحمـداللّه رفتار خوبی با ما دارنـد ... پشت بام مسـجد فاطمه، چشم انداز خوبی به نخلسـتان‌های «فَدَک» داشت، همانجا به «حاج خسـرو ورکانی» عکاس روزنامه گفتم از این بلندی عکس‌هایی از صـحنه‌های دوردست بگیرد و او هم که از دیدن «فَدَک» هیجان زده شده بود تا توانست عکس گرفت، همان بالا که بودیم، یکی از مسؤولان فرهنگی شهر آمد و ضمن معرفی خود برای جواب دادن به سؤال‌ها اعلام آمادگی کرد، از او پرسـیدم چرا نام این شـهر حائط است، گفت: تا حـدود یکصد سال قبل برای محـافظت در برابر دزدان و اشـرار اطراف ایـن منطقه به وسـعت ۶ کیلومـتر در ۶ کیلومتر دیوار کشـیده شـده بود که هنوز قسـمتی از دیوارها موجود است. به همین دلیل نام «حائط» که به معنای دیوار است روی این شـهر مانده است، او درباره نام اصـلی گفت: مردم این منطقه اینجا را به نام «فَدَک» می‌شناسـند و این نام همچنان بر سـر زبانهاست. بعد از صرف ناهار که حاضری بود و خواندن نماز ظهر و عصـر در بلدیه، در قسمت شهر جدید، ساعت یک بعد از ظهر عازم مدینه شدیم، در حالی که همه احساس می‌کردیم بعد از قرن‌هـای متمـادی، یکبار دیگر «فَـدَک» به دست آمـده است. همین قـدر که «فَـدَک» را بعـد از این همه مـدت پیـدا کرده‌ایم به این معناست که آن را به دست آورده‌ایم و این واقعه مقدمه‌ای است برای احیای فَدَک. درباره موقعیت مکانی فَدَک، با توجه به مسیری که پیمودیم و با توجه به فاصـله ۱۸۰ کیلومتری که خَیْبَر تا مـدینه دارد می‌توان به این نتیجه رسـید که آنچه در تاریخ درباره تسـلیم شـدن اهالی «فَـدَک» بعـد از فتـح خَیْبَر آمـده و نشان دهنـده‌ی نزدیکی مکانی «فَـدَک» با خَیْبَر می‌باشد درست است؛ زیرا مسـیر نیم دایره‌ای که ما برای رفتن به «فَدَک» پیمودیم موقعیت مکانی آن را در شـرق خَیْبَر ترسـیم می‌کند؛ جایی که به طور طبیعی و میان بر، باید حدود ۸۰ کیلومتری شـرق خَیْبَر باشد. نکته جالب توجه این است که اهالی عربسـتان، حتی نسل کنونی منطقه می‌دانند جایی به نام «فَدَک» وجود دارد، هر چند درباره‌ی شناسنامه «فَدَک» و تاریخ آن اطلاع چندانی ندارند. این نکته هنگامی برای ما جالب‌تر شد که وزیر همراه آقـای هاشـمی رفسـنجانی و سایر همراهان سـعودی ایشان، بعـد از بازگشت به مـدینه از ایشان به خاطر این که سـبب آشنایی آنها با مسائل مربوط به «فَدَک» و تعلق آن به دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شدند، تشکر کردند. (۲۹۳)

گزارشی از فَدَک، دوشنبه ۲۰/۳/۱۳۸۷

آیت اللّه هاشـمی رفسـنجانی، ساعت هفت و نیم به سوی «فَـدَک» حرکت کردند، آب و آذوقه‌ای که به همراهان می‌دادند، برایشان تعجب انگیز بود؛ زیرا همه فکر می‌کردنـد، «فَدَک» باغی است در نزدیکی مدینه! خودروها به راه افتادند. از مدینه خارج شدند و به سوی جنوب حرکت کردنـد، در جـاده هیـچ گیـاهی سبز نبود، هر از گـاهی گله‌هـای شتر در دو سوی جاده دیـده می‌شدنـد، دلم به حالشان سوخت که ژاژ می‌خاییدند. هنوز حدود ۲۰۰ کیلومتر تا شهر حایل مانده بود که خودروها به سمت چپ تغییر مسیر دادند و خیلی زود به میـدانی رسـیدند که بالای آن نوشـته‌ای، مقـدم مسافران را به شـهر حائط گرامی می‌داشت. خنده‌ام می‌گیرد که درباره بافت گیاهان بنویسم؛ چون گیاهی نبود و اصـلاً خاکی نبود، زمینی بود پوشـیده از سـنگ‌های سیاه که گویی سنگ‌ها را در آن پهن کرده‌انـد. به شـهر حائط رسـیدیم و از بلوارهای تمیز آن گذشتیم، زمین همچنان پوشـیده از سـنگ بود، جاده جز فراز و فرود چیزی نـداشت و پس از گذشـتن از بلنـدی و چرخش ۴۵ درجه‌ای و ورود به جاده‌هـای فرعی، منطقه‌ای سـرسبز نمایان شـد. نخل‌های سر

بریده و سوخته‌اش هر ایرانی را به یاد آبادان زمان جنگ می‌انداخت، اما منطقه آن قدر سرسبز بود که هر بیننده‌ای را به تعجب وا می‌داشت. چند تن از اهالی شهر «فَدَک» که یکی از آنان خود را مسؤول امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده بود، توضیح می‌دادند و در دور دست‌ها گروه گروه مرد و زن از پشت بام‌ها و بالای دیوارها تماشا می‌کردند. وجود چاهی بزرگ با دلوی که روی آن بود، همه را به سوی خود برد که با هشدار مسؤولان کنار کشیدند، به پشت بام یکی از خانه‌های قدیمی تقریباً مرتفع رفتیم تا دور دست‌ها دیده شود، به ساختمان ساده‌ای رسیدیم که پنجره‌های آن را گل گرفته بودند. آیت اللّه هاشمی رفسنجانی از این مکان پرسید و مردی ریش قرمز که خود را برادر زاده رئیس قبیله معرفی می‌کرد، گفت: اینجا مسجد حضرت فاطمه است. بارها خراب شده و باز ساخته‌اند. خانه‌های قدیمی ساخته شده از سنگ و گل، یاد آور قلعه‌های قدیمی ایرانیان بود. به سوی چشمه‌های کم آب رفتیم و هر کس برای تبرّک و شاید شفای دردهای ناشناخته خویش از آن می‌نوشید، کمی شور بود، اما در آن بیابان بی‌آب و علفی که از مدینه تا آنجا دیده بودیم، «تَجری مِن تَحتِها الأنهار» بود، دیدار ۴۵ دقیقه طول کشید و در برگشت، به شهرداری حائط آمدیم، مراسم استقبال رسمی انجام شد و برای ناهار به آلاچیقی رفتیم که سقف آن از چادر بود! ناهاری که همراه برده بودیم، صرف کردیم و نماز جماعت در نماز خانه کوچک شهرداری برپا شد. در محل باغ «فَدَک» خبرنگاران به سوی آیت اللّه هاشمی رفسنجانی رفتند و از ایشان پرسیدند، که ایشان پاسخ‌ها را به همراهان فَدَکی خویش محوّل کرد. ساعت ۲ بعد از ظهر خودروها در مسیر تقریباً ۳۰۰ کیلومتری برگشت به سوی مدینه حرکت کردند و به محل اقامت رسیدند. (۲۹۴)

گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران «ایرنا» از حضور نخستین گروه ایرانی در فَدَک

رئیس مجلس خبرگان رهبری و هیأت همراه، بامداد دوشنبه به عنوان نخستین گروه ایرانی وارد منطقه «فَدَک» که مزّین به نام صدیقه اطهر، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، شدند و از آن دیدار کردند، به گزارش ایرنا، هیچ یک از همراهان آیت اللّه هاشمی رفسنجانی تصور نمی‌کردند، که چنین افتخاری نصیبشان شود، مردم منطقه فَدَک که این روزها آن را «حائط» می‌نامند، هنوز هم این شهر را به نام فاطمه می‌شناسند، مسجد فاطمه در «فَدَک» هنوز هم پابرجاست و هنوز هم می‌توان از فَدَک بوی یاس سفید را استشمام کرد. خبرنگار «ایرنا» از اهالی منطقه پرسید: نام اینجا چیست؟ پاسخ دادند: «وادی فاطمه»، هنوز آن را ارثیه زهرای مرضیه می‌دانستند. گرچه بخش اعظم نخلستانهای فَدَک خشکیده است، اما هنوز هم نخل‌هایی رشید سایه خود را بر وادی فاطمه می‌افکند. به این نخلستان‌ها «بوستان فاطمه» می‌گویند. «فَدَک» را پیامبر اعظم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به فاطمه علیها السلام بخشیده بود، «فَدَک» در صدر اسلام، در اختیار شخص پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و در آیاتی در سوره مبارکه حشر نیز به آن اشاره شده است، «فَدَک» امروز با کوچ نشینان اطراف آن، ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد، هاشمی رفسنجانی پس از دیدار از این منطقه، به خبرنگاران گفت: «حالت عاطفی که در جمع حاضر ایجاد شده، قابل بحث نیست.» وی تصریح کرد: «آثار و نام حضرت زهرا علیها السلام هنوز در همه بخش‌های «فَدَک» وجود دارد و جای جای این سرزمین مزّین به قدوم زهرای اطهر است.»

برپایی نمایشگاههای عکس «باغ فَدَک» در ۷ استان کشور «خبرگزاری فارس»:

نمایشگاه «باغ فَدَک» و «سوره» در استان‌های یزد، خراسان جنوبی، مازندران، بوشهر، کرج، قزوین و کرمان تا ۱۲ شهریور برپا گردید. به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از واحد خبر حوزه هنری، خانه عکاسان ایران، نمایشگاه «باغ فَدَک» را با ۲۴ قطعه عکس که از باغ «فَدَک» عکاسی شده در معرض دید عموم قرار داده می‌شود. این آثار در سفر اخیر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به عربستان سعودی و نیز دیدار وی از شهر حائط (محل باغ فَدَک) عکاسی شده است. عکس‌های «باغ فَدَک» به ترتیب زمانی از ۲ تا ۸ مرداد به گالری حوزه هنری استان یزد، از ۱۰ تا ۲۰ مرداد در گالری حوزه هنری کرج، از ۲۴ تا ۳۱

مرداد در گالری حوزه هنری بیرجند، از ۳ تا ۹ شهریور در گالری حوزه هنری قزوین، از ۱۶ تا ۲۱ شهریور در گالری حوزه هنری استان مازندران و از ۱۳ تا ۱۹ مهر در گالری حوزه هنری بوشهر به نمایش گذاشته می‌شود. دیدار تعدادی از مسؤولان، از نمایشگاه عکس باغ فَدَک «خبرگزاری مهر» سه‌شنبه ۴ تیر ۱۳۸۷ به گزارش خبرنگار مهر، در ابتدای این مراسم رسول اولیازاده رئیس خانه عکاسان گفت: خوشبختانه به برکت سفر اخیر آیت اللّه هاشمی رفسنجانی به عربستان و حضور در منطقه «فَدَک» ما شاهد برگزاری نمایشگاهی هستیم که تاکنون تصویری از آن برایمان وجود نداشت و ما فقط در ذهن خود با این منطقه آشنا بودیم. وی افزود: آن چیزی که محمّد کاظم پور با دوربین خود از منطقه «فَدَک» ثبت کرده مایه افتخار ماست؛ زیرا برای اولین بار مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام این چنین برای ما بازگو شده است. این منطقه همانطور که در روایت‌های مختلف تاریخی آمده بارها از دست شیعیان گرفته شده و این به اعتقاد من سندی معتبر برای اثبات مظلومیت شیعه است. حسن بنیانیان رئیس حوزه هنری با تقدیر از برگزاری این نمایشگاه و این که نمایشگاه باید با شکوه بیشتر برگزار می‌شد گفت: باید به این نکته اذعان داشت حق عکس‌هایی که بغض ۱۴۰۰ ساله شیعه و مظلومیت او را احیا می‌کند به درستی اداء نشده و من امیدوارم در آینده تمهیداتی اندیشیده شود که این تصاویر با برگزاری یک مراسم باشکوه در خانه عکاسان رو نمایی شود. وی با اشاره به سفر اخیر رئیس مجلس خبرگان رهبری به کشور عربستان تصریح کرد: این سفر پختگی و تدبیر آیت اللّه هاشمی رفسنجانی را نشان داد که در این دوره پر تنش و بحران، آبی را روی آتش ریخت و به عربستان سفر کرد تا مباحث مورد اختلاف شیعه و سنّی را حل کند. رئیس حوزه هنری گفت: احساس مسؤولیت برای شیعه در این شرایط لوازمی دارد و ما باید کاری کنیم که احیای بغض شیعه طوری منعکس شود که موجب سوء استفاده نباشد. به معنای دقیق‌تر ما باید با اهل تسنّن طوری برخورد کنیم که بد سلیقگی بین شیعه و سنّی به وجود نیاید. در ادامه این مراسم رئیس دفتر رئیس مجلس خبرگان رهبری در صحبت‌هایی با تقدیر از برگزار کنندگان نمایشگاه عکس باغ «فَدَک» گفت: امیدواریم این نمایشگاه شروع خوبی برای «فَدَک» شناسی و زهرا شناسی ما باشد تا به وسیله آن بهتر بتوانیم با اهل‌بیت و قرآن آشنا شویم. نمایشگاه ۲۰ قطعه عکس کاظم پور از دیدار رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و زائران ایرانی از باغ «فَدَک» در شهر حائط عربستان، تا دهم تیر ماه در گالری خانه عکاسان ایران برپا شد.

مسئولیت ما...

اکنون که وهابیت می‌خواهد نام «فَدَک» را که یادآور حقّانیّت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و مظلومیتهای حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد محو نماید. دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام می‌توانند برای احیای نام فَدَک تلاش و فعالیّتی انجام دهند تا مشمول دعای امام صادق علیه‌السلام گردند که فرمودند: رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا خداوند رحمت کند کسی را که، امر ما اهل بیت را احیا کند.

پیشنهادات

۱. می‌توان مراکز بزرگ علمی، حوزه‌های علمیه، مراکز دانشگاهی، مؤسّسه‌های دینی، هیئات مذهبی، صندوقهای قرض الحسنه، مراکز اجتماعی و اقتصادی، مدارس، مراکز درمانی، کانونهای فرهنگی، شهرها، میدانها و خیابانهای بزرگ شهر را به نام «فَدَک» نام‌گذاری نمود تا ضمن ماندگار نمودن این سند مظلومیّت حضرت زهرا علیها السلام با توطئه وهابیّت نسبت به محو آثار اهل بیت علیهم السلام مقابله کنیم. ۲. گویندگان مذهبی و خطباء دانشمند در سطوح مختلف و مجالس متنوّع به بیان مباحث فَدَک و تشریح مقاصد غاصبین آن و شرح خطبه فَدَکیه حضرت زهرا علیها السلام بپردازند. تا با ایجاد آگاهی‌های لازم و ارتقاء دادن سطح معرفت مردم نسبت به موضوع «فَدَک» زمینه را برای برافروخته شدن شعله‌های محبّت و دوستی به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فراهم

سازند. ۳. شعراء با ذوق و با ایمان و دلسوختگان حضرت صدیقه طاهره علیها السلام با سرودن اشعاری زیبا و جذاب درباره «فَدَک» راه کمیت‌ها، دعبل‌ها و سیّد حمیری‌ها را ادامه داده، و از حریم مقدس اهل بیت علیهم السلام دفاع نمایند. ۴. مدّاحان و مرثیه سرایان ائمه معصومین علیهم السلام با خواندن اشعار فَدَکیه در مجالس اهل بیت علیهم السلام بالاخص در ایام فاطمیّه قلب دوستان حضرت زهرا علیها السلام را به هیجان در آوند تا باعث یک حرکت خودجوش و عمومی نسبت به این مسأله ولایی باشیم. ۵. طراحان هنرمند، طرحهایی زیبا در قالب پوستر، پلاکارد و پرچم درباره فَدَک ارائه دهند، تا با چاپ و نصب آنها در تیراژی وسیع، توسط هیئات مذهبی و دوستان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در محافل عمومی، باعث توجه عموم مردم به مسأله «فَدَک» گردد. ۶. صدا و سیما با ساختن برنامه‌های متنوّع، جذّاب و دیدنی و پخش مکرّر تصاویر بازدید هیئت ایرانی از فَدَک اذهان عموم مردم را با مسأله فَدَک بیشتر آشنا گرداند. و السّلام با درود و سپاس بی‌حد به درگاه خداوند متعال و عرض ادب به پیشگاه مقدس محور عالم امکان امام زمان ارواحنا فداه، و امید به شفاعت شفیعه روز جزا، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و با تشکر و قدردانی از کلیّه کسانی که مرا در خلق این اثر فاطمی یاری نمودند. حوزه علمیه اصفهان غلامحسین فرزند مرحوم حاج علی‌اکبر مجلسی کوپائی نهم ربیع الاول ۱۴۳۰ – اسفند ۱۳۸۷

تصاویر منطقه فَدَک

پی نوشت

۱) وَ ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما اَوْجَفْتُمْ عَلَیهِ مِنْ خَیلٍ وَ لا رِکابٍ وَلْکِنَّ اللَّه یسَّلِطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یشاءُ وَاللَّه عَلی کُلِ شَیءٍ قَدِیر». سوره مبارکه حشر، آیات ۶ و ۷. ۲) مراجعه شود به سؤالات نحله (سؤال اوّل). ۳) مراجعه شود به سؤالات نحله (سؤال دوّم). ۴) بحارالأنوار، جلد ۳۰، صفحه ۳۴۸؛ و جلد ۵۳، صفحه ۱۷ هدایهٔ الکبری، صفحه ۴۶ مختصر بصائر الدرجات، صفحه ۱۶۱ فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸. ۵) احتجاج جلد ۱ ص ۹۲ بحارالانوار جلد۲۹ ص ۱۲۷ عوالم العلوم جلد۱۱/۲ ص ۷۵۲ (البیّنهٔ علی المدّعی) و مراجعه شود به سؤال ششم. ۶) سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۳. ۷) احتجاج، جلد ۱ صفحه ۹۲ بحارالانوار، جلد ۲۹ صفحه ۱۲۷ و ۱۲۴ عوالم العلوم، جلد۱۱/۲ صفحه ۷۵۲ و ۷۶۳ علل الشرایع، جلد ۱ صفحه ۱۹۰. ۸) مراجعه شود به سؤال هفتم در سؤالات نحله، البته لازم به ذکر است که بعداً، اسماء بنت عمیس و رباح غلام رسول‌اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر این مسأله شهادت دادند ولی تمام این شهادتها به دلائل واهی رد شد. بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴ عو العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵ فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸. ۹) مراجعه شود به فصل سوّم. (چهارده اشکال بر این حدیث ذکر شده است). ۱۰) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶. ۱۱) سوره مبارکه مریم، آیه ۶ مراجعه شود به عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲ صفحه ۶۳۰ تا ۶۳۷. ۱۲) مراجعه شود به فصل سوّم «این خبر با قرآن تعارض دارد». ۱۳) اختصاص، صفحه ۱۷۸ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۹ عوالم العلوم، جلد ۲، صفحه ۶۵۰ سیره حلبیه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به فصل سوّم «گرفتن نامه ردّ فَدَک از ابابکر و» ... که منابع بیشتری از کتب شیعه و سنّی ذکر شده است. ۱۴) فاصله مدینه تا خَیبَر که در استان حائل قرار دارد از مسیر فعلی ۱۸۰ کیلومتر است. ۱۵) سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۳۶ تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۶. ۱۶) البته پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، به خاطر مسائل نظامی علاقه مند بود کسی از مقصد وی آگاه نشود تا زمانی که لشکر به بیابان «رجیع» رسید، حرکت لشکر را به سوی خَیْبَر قرار داد. ۱۷) سیره حلبی، جلد۳، صفحه ۳۸. ۱۸) او توسط سنگ بزرگی که از بالای دژ پرتاب شده بود شهید گردید. ۱۹) ابن ابی الحدید از سرگذشت فرار این دو نفر، سخت متأثر گشته و در قصیده معروف خود چنین می‌گوید: و ما انس لا انس اللذین تقدما و فرهما و الفر، قد علما. اگر همه چیز را فراموش کنم، هرگز سرگذشت این دو نفر را فراموش نخواهم کرد، زیرا آنان

شمشیر به دست گرفته و با اینکه می‌دانستند فرار از دشمن حرام است، پشت به دشمن کرده فرار نمودند. ۲۰) تاریخ طبری، جلد۲، صفحه ۳۰۰. ۲۱) مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۲۰ سیره حلبی، جلد ۲، صفحه ۴۳ تاریخ ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۹. ۲۲) تاریخ طبری چنین می‌نویسد: فتطاول ابوبکر و عمر. ۲۳) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۹۵ صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۲۳ و۲۲. ۲۴) تاریخ طبری جلد ۲، صفحه ۹۴ سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۹. ۲۵) تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۶. ۲۶) ارشاد، شیخ مفید، صفحه ۵۹. ۲۷) بحارالأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۱. ۲۸) مراجعه شود به کتاب فروغ ابدیت، جلد ۲، از صفحه ۲۴۰ تا صفحه ۲۷۰. ۲۹) صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۲۰. ۳۰) معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۳۸. ۳۱) تاریخ الامم و الملوک، جلد ۳، صفحه ۲۵۶. ۳۲) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۷۴. ۳۳) سوره مبارکه حشر، آیه ۶ و ۷. ۳۴) تفسیر المیزان، جلد ۱۹، جزء بیست و هشتم، سوره مبارکه حشر، صفحه ۳۵۳ و مراجعه شود به کتاب خمس، حضرت آیه اللّه حاج سیّد حسن فقیه امامی صفحه ۱۵. ۳۵) تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۳۶۲ مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۱. ۳۶) مجمع البیان جلد ۹، صفحه ۲۶۰، تفسیر المیزان جلد ۱۹، صفحه ۳۶۱. ۳۷) ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰، ذیل نامه ۴۵. ۳۸) پاورقی کتاب «فَدَک» آیت اللّه سید محمد حسن قزوینی، صفحه ۷۰. ۳۹) سنن ابی‌داود، جلد ۳، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۹۶۵ و ۲۹۶۶ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۴۸ عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۰۹. ۴۰) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۱. ۴۱) معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۳۸، این قسمت به صورت کامل در اوّل بحث آمده است. ۴۲) تاریخ الامم و الملوک، جلد ۳، صفحه ۲۵۶، این قسمت به صورت کامل در أوّل بحث آمده است. ۴۳) فاطمه بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۳۹۱. ۴۴) الکامل فی التاریخ، جلد ۳، صفحه ۲۱۱. ۴۵) عیون اخبار الرضا، جلد ۱۲، صفحه ۲۱۱ بحارالأنوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۲۳ فَدَک و العوالی، صفحه ۱۴۱. ۴۶) الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۷۳. ۴۷) مجمع، هیثمی، جلد ۷، صفحه ۴۹۰. ۴۸) میزان الإعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۲۸. ۴۹) کنز الأعمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸. ۵۰) به نقل از فضائل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۳۶ ۵۱) اعلام الوری، صفحه ۱۰۰ بحارالأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۲ عوالم العلوم، جلد ۱۱ / ۲، صفحه ۶۱۵. ۵۲) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۹ و۱۲۰ تفسیر عَیَّاشِی، جلد ۲، صفحه ۲۸۷ برهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵ غایهٔ المرام، صفحه ۳۲۳ به نقل از عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲؛ صفحه ۶۱۷ حدیث (۱۸ و ۱۷). ۵۳) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۹ و۱۲۰ تفسیر عَیَّاشِی، جلد ۲، صفحه ۲۸۷ برهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵ غایهٔ المرام، صفحه ۳۲۳ به نقل از عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۷ حدیث (۱۸ و ۱۷). ۵۴) سعد السعود، صفحه ۱۰۱. ۵۵) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۳. ۵۶) الخرائج و الجرائح، جلد ۱، صفحه ۱۱۲ عنه البحار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۴. ۵۷) فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸. ۵۸) سفینهٔ البحار، جلد ۲، صفحه ۳۵۰. ۵۹) بحارالأنوار، جلد ۳۰، صفحه ۳۴۸. ۶۰) خصائص الزهراء، جلد ۳، صفحه ۳۸۲، ۳۷۱ فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۹. ۶۱) احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۱۱۹ عنه بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۱ فَدَک و العوالی، صفحه ۲۵۷. ۶۲) اختصاص مفید، صفحه ۱۸۵، عنه بحار الانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۲ عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۴۲۳ فَدَک و العوالی، صفحه ۲۶۰. ۶۳) بحارالانوار، جلد ۲۹ صفحه ۱۹۴ عوالم العلوم، جلد ۱۱ / ۲ صفحه ۶۳۵ فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸، دلیل ششم و هفتم در بحثهای بعدی توضیح بیشتری داده خواهد شد. ۶۴) اختصاص، صفحه ۱۷۸ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴ عوالم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۵۰. ۶۵) نهج البلاغه فیض الاسلام، صفحه ۹۶۷، نامه حضرت علی علیه‌السلام به عثمان بن حنیف یکی از فرماندارانش (نامه ۴۵)، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۷۷. ۶۶) این مطلب در بحث «نقض حدیث لا نُوَرِّثُ توسط خلفا» مفصل بیان شده است. ۶۷) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۶ عوالم العلوم، جلد، ۱۱/۲، صفحه ۷۸۰ مجمع البلدان. ۶۸) الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۱۱۷. ۶۹) کنز العمال، باب صله رحم، جلد ۲، صفحه ۱۵۷. ۷۰) الکشف و البیان. ۷۱) فتوح البلدان، صفحه ۴۶ معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۴۰. ۷۲) شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶. ۷۳) شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۸۴ و صفحه ۲۶۸. ۷۴) سیره حلبی، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۰. ۷۵) مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۲۰۰. ۷۶) معجم البلدان، جلد ۳،

صفحه ۳۷۸. ۷۷) وفاء الوفاء، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ (با استفاده از کتاب پژوهشی پیرامون زندگی حضرت علی علیه‌السلام استاد جعفر سبحانی، صفحه ۲۹۲ الی صفحه ۲۹۶.) ۷۸) مقدمه کتاب «فَدَک» از آیت اللّه سید محمد حسن قزوینی. ۷۹) بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۲ عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۵ و مراجعه شود به سؤال قبل. ۸۰) ابوسفیان وقتی خبر خلافت ابوبکر را شنید به عنوان اعتراض گفت: ما را با ابی فضیل چکار؟! و به عنوان اقدام عملی از مکه به مدینه آمد و به خانه حضرت علی علیه‌السلام و عباس رفت و هر دو را برای قیام مسلحانه علیه ابوبکر دعوت کرد و گفت: من مدینه را با سواره و پیاده پر می‌کنم برخیزید و زمام امور را بدست گیرید. ۸۱) تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۲۰۲. ۸۲) هر چند کسانی متوجه این نکته بوده و این پول را رشوه می‌دانستند و از گرفتن آن سرباز می‌زدند. در تاریخ آمده است: «زید بن ثابت» سهمیه یکی از زنان «بنی عدی» را به در خانه او آورد، آن بانوی گرامی پرسید: این چیست؟ زید گفت: سهمیه‌ای است که خلیفه میان زنان انصار تقسیم کرده است. آن بانو در جواب گفت: برای خرید دینم رشوه می‌دهید، سوگند به خدا چیزی از او نمی‌پذیرم. ۸۳) سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۴۰۰. ۸۴) ناسخ التواریخ، جلد حضرت زهرا علیها السلام، صفحه ۱۲۲ بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴. ۸۵) سوره مبارکه انفال، آیه ۴۱: وَ اعْلَمُوا إِنّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَإِنَّ للّه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی. ۸۶) با استفاده از کتاب پژوهشی پیرامون زندگی حضرت علی علیه السلام، صفحه ۲۶۵ الی ۲۷۵. ۸۷) البته بعد از توضیحاتی در مورد فَدَک و غصب فَدَک، حضرت فرمودند: فَدَک از حقوق غصب شده ما می‌باشد. ۸۸) کافی، جلد ۱، صفحه ۵۴۳ بحارالأنوار، جلد ۴۸، صفحه ۱۵۶ عوالم العلوم فاطمهٔ الزهرا، جلد ۲، صفحه ۷۷۳ و در روایتی دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در جواب هارون الرشید جوابی مشابه این جواب را دادند. ۸۹) کشف المحجه، سیّد بن طاووس، صفحه ۱۲۴. ۹۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶. ۹۱) پژوهشی عمیق در زندگی علی علیه السلام، صفحه ۲۶۵. ۹۲) مراجعه شود به فصل هفتم. ۹۳) علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۱۹۰ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۴، (طبع حجر، جلد ۸، صفحه ۹۱) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۲. ۹۴) احتجاج جلد ۱، صفحه ۹۴، بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ (جلد ۸، صفحه ۹۴ حجر) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۲. ۹۵) احتجاج، صفحه ۹۲ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ حدیث۲۷ عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۲. ۹۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶، صفحه ۱۰۱. ۹۷) طبق اقرار ابابکر در روایت احتجاج که نقل شد. ۹۸) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵. ۹۹) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۷۷ و ۷۷۸، به نقل از: الطرائف، صفحه ۲۴۸. ۱۰۰) احتجاج، صفحه ۹۲ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۱. ۱۰۱) سوره مبارکه نجم، جزء ۲۷، آیه ۳. ۱۰۲) مجمع الهیثمی، جلد ۹، صفحه ۱۰۲ کنز العُمّال، جلد ۱۱، صفحه ۶۱۶. ۱۰۳) صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۲۹۸ مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۴ و ۱۱۹ تاریخ بغداد، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۱ مجمع هیثمی، جلد ۷، صفحه ۲۳۵. ۱۰۴) مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۴ کنزالعمال، جلد ۱۱، صفحه ۶۰۳ ذخائر العقبی، صفحه ۸۳. ۱۰۵) مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۱۱۳. ۱۰۶) مناقب خوارزمی، صفحه ۸۱ ذخائر العقبی، صفحه ۸۲. ۱۰۷) مراجعه شود به کتاب فَدَک و العوالی، صفحه ۳۰۰ الی ۳۰۷. ۱۰۸) سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۶۲۷ باب ۱۳، ما جاء فی الیمین مع الشاهد. ۱۰۹) دلائل الصدق علّامه مظفّر، جلد ۳، صفحه ۷۰. ۱۱۰) علاوه بر این بزرگواران، رباح، غلامی از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر صحت ادعای حضرت زهرا علیها السلام شهادت داد. فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸، به نقل از: الخرائج و الجرائح. ۱۱۱) سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۲۷. ۱۱۲) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴ (جلد ۸، صفحه ۱۰۲ ط حجر) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵. ۱۱۳) قرطبی در تفسیرش، جلد ۵، صفحه ۴۱۱. ۱۱۴) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲، و جلد ۴، صفحه ۴۲ صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۳ دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۴۰. ۱۱۵) عوالم العلوم، جلد ۱۱ / ۲ صفحات ۶۳۰ تا ۶۳۷. ۱۱۶) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶. ۱۱۷) سوره مبارکه مریم، آیه ۵ و ۶. ۱۱۸) سوره مبارکه انفال، آیه ۷۵، و مراجعه شود به تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ۱۹۰. ۱۱۹) سوره مبارکه نساء، آیه ۱۱. ۱۲۰) سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۰. ۱۲۱) قسمت اوّل اقتباس از سوره مبارکه انعام، آیه ۶۷ و

قسمت اخیر اقتباس از سوره مبارکه هود، آیه ۳۹ می‌باشد. ۱۲۲) خطبه حضرت زهرا علیها السلام در فصل پنجم کتاب به صورت کامل آورده شده است. ۱۲۳) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶. ۱۲۴) سوره مبارکه انبیاء، آیه ۷۹. ۱۲۵) تفسیر المیزان، جلد ۱۵ سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶. ۱۲۶) سوره مبارکه مریم، آیه ۵ و ۶. ۱۲۷) مراجعه شود به عوالم العلوم جلد ۱۱/۲ صفحه ۷۱۲ الی ۷۱۴ تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۱۰ الی ۱۸. ۱۲۸) مراجعه شود به کتاب فَدَک و العوالی از صفحه ۴۳۸ الی صفحه ۴۴۴. ۱۲۹) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۳ برگزیده‌ای جامع از الغدیر، صفحه ۶۵۲. ۱۳۰) عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۱۸. ۱۳۱) سنن ابی داود، جلد ۳، صفحه ۱۴۴، حدیث ۲۹۷۳ کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۳۷۱، حدیث ۱۰۹۶۰. ۱۳۲) دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۵۴. ۱۳۳) مراجعه شود به الغدیر، جلد ۶، از صفحه ۱۹۸ تا صفحه ۲۴۰. ۱۳۴) سوره مبارکه قصص، آیه ۲۰، قصه موسی «ای موسی، رجالِ دربار فرعون در کار تو مشورت می‌کنند که تو را به قتل برسانند، به زودی از شهر خارج شو و من درباره تو خیر خواه هستم.» ۱۳۵) احتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۱۹ بحارالأنوار، جلد ۸، چاپ قدیم، صفحه ۹۴ عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۵۳ و ۷۵۴، به نقل از علل الشرایع، صفحه ۷۶۳. ۱۳۶) منتخب التواریخ، بخش حضرت زهرا علیها السلام، صفحه ۷۲. ۱۳۷) احفظ کسی را که حافظه بسیار قوی دارد می‌گویند، اضبط، آن راوی را گویند که در ثبت و ضبط روایات بسیار دقیق عمل می‌کند. ۱۳۸) مراجعه شود به کتاب الرّعایه فی علم الدّرایه، شهید ثانی، صفحه ۱۱۵ و صفحه ۱۰۳ و ۸۸. ۱۳۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۸۵ و در صفحه ۸۲ می‌نویسد: و المشهور انّه لم یرو حدیثُ انتفاء الارث الا ابوبکر وحده. ۱۴۰) مراجعه شود به سؤال: آیا با این خبر می‌شود قرآن را تخصیص زد؟ ۱۴۱) کنز العمال، جلد ۱۲، صفحه ۴۸۸ و ابن حجر در صواعق در شبهه چهارم، فصل پنجم، باب أوّل به نقل از فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۲۶. ۱۴۲) شرح نهج البلاغه، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۵. ۱۴۳) طبقات، جلد ۵، صفحه ۵۶ فتح الباری، جلد ۶، صفحه ۱۴۲. ۱۴۴) صحیح مسلم، جلد ۵ صفحه ۱۵۲ صحیح بخاری، جلد ۴ صفحه ۴۳، جلد ۵ صفحه ۲۳، جلد۶ صفحه ۱۹۱، جلد ۸ صفحه ۱۴۷ شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۲ صحیح ابن حنان، جلد ۱۴، صفحه ۵۷۶. ۱۴۵) در بعضی از روایات این چهار نفر چنین نام برده شده‌اند: طلحه، زبیر، عبدالرحمن و سعد. ۱۴۶) در صحیح بخاری «اِتَّئِدُوا اَی لا تَعجَلُوا» آمده است. ۱۴۷) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۲ صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۱۴۷، مشابه این روایت با اندکی تفاوت. ۱۴۸) مالك بن اوس النصری، هو سعید المدنی، توفّی سنهٔ اثنتین أو احدی و تسعین، و تأخّر اسلامه، عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۸. ۱۴۹) مراجعه شود به الغدیر جلد ۷ صفحه ۱۹۴. ۱۵۰) فتح الباری فی شرح البخاری، جلد ۶، صفحه ۲۵۵؛ شرح خطبه، صفحه ۲۹۳. ۱۵۱) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۶۹. ۱۵۲) احتجاج، جلد ۱، صفحه ۸۸، روی الشیخ الطبرسی رحمه الله، عن اِبی رافع، قالَ: انّی عِندَ ابی بکر اذ طلع علیّ و العباس یتدافعان و یختصمان فی میراثِ النّبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فقالَ ابوبکر: یکفیکم القصیرُ الطویل - یعنی بالقصیرِ علیاً و بالطویل العباس، فقالَ العباس اَنَا عَمُّ النّبی و وارثُهُ و قد حالَ علیٌّ بینی و بینَ تَرَکته فقالَ ابوبکر: فأین کنتَ یا عباس حین جَمَعَ النّبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بنی عبدالمطلب و انت احدهم فقالَ: «ایکم یؤازِرنِی و یَکونُ وَصِیّی و خَلیفَتِی فِی أهلِی یُنجزُ عِداتِی و یَقضی دَینِی» فاحجمتم عنها الاـ علی؟! فقال النّبی: «انت کذلک» فقال العباس: فما اقعدک فِی مجلسک هذا؟! تَقَدَّمْتَهُ وَ تَأَمَّرْتَ عَلَیه؟ فقال ابوبکر: اعذرونی یا بنی عبدالمطلب. ۱۵۳) سوره مبارکه ص، آیات ۲۱ الی ۲۴ (تفسیر نمونه، جلد ۱۹، صفحه ۲۶۷ و جلد ۱۳، سوره مبارکه انبیاء، صفحه ۵۰۶.) ۱۵۴) بحارالأنوار، جلد ۱۰، صفحه ۲۹۳ فَدَک و العوالی صفحه ۱۷۸. ۱۵۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۵. ۱۵۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۳. ۱۵۷) اسرار آل محمّد، سلیم بن قیس، صفحه ۱۵۰ و در ترجمه فارسی، صفحه ۱۱۷ و در چاپ جدید صفحه ۳۶۱ حدیث ۱۵. ۱۵۸) صحیح بخاری، کتاب تفسیر، سوره مبارکه مائده، ذیل آیه خمر صحیح مسلم، کتاب اشربه، باب تحریم خمر، و سیوطی در دُرّالمنثور، جلد ۲، صفحه ۳۲۱ احمد در مسندش، جلد ۳، صفحه ۱۸۱ و ۲۲۸ طبری، در تفسیرش، جلد ۷، صفحه ۲۴ بیهقی در سنن کبری، جلد ۸، صفحه ۲۹۰ و ۲۸۶ ابن کثیر در تفسیرش، جلد ۲، صفحه ۹۴ و ۹۳، به نقل از الغدیر، جلد ۷، صفحه

۹۹. ۱۵۹) سوره مبارکه نجم، آیه ۳. ۱۶۰) سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۱۴. ۱۶۱) دلائل الامامه،، صفحه ۳۹. ۱۶۲) مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۲۵، سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۹۰۹، سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۲۸۳، فَدَک و العوالی، صفحه ۴۲۱. ۱۶۳) کلاله به میّتی گفته می‌شود که از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزند، وارثی نداشته باشد و از طبقه دوم یعنی برادران و خواهران او، از او ارث ببرند. مراجعه شود به تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۳۷۶. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۲. ۱۶۴) سنن کبری، جلد ۷، صفحه ۲۳۳ شرح نهج البلاغه، جلد ۱۲، صفحه ۱۵. ۱۶۵) فتوحات الاسلامیه، جلد ۲، صفحه ۴۰۸. ۱۶۶) مراجعه شود به برگزیده‌ای جامع از الغدیر، علّامه امینی، تلخیص و ترجمه، محمّد حسن شفیعی (فهرست موضوعی کتاب: مطاعن ابوبکر، صفحه ۱۲۸۷ و مطاعن عمر، صفحه ۱۲۹۸ که علاّمه امینی ۲۲ مورد از جهل ابوبکر و عمر به احکام اسلامی را از کتب اهل سنّت نقل کرده است). ۱۶۷) فَدَک و العوالی، صفحه ۴۹۱ الی ۴۹۴. ۱۶۸) تذکرهٔ الحفّاظ، جلد ۱، صفحه ۲ الی ۵ فَدَک و العوالی، صفحه ۴۲۰. ۱۶۹) مستدرک علی الصحیحین، جلد ۱، صفحه ۱۱۰ تذکرهٔ الحفاظ، جلد ۱، صفحه ۷. مراجعه شود به سیره پیشوایان، سیره امام محمد باقر علیه السلام، صفحه ۳۲۲ تا ۳۲۴. ۱۷۰) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۲. ۱۷۱) سوره مبارکه نساء، آیه ۹۵. ۱۷۲) سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۳. ۱۷۳) سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۰. ۱۷۴) فَدَک و العوالی، صفحه ۴۷۸، به نقل از کتاب خطی، اربعین فی خصائص الزهراء، جلد ۳، صفحه ۴۲۳ و مشابه این روایت در بحارالأنوار، جلد ۴۷، صفحه ۴۰۰ احتجاج، صفحه ۱۷. ۱۷۵) صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۸۲ صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۷۱. ۱۷۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۳ و ۸۴. ۱۷۷) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۴۴. ۱۷۸) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۴. ۱۷۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۱ و ۸۲. ۱۸۰) صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۱۴۷ صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۲ مراجعه شود به بحث: «منازعه حضرت علی و عباس در زمان عمر» ۱۸۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۳ و ۸۴. ۱۸۲) امالی شیخ مفید، مجلس پانزدهم، صفحه ۱۲۵، حدیث ۳ بحارالأنوار، جلد ۳۱، صفحه ۴۸۳ (جلد ۸، صفحه ۳۷۳ طبع حجر) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۸. ۱۸۳) سوره مبارکه تحریم، آیه ۱۰، جزء ۲۸. ۱۸۴) کشف الغمه، جلد ۱، صفحه ۴۷۸، به نقل از عوالم العلوم ۱۱/۲، صفحه ۷۶۹. ۱۸۵) الایضاح، صفحه ۲۵۶ به نقل از عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۷۰. ۱۸۶) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۹. ۱۸۷) در کتاب کامل بهایی، جلد ۲، صفحه ۹ چنین آمده: عمر بن عبدالعزیز، دوات و کاغذ خواست و ابتدا کرد: بِسم اللّه الرحمن الرحیم، هذا ما ردّ عمر بن عبدالعزیز ظلامهٔ محمّد بن علی الباقر فَدَک. این است آنچه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمّد بن علی الباقر، «فَدَک» را که به ظلم گرفته بودند و تسلیم کرد و معترف شد که ابوبکر و عمر و عثمان بر فاطمه ظلم کردند. ۱۸۸) الغدیر، علّامه امینی رحمه الله، جلد ۷، صفحه ۱۹۴ الی ۱۹۷. ۱۸۹) مروج الذهب، جلد ۴، صفحه ۱۴۷. ۱۹۰) سیّد اعلام النّبلاء، جلد ۱۲، صفحه ۴۳. ۱۹۱) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۲۱۰. ۱۹۲) دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۵۷۹. ۱۹۳) فَدَک و العوالی، صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸. ۱۹۴) سوره مبارکه اسراء، آیه ۲۶. ۱۹۵) مراجعه شود به فصل ششم «باغهای هفتگانه، عوالی» ۱۹۶) الطرائف، صفحه ۲۵۱ تا ۲۴۸. ۱۹۷) الامام علی بن ابیطالب علیه السلام، تألیف آیت اللّه رحمانی همدانی، صفحه ۷۳۴ به نقل از روضه کافی مرحوم کلینی، صفحه ۵۹ تا ۶۳ و فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۱۵ و شادمانی دل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، صفحه ۵۵۲. ۱۹۸) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۵. ۱۹۹) فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۱۳ به نقل از تلخیص الشافی، جلد ۳، صفحه ۱۳۰. ۲۰۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۱۰۳ (جلد ۱۶، صفحه ۲۷۸). ۲۰۱) فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۱۶ به نقل از تلخیص الشافی، جلد ۱، صفحه ۱۵۷. ۲۰۲) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶ از علل الشرایع، صفحه ۱۵۵ از الطرائف، صفحه ۲۵۱ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۶. ۲۰۳) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶. ۲۰۴) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶ از علل الشرایع، صفحه ۱۵۴ از الطرائف، صفحه ۲۵۱ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۵ کشف الغمه، صفحه ۴۹۴. ۲۰۵) اختصاص، صفحه ۱۷۸ بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۹ عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۵۰. ۲۰۶) سیره حلبیّه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲. ۲۰۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحدید، جزء ۱۶، صفحات ۸۷، ۱۰۱ و ۲۷۴. ۲۰۸) در کتاب صحیح مسلم (وجهه) آمده است. ۲۰۹) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۴ (باب قول النّبی: لا نُوَرّثُ). ۲۱۰) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲ و جلد ۸ صفحه ۳، کتاب الفرائض. ۲۱۱) البدایهٔ و النهایهٔ، جلد ۵، صفحه ۳۰۶ باب انّه قال: لا نُوَرّثُ. ۲۱۲) اعلام النّساء، جلد ۴، صفحه ۱۲۳ و ۱۲۴، باب الفاء، فاطمهٔ بنت محمّد. ۲۱۳) ابن قتیبه دینوری، متوفی سال ۲۷۶ هجری، در کتاب خود به نام الإمامهٔ و السیاسهٔ، جلد ۱، صفحه ۱۳ چاپ سوّم مصر سال چاپ ۱۳۸۲، البته لازم به ذکر است که در بعضی از چاپهای اخیر کشورهای عربی این قسمت حذف شده است و عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب الإمام علی بن ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۱۹۲ این ملاقات را ذکر کرده است. ۲۱۴) انوار النّعمانیهٔ، جلد ۱، صفحه ۷۴، فَدَک و العوالی، صفحه ۵۹۹. ۲۱۵) بحارالأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۳۳۲ فَدَک و العوالی، صفحه ۶۱۳. ۲۱۶) علامه میرجهانی رحمهٔ اللّه علیه در کتاب «جنهٔ العاصمه» صفحه ۲۰۵ و ۲۰۶ از ۳۲ کتاب علماء اهل سنت این روایت را نقل کرده است. ۲۱۷) بحارالأنوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۸۶ و جلد ۵۳، صفحه ۱۱ مدینهٔ المعاجز، جلد ۲، صفحه ۲۴۵، و در روایت دیگر، امام صادق علیه‌السلام این عمل را اولین اقدام امام زمان عجّل اللّه فرجه می‌شمارند. ۲۱۸) معجم البلدان، جلد ۵، صفحه ۲۴۱ تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۰۹. ۲۱۹) فَدَک و العوالی، صفحه ۶۲. ۲۲۰) کافی، جلد ۴، صفحه ۵۶۰ وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۳۵۲. ۲۲۱) آثار اسلامی مکه و مدینه، صفحه ۱۶۲ فَدَک و العوالی، صحه ۵۵. ۲۲۲) شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۴۱ بحارالأنوار، جلد ۱۶، صفحه ۱۰۹ و جلد ۲۲، صفحه ۲۹۷ دلائل الصدق، امام مظفّر، جلد ۳، صفحه ۵۷۸ الطرائف، سیّد بن طاوس، جلد ۱، صفحه ۲۴۷. ۲۲۳) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲ صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۵۴ سنن کبری، جلد ۴، صفحه ۲۹. ۲۲۴) حُق: کوزه کوچک، سفط: کدوی میان تهی. ۲۲۵) اصول کافی، جلد ۷، صفحه ۴۷. ۲۲۶) بحارالانوار، علامه مجلسی، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۸۵. این فصل ترجمه و تلخیص از کتاب فَدَک و العوالی او الحوائط السبعهٔ تألیف سید محمد باقر حسینی جلالی، صفحات ۳۷ تا ۷۴ می‌باشد. ۲۲۷) از کتاب سقیفه و فَدَک. ۲۲۸) نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۶ صفحه ۲۱۰. ۲۲۹) تلخیص الشافی جلد ۳ صفحه ۱۴۰. ۲۳۰) تحویل سند، یک اصطلاح رجالی است یعنی یک نفر از دو یا چند طریق خبر را روایت کرده باشد مراجعه شود به کتاب شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، آیهٔ اللّه سیّد عزّ الدّین حسینی زنجانی، جلد ۱، صفحه ۱۷ تا ۲۳. ۲۳۱) مرحوم مجلسی در بحارالأنوار جلد ۲۹ ص ۲۱۵ چاپ جدید، (ج ۸ ص ۱۱۴ چاپ کمپانی) می‌نویسد: این خطبه شیوا را که از ناحیه بانوی زنان، حضرت زهرا علیها السلام صادر شده است و فکر خطیبان مبرّز و سخنور را به خود مشغول داشته موجب بهت و حیرت ایشان شده است، توضیح می‌دهیم و شرح می‌کنیم و شرح خود را بر مبنای روایت «احتجاج» قرار می‌دهیم و در صورت لزوم به روایات دیگر نیز اشاره خواهیم داشت. ۲۳۲) علامه مجلسی در ذیل این کلمه گوید: مقصود از اخلاص آن است که همه اعمال را برای خداوند خالص نموده و ریا و هدفهای فاسد را با آن مخلوط نکند و در هیچ یک از کارهایش به غیر خداوند متعال توسّل نجوید - و تأویل کلمه توحید همین است - زیرا کسی که یقین داشته باشد که خالق و مدّبر خداوند است و در خدایی‌اش با کسی شریک نیست، بر او لازم و سزاوار است که در پرستش او کسی را شریک قرار ندهد و در هیچ کاری به غیر او متوجّه نشود. ۲۳۳) در بعضی از نسخ «فَمُحَمَّدٌ» و در برخی آمده «مُحَمَّدٌ» آمده است. ۲۳۴) در بعضی از نسخ «احتجاج» و سایر روایات «اِسْتِماعُهُ» آمده است که منظور گوش دادن به قرآن است. ۲۳۵) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۱۰۲. ۲۳۶) سوره مبارکه فاطر: ۳۵. ۲۳۷) سوره مبارکه توبه آیه: ۱۲۸ ۲۳۸) سوره مبارکه انفال، آیه ۲۶. ۲۳۹) بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۲۶۶، او المراد بهم (البیض الخماص) من آمن من العجم کسلمان رضی الله عنه و غیره. ۲۴۰) سوره مبارکه مائده آیه: ۶۴. ۲۴۱) سوره مبارکه توبه: آیه ۴۹. ۲۴۲) سوره مبارکه کهف آیه: ۵۰. ۲۴۳) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۸۵. ۲۴۴) سوره مبارکه مائده آیه: ۵۰ که «یَبْغُونَ» در آیه آمده است. ۲۴۵) اقتباس از سوره مریم آیه ۲۷. ۲۴۶) سوره مبارکه نمل: آیه ۱۶. ۲۴۷) سوره مبارکه مریم آیه ۶. ۲۴۸) سوره مبارکه انفال آیه: ۷۵. ۲۴۹) سوره مبارکه نساء آیه: ۱۱. ۲۵۰) سوره مبارکه بقره آیه: ۱۸۰. ۲۵۱) حضرت زهرا علیها السلام با آوردن پنج آیه از قرآن کریم جواب حدیث جعلی ابوبکر (نحن معاشر الانبیاء لا

نُوَرِّثُ) را می‌فرمایند. مراجعه شود به فصل سّوم: «این حدیث با قرآن تعارض دارد» ۲۵۲) قسمت أوّل اقتباس از سوره مبارکه انعام آیه ۶۷ و قسمت اخیر اقتباس از سوره مبارکه هود آیه ۳۹ می‌باشد. ۲۵۳) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۱۴۴. ۲۵۴) سوره مبارکه توبه آیه: ۱۳. ۲۵۵) سوره مبارکه ابراهیم: آیه ۸. ۲۵۶) سوره مبارکه شعراء: آیه ۲۲۷. ۲۵۷) اقتباس از آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره هود. ۲۵۸) ألا قد اری) اَلا حرف تنبیه، قد حرف تحقیق، بر سر فعل ماضی نشانه هشدار شدید و حتمی است. ۲۵۹) سوره مبارکه مریم آیه: ۷. ۲۶۰) سوره مبارکه نمل آیه: ۱۶. ۲۶۱) سوره مبارکه یوسف: آیه ۱۸. ۲۶۲) سوره مبارکه محمّد (ص) آیه ۲۴. ۲۶۳) اقتباس از سوره زمر: ۴۷. ۲۶۴) سوره مبارکه غافر: آیه ۷۸. ۲۶۵) در بعضی از کتب این چند بیت شعر اضافه شده است. ۱ – سیعلَمُ المتولی ظلم حامَتنا یوم القیامهٔ انّی سوف یَنقَلِبُ ۲ – و سَوْفَ نَبْکیکَ ما عِشنا و ما بقیتُ له العیون بِتِهْمالٍ لها سَکبُ ۳ – و قَدْ رُزِئنا به محضاً خلیقَتُهُ صافِی الضَّرائب و الاعراقِ والنَّسَبُ ۴ – فانتَ خیرُ عبادِ اللّه کُلِّهِمْ واَصْدَقُ النّاسِ حینَ الصِّدقِ و الکَذِبُ ۵ – و کان جِبْریلُ روح القدس زائرنا فغابَ عنَّا فَکُلُّ الْخَیرِ مُحْتَجِبُ ۶ – ضاقَتْ عَلَیَّ بِلادٌ بَعْدَ ما رَحُبَتْ وَ سِیمَ سِبطاکَ خَسْفاً فِیهِ لِی نَصَبُ ۱ – آنان که امروز بر من ظلم و ستم کردند به زودی در قیامت حامیان مرا می‌بینند و آن وقت به کیفر اعمال خویش می‌رسند. ۲ – ای پدر، تا زنده‌ام بر تو می‌گریم و تا زندگی هست همیشه بر تو گریانم، چشمان من از فشاندن اشک باز نمی‌ایستد و آب آن خشک نمی‌شود. ۳ – ما خاندان مصیبت زده شدیم، در حالی که برگزیده خدا بودیم – ای پدر، ما در خَلق و خُلق و حسب و نَسب، سر آمد عالم بودیم. ۴ – تو از همه بندگان خدا برتر و بالاتری و در وقت صدق و کذب، تو از همه راستگوتر. ۵ – و آن فرشته پاک، جبرئیل و روح القدس که به زیارت ما می‌آمد دیگر از ما غائب شد و خیر و برکت را از میان ما برد. ۶ – ای پدر بزرگوارم، بعد از تو دنیا با همه وسعتش بر دیدگان فاطمه تنگ و تاریک شده است، و دو پسرش که دو نوه شما هستند به مصیبت تو افسرده شده‌اند. ۲۶۶) در ترجمه خطبه بیشتر از دو کتاب استفاده شده است: «فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر» صفحات ۴۷۶ به بعد و شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام تألیف آیهٔ اللّه سیّد عزّالدّین حسینی زنجانی. ۲۶۷) بحارالانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۱۵. ۲۶۸) کشف الغمهٔ جلد ۱ صفحه ۴۷۳ و ۴۷۹. ۲۶۹) الدّره البیضاء، صفحه ۱. ۲۷۰) اللمعهٔ البیضاء صفحه ۲، و مراجعه شود به کتاب گرانقدر فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، آیهٔ اللّه رحمانی همدانی، صفحه ۳۸۷ و ۳۸۸. ۲۷۱) قبیله اوس و خزرج. ۲۷۲) نخل میثم، جلد اول، صفحه ۱۰۷. ۲۷۳) دو دریای رحمت، دیوان محمّد علی مردانی. ۲۷۴) نخل میثم، جلد ۱، صفحه ۴۰۰. ۲۷۵) ابیات فوق از اشعار مختلف کتاب جلوه‌های رسالت، حاج سید رضا مؤید انتخاب شده است. ۲۷۶) ای چشم‌ها بگیرید، صفحه ۳۲۷. ۲۷۷) آئینه عصمت، صفحه ۵۲۳. ۲۷۸) دیوان خوشدل. ۲۷۹) با تشکر از شاعر اهل بیت علیهم السلام، آقای امیر ایزدی همدانی. ۲۸۰) شهر حائط به شما خوش آمد می‌گوید. این تابلوی ورودی شهر «فَدَک» است و حائط (به معنی دیوار) اسم جدیدی است که وهابیت برای حذف نام «فَدَک» بر این شهر قرار داده است. ۲۸۱) عکسها را در پایان کتاب ملاحظه فرمائید. ۲۸۲) مثلاً: محل تولد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را کتابخانه کرده و نام آن را «مکتبه» گزارده‌اند. ۲۸۳) سوره مبارکه بنی اسرائیل، آیه ۲۶. مراجعه شود به فصل دوم کتاب. ۲۸۴) سوره مبارکه حشر، آیه ۶ و ۷، مراجعه شود به فصل دوم کتاب. ۲۸۵) مراجعه شود به فصل چهارم. ۲۸۶) مراجعه شود به فصل سوم، بحث: «نقض حدیث لا نُوَرِّثُ توسط خلفا در طول تاریخ» ۲۸۷) الطرائف، صفحه ۲۴۸. مراجعه شود به فصل سوم، بحث: «تشکیل جلسه هزار نفری علما در امر فَدَک در زمان مأمون» ۲۸۸) مأساهٔ الزّهراء علیها السلام، سیّد جفر مرتضی، جلد ۲، صفحه ۲۶. ۲۸۹) این برنامه ۶۵ دقیقه‌ای که در شامگاه سه شنبه ۹/۵/۱۳۸۷ پخش گردید، ۲۷ دقیقه آن مربوط به فَدَک بود، و در حین مصاحبه دقایقی از فیلم مربوط به سفر هیأت ایرانی به فَدَک پخش گردید، شما می‌توانید با مراجعه به سروش سیمای تهران سی دی این برنامه را دریافت کنید. ۲۹۰) فَدَک و العوالی، صفحه ۱۳۰، به نقل از مناقب شهرآشوب. ۲۹۱) مراجعه شود به فصل دوم. ۲۹۲) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۲۸. ۲۹۳) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۷۴ قسمتی از مقاله جناب آقای مسیح مهاجری. ۲۹۴) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۲۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی

این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه ای
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹